

انوار الاسرار

تالیف

مولانا عبدالحلیم توغیری



نام کتاب : انوار الاسرار
ملفوظات خواجہ غلام رسول توگئروی چشتی
وفات ۱۲۸۳ھ / ۱۸۶۷ء

تالیف : خواجہ عبدالعلیم توگئروی

سال تالیف : ۱۲۹۸ھ

کاتب : شہاب الدین مہار لنگر

تکمیل کتابت : یکم جمادی الاول ۱۳۷۵ھ

صفحات : ۱۵۲

زبان : فارسی نثر

مملوکتہ : مولانا صاحبزادہ محمد حبیب الرحمن سیالوی

جلواری ، صوبہ پنجاب ، پاکستان

۱۲۲۰ھ / ۲۰۱۹ء

پس از حمد و ثناء کبریا - درودیم سلام مصطفای
 مبارک و محمدی که عزتند - بفضل خود قدر کرده عطا
 عجب صورت عجب نقش است زینا - عجب قدر است قیامت دلربای
 خداوند کنی محمد در از او - مشرف کن ز عالم و علمهای
 مسمی شد غلام نیست چنان که او غرت است و قطب قطبهای
 چون پریده شده تایتخ تولید

محمد علی
 ۵۰۰ / ۲۸ / ۳۱
 محمد علی

در ملکیت شهاب الدین بقلم خود

قبل ان الله ذو ولد - قيل ان الرسول قد كمن - ما نجي الله والرسول معاً - من لسان البري قلیف انا

جهان روشن است از جمال محمدؐ غزل دلم تازه گشت از وصال محمدؐ
بوصف رخس و الضحی گشت نازل که و الیل سر زلف خال محمدؐ
فرشتا مسجد و منبر و خانقاه که در وے بود قبل و قال محمدؐ
خوشا چشم چو بنگرد مصطفی را فرشتا ندل که دارد خیال محمدؐ
بسرے زمین گشت سردار عالم بهر آنکس که شد پای جمال محمدؐ
چه تخت سلیمان چه ملک کنده بهر را فروشم بجال محمدؐ
بجنت بهر دریاں کرد نعره بوقت شنیدن وصال محمدؐ
ملائک بر آسمان تسبیح خوانان چو بانگ بگوید بلال محمدؐ
شود پاک معصوم کلی گنایان که در خواب بیند جمال محمدؐ
بصدق و صفا گشت سیچاره بجای غلام علماں آل محمدؐ
نزیسته عاصی شهاب الدین عفی عنه محمدؐ ۱۶

بسم الله الرحمن الرحيم

قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله
ويغفر لكم ذنوبكم والله غفور رحيم
والرسول فان تولوا فان الله لليحب الكافرين

حدیث شریف لایمان لمن لامحبه له *

حدیث شریف
لایؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده و والده والناس اجمعین

حدیث شریف
ابن ماجہ صفحہ ۱۰۰ عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
من اطاعتی فقد اطاع اللہ ومن عصانی فقد عصی اللہ

حدیث شریف من اراد ان یجلس مع اللہ فیجلس مع الفقراء ومع العلماء

مولانا روم اولیا اللہ کی تعریف کرتے ہیں

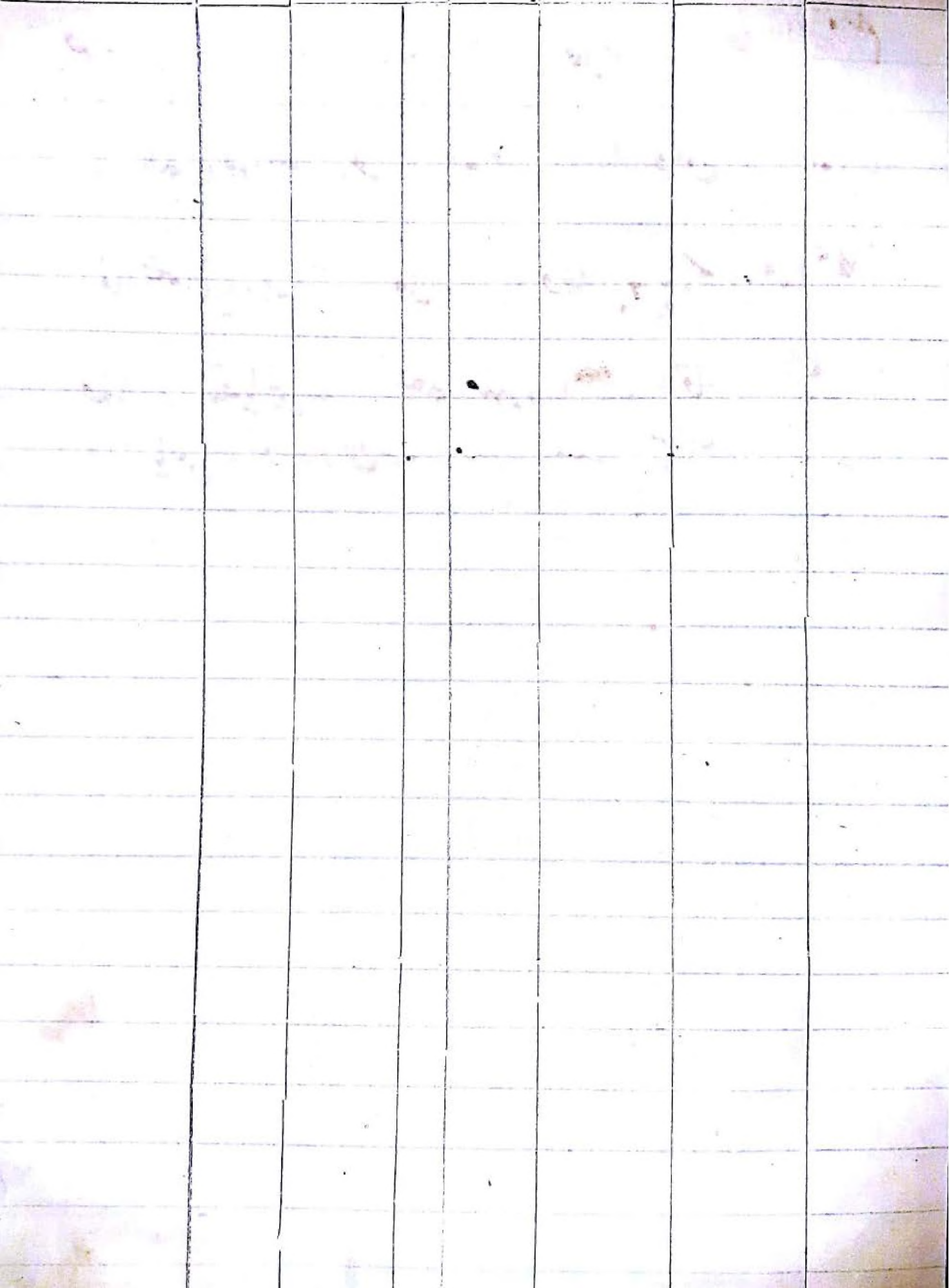
یک زمانہ صحبتے با اولیاء بہتر از صد سال طاعت بے ریا
گر تو سنگ خارہ مر مریدی چون بصلب دل رسی گوہر شوی
ہر کہ خواہد ہم نشینی با خدا او نشیند در حضور اولیاء
چون شوی دور از حضور اولیاء در حقیقت گشتہ دور از خدا
تا نیفتد بر تو مردے را نظر از وجود خویش کے پابی خبر
اولیاء ہست قدرت از الہ غیر صبتہ باز گرداند ز راہ

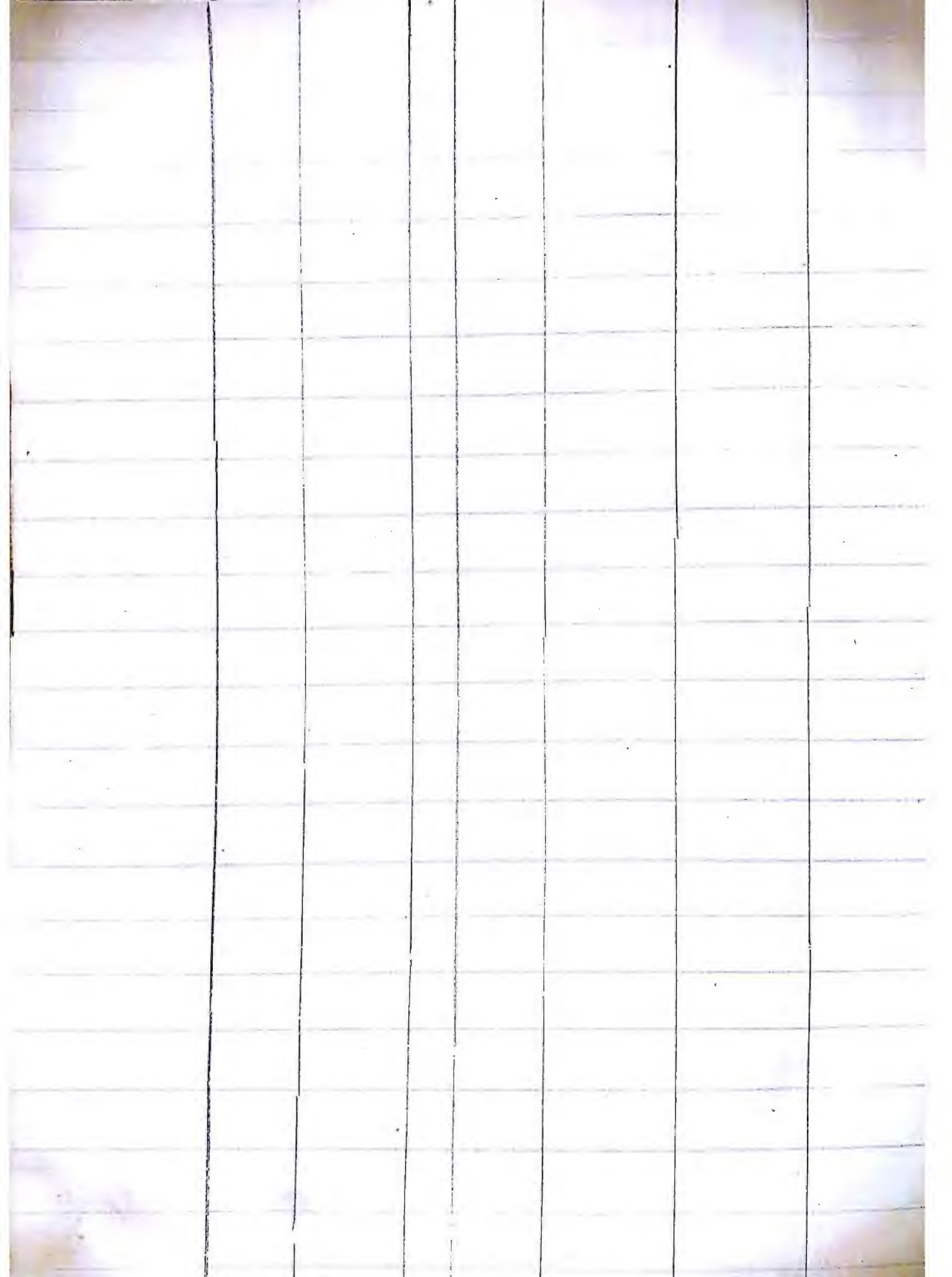
صحيح مسلم اصح المطابع ١١٦ حدثني عمران قال قال نبي الله صلى الله عليه وسلم

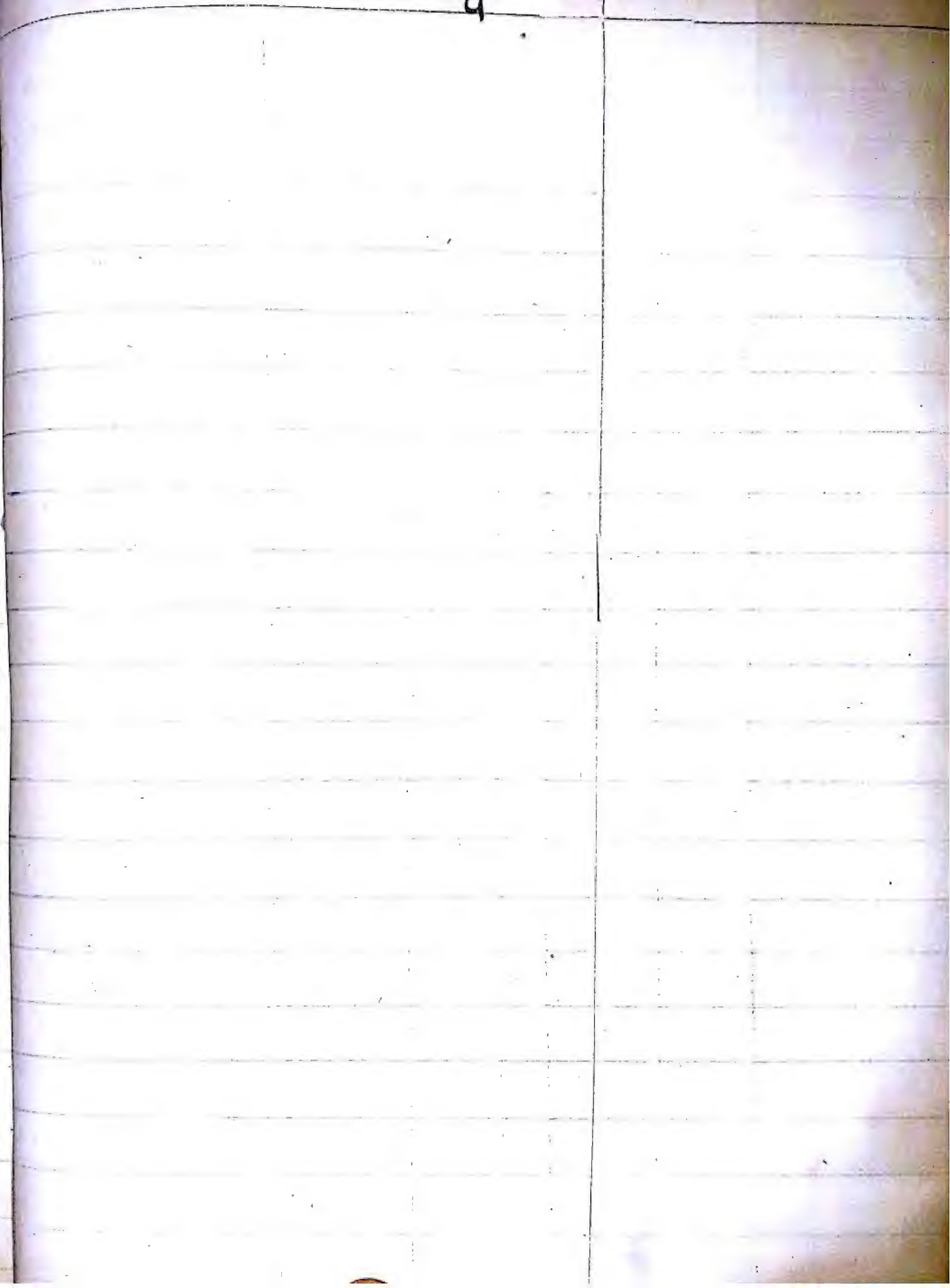
يدخل الجنة من امتي سبعون الفا بغير حساب قالوا ومن هم يا رسول الله

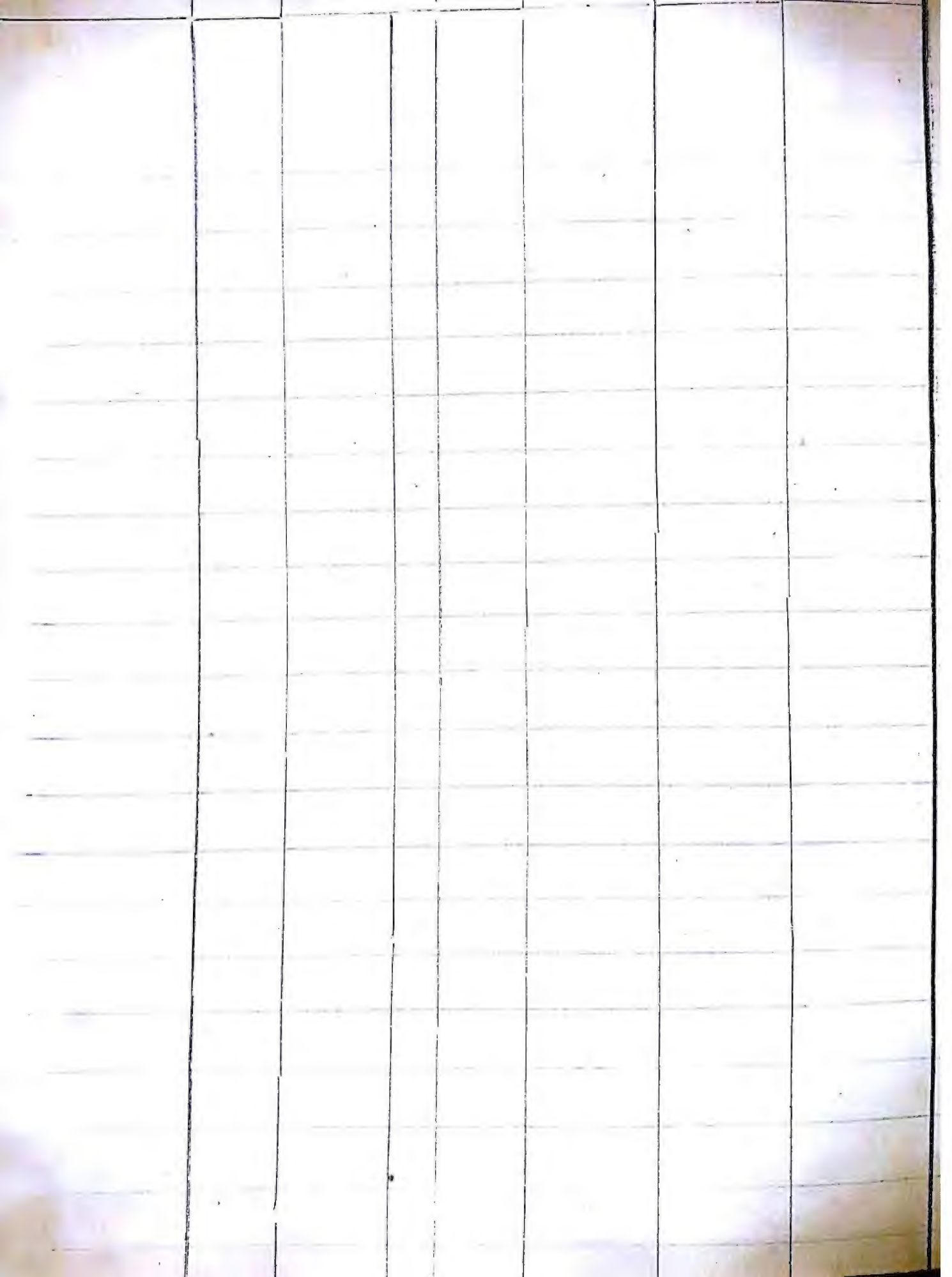
قال هم الذين لا يكتوون ولا يشرقون وعلى ربهم يتوكلون فقام عكاشة

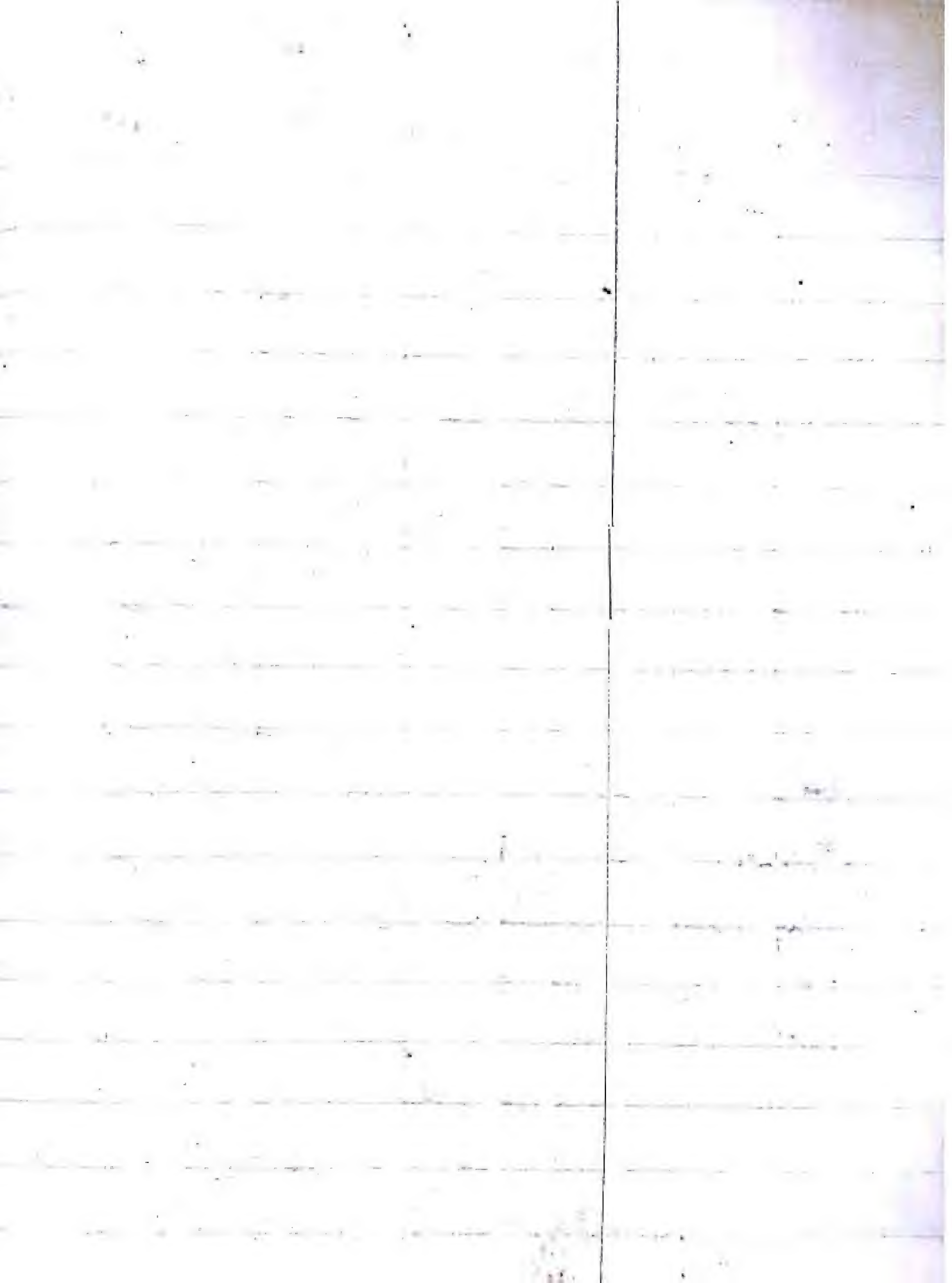
فقال ادع الله يا نبي الله ان يجعلني منهم قال انت منهم قال فقام رطل
فقال يا نبي الله ادع الله ان يجعلني منهم قال سبقك بها عكاشة











أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

ملفوظات شمس العارفین جناب حضرت خواجہ غلام رسول صاحب تذکیر وی^۲
مسحی بہ

الفوار الاسرار
من تصنيف

من تصنيف
زبدة العارفين قدوة السالكين جنيد تمت جناب حضرت خواجه عبد الحلیم صاب رضى الله
تعالى عنه
يا فتى

رب یتروا تعسر بسم الله الرحمن الرحیم و تعتم بلخیسر
 حمد خدا تعالی حمد بیشمار ثنایا فرید گار که جنان و لسان انسان کامل را مصدر انوار و مظهر اسرار
 عند جبل خود گردانید و بواسطت آن بر بساط صدق و محبت در دل طالبان خود نوری
 و سروری بخشید غزل *

۱۰ محمد ذاتی را که بود از غیب در استار را ، از برای دیدن خود پیدایش از اظهار را ،
 ۱۱ کثرت عالم پدید آورد از وحدت تمام ، عاشق و معشوق از عشق آمده در کار را ،
 ۱۲ در شهود عارفان گریز جویدی هیچ نیست ، لیک اندر دیده داشت از دوی پندار را ،
 ۱۳ از حی آن میر که میجوید از اصل خود نشان ، اندرین میدان یحیوان کرد شمس سوار را ،
 ۱۴ ساخته دل بای آننها مصدر انوار خود در لایم زبان نشان از تکلم مظهر السرار را ،
 ۱۵ تا بسر اصل خود بر طالبان پیروفا ، بشکفت از نور وحدت ذات او کلزار را ،
 ۱۶ تا توان فکسل از روشن دلان عبدالحلیم ، بگو که یاجی در وجود ضریشتن انوار را ،

و در دنیا محدود و در آن محمد محمود که باعث ظهور وجود و ایجاد کنین نور او است
وزمین و زمان و جن و انسان و ملک و خلک و غیره همه طفیل حضور او صلی الله علیه و آله

مولود شریف لغت محمد رسول الله صلى الله عليه واله وسلم

آن حق که آشکار از نور محمد است ، بر خویش جلوه دارد از نور محمد است ،
باغ جهان که خود بحد پیرده بسته بود ، بشکفته غنی و از نور محمد است ،
خوبان عالم از وی کلچره می نمود ، بر سوئی نور بهار از نور محمد است ،
پرزده ذره یافت و جودی ز جود او ، اظهار نور و نار از نور محمد است ،
از عمرش تا بفرش همه چیز را که هست ، این جلد برقرار از نور محمد است ،
آن کیست که در دل هوای او ، جانهای باده خوار از نور محمد است ،
جان حلیم چون نه بسوزد بشمع وی ، عشاق جان نثار از نور محمد است ،

و صلى الله عليه واله وسلم از وایت و اصحابه و على من اتبعهم و تبع و تابعهم اجمعين
الی یوم الدین و سلم تسلیما کثیرا کثیرا بما بعد : میگوید کنه کار امیدوار رحمت پروردگار
عبد الحلیم غفر الله و اولادیه و الاستاذیه و لجمیع المؤمنین و المؤمنات این کلمات چند در میان
ملفوظات ذات و الاصفات پیر میرشد خود قطب الاقطاب غوث الاغوث خواجه خواجگان
حبیب الرحمن امام العاشقین و فخر الواصلین ملک التارکین زبده العارفین شرف الاسلام
و المسلمین مخصوص بغایات رب العلمین ما و اعی و ملجأ مساکین غیاث المستغثین
خلاصه الاولیا قدوة الاتقیاء عمدة العلماء و الفقهاء و الازکیاء و الاصفیاء عظیم الشان نشان
به نشان المستغنی عن الوصف و البیان صاحب کن فکان فافی فی الله باقی بالله الملقب
بچراغ الله فیاض عالم محبوب مقبول شیخ المشائخ صفت شیخ خواجه غلام رسول توکیدی
رضی الله تعالی عنه و لقب چراغ الله آنفیاض عالم را از زبان گوهر افشان جناب حضرت
شیخ المشائخ رئیس المتورعین امام الواصلین مادی المصلین حجت الاولیا برهان الاتقیاء
سیمرغ قاف و صدت شایه باز مرغ از معرفت خواجه حافظ محمد عظمت توکیدی
رضی الله تعالی عنه پیر میرشد و جلد بزرگوار حقیقی خود عطا شده بدینو به که روزی آنفیاض

عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ در ایام طفولیت با حضرت جو خود برادر میفرستد و شخصی المحفرت را
رنجانی که در گریه آمدند و حضرت جد بزرگوارشان میبرد و گفت که چراغ اللہ مرا کدام کس
رنجانیده است از آن روز لقب آن حضرت چراغ اللہ گشت امامت شهر و شهرت بعد
از مستور شدن بر حلت انقیاض عالم گردید رضی اللہ تعالیٰ عنہ و مولد و مسکن آن بزرگوار
و قبله قریه توگیری است که باشندگان آن از قوم جوئی مشهور به توگیری اند فیما بین
مهار و پاکپتن شریف بر کنار جنوبی دریای سبلج مشهور منجلی در ریاست نواب
بهاول خان صاحب داؤد پرتو دایم ملکه باعث تسوید این غیبی جوایز غیبی و زوایر
لاریبی آن که خورشید فلک هدایت ما تها ب سپهر کرامت جگر گوشت عارخین ستوده
سالیکن مولوی صلب مولوی معنوی قمر الدین بونگوی که از مریدان و خلفاء انقیاض
عالم اند رضی اللہ تعالیٰ عنہ بنا بر تالیف بعضی از ملفوظات حضرت شیخ فیاض
عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ بطرف این خاک پاء درویشان کاتب سرو و مکتوبی جمع پند
ورق در آن فوائد مجلس حضرت شیخ مندرج بودند و مرستادند و بنده هم اجواب آن و مرده
نموده نوشته ارسال کرد اما بسبب بعضی امورات که ~~کلا~~ کل امر مرسیون باوقاف است
دو سه سال تکامل و تکمیل شده بود بعد در ۱۳۹۱ یکبار رود و صد و نود و هشت هجری
همین مذکور بحضور نور علی نور آفتاب ولایت خورشید برج هدایت عقد کنشائی
سالکان ربانی مالک ملک روحانی قبله حاجات کعبه مرادات منبع انوار احد
مظهر اسرار محمد جناب حضرت امیر میان صاحب مولوی نور محمد مانیکه و امیر مظهر اللہ
که مرید و خلیفه اعظم جناب حضرت امیر شیخ ما عیاض عالم اند رضی اللہ تعالیٰ عنہ
عرض کردم حضرت ایشان پسند نمودند و امر نمودند که ضرور بالضرور حیدری از
کلمات سر اسرارهاست آن حضور عیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ تبرکاً و تمیناً
تحریر نما که سعادت دارین در آنست اگر چه میر چند معذرت کردم و بی استطاعت

خویش را پیش آوردم اما مسموع نغمه مکرر با مرند که ما مور نمودند پس لاچار حکم الامر فوق
بغوا یدان او را قی و ازان چیر از زبان خیف تر جهان آنجناب مد ظله و از بعضی ثقات
اصحاب رسیده و بگوشتش خود شنیده بتحریر پرداختم و بعضی منقول از ملفوظ آنفیاض
عالم رضی الله تعالی عنه که تالیف نموده عالم علوم دینی و یقینی محرم راز پنهانی عاشق
ذات سبحانی مولوی صاحب معنوی مولوی این بخش طبعی است نوشته مجموعه ساختم
پس چون همه گفتار آنحضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه بیان اسرار دقایق عرفان حقائق اعیان
می بود و روشنی بخش دل و جان طالبان هداسا کان راه خدا می شد نامش الثوار الاسرار کردم
خدا سپردم صانه الله تعالی عن زعم کل حاسدانه علی کل شیء قدیر و بالا جا بته جدیر اگر چه
جمع جمیع کلمات آنفیاض عالم رضی الله تعالی عنه که زاید بمقدار از قطرات بحر محیط اند دارم اما بمقتابت
فرمان آنجناب که ذکر غیر آن گذشت و بمناسبت قول ملا یدرک کلمه لایترک کلمه برخی از کلمات
سراسریات آنفیاض عالم رضی الله تعالی عنه بحکم عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة از برای طالبان
راه هواب و مشتاق جناب آن آفتاب التهاب که سوختگان نار اشتیاق و دوستگان تیر فراق
زالالت نکات را کمال الحیات از جوئی قلم روان کرده میشود تاحی تعالی این غریق بحر زار عصیان و
معصیت و این صریق نار شریر صرمان و صرست را بحر متهم خوابه جگان پیر می شد خود رضی الله تعالی عنه
عشق و محبت ذاتی خود نصیب گردانند بکنه و کرمه غمزل
خواجه خواجگان غلام رسول تاج سر خشتیان غلام رسول بحر فیض حق آمد است بحر عشق مکرمان غلام رسول
همه کس را نواخت ز دیدار قبله عاشقان غلام رسول عظمت الله ظهور یافته است از بیم بیم و جان غلام رسول
در علوم محمدی غافل بشعر را ترجمان غلام رسول عین نور محمد آمده است و بنگرید این زمان غلام رسول
فخر دین است از پی عالم پر شد و روان غلام رسول گشت سلطان پر مشایخ را و ربه عارفان غلام رسول
و ده شاد کج شکر عرفان کج بهائی روان غلام رسول پیر پیر جهان عالم است قطب وقت آمد آن غلام رسول
والی بند شد ز شوکت خود باد شاه جهان غلام رسول بچسبان کرد عالمی پر نور آتشکاران جهان غلام رسول
من جگوه حق آمد است حلیم رضی الله تعالی عنه

ذکر حالیه و لباس و بعضی اوصاف آنحضرت غیاض عالم چراغ اللہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ متناسب الاعضاء
میانہ قد و جیم گندم گران مایل بسفیدی کشادہ پیشانی بلند بینی رخسارہ روشن و بیدار و ہر دو
چشم صیاد دلہائے مردم بجاییت زریا و عقد مرغان دندان نہایت برجامحاسن مبارک متوسط
سیاہ و پیچیدار و دراز مقدار بود و اندکی مورخی بزرگ لب زیرین سفید شد و بجنا منصفیخ میگردند و موئی
سرا از ابتدا و انتہا میزانشانیدند و جمال و کمال داشتند و اکثر اوقات بر چہرہ مبارک آنحضرت رضی
اللہ تعالیٰ عنہ از جمال و کمال لایزال چنان اشعات و لمعات تابان و درخشان می نمودند کہ کسی را
یارائی آن نبود و کسی کہ نظر بدان کند و اگر کسی میدید چشمش خیر و میگردید و در آنوقت کسی را زیر مردم
زحل نمیبرد و مگر بآنکہ خود بخود و قطم میفرمودند - مصرعہ ملا بیدار بجمال تو عجب چراغم اللہ اللہ چه
جمال است بدین بد العجبی و لباس کلاه چہار قرصی بر فرق مبارک میداشتند و مجموعہ سر و کلاه
پنبہ دار از قسم چوہیٹ کہ تا گردن میباشند میبود و عمامہ بر سر کاٹھی کاٹھی می بستند و پیر این
سفید کہ چاک بسینہ داشتہ باشد تا بچہانہ ساقی در بر میپوشیدند و بر دوش مبارک اکثر چادر سپید
میگردند و گاہی سلاری یا لنگی فزادہ سپید فزادہ سیاہ سبز و زرد کہ از پہلو دامان بچہ سرخ بافتہ باشد
میداشتند و تہ بند چادر سیاہ نیل کنانیدہ میداشتند و گاہی باتفاق سرا و یل یعنی پا جامہ از قسم سوسی
کہ سیاہ و سفید میباشند می بستند و با جامہ ہا می یک کین میدیدند نمی بستند و بر کہ را لباس چربکین
بودی و یا موئی بستہ داشتہ و ناشستہ زولیدہ باشد تا کیدہ شستن میخوردند و مجذوب و مجذوبی را
کہ بے لحاظ شرع باشد بستند نمیداشتند چنانکہ روزی بعد غنیہ دیبا پور شیرین آوردند
و از کوچہ کہ نزدیک جامع مسجد بود گذر نمودند و کاتب شریف ہم حاضر بود و بدرویشان در
مشورہ بودند کہ مقام کنیم شخصی عرفی کرد قبلہ ہمینید کہ این جامع مسجد بسیار خراخ و لایق
مقام تصور است پسیدند کہ این کبند در محن مسجد کیست کسی گفت کہ این روحہ سید امام شاہ
مجزوب است فرمودند نزدیک مجذوبان مقام ہم نمی کنیم و بیرون از شہر زیر درختان نر و لکڑ نموده
مقام کردند و ہم روزی بندہ کاتب شریف خدمت حاضر بودیم و نزد آن درویش چادری

کنند که از پوست مغیل رنگ میسازند بود و فرمودند این چه لباس مجذوبانه کرده که این چنین لباس مرا خوش نمی نایند
و ایضا از آوند شکسته اگر چه اندک باشد کراست تمام میداشتنند و نشانه دندان شکسته نمیکردند که بعد از غسل
قبل از خفتن نشانه را بعد از ترک کرده بر سر و بر و سبب و ریش و سینه میکردند و سر به بالا تا غم بشب
در چشم میکشیدند و اگر سر به نشانه بشب میرفت بوقت فجر بعد از اشتراق بعمل می آوردند و کسی را بطرف
پایین چهار پائے خود خفتن و نشستن روان میداشتنند و نه بطرف کسی پائی دراز میکردند و چهار پائے مرا بر
زمین کشیدند و نمیدادند که از خط پائهای وی ناچار صورت خروف بر می آید و بی ادبی میشود و در
اکثر از عادت آن حضرت بود که چون از درویشان و آشنایان محرم سال خود کسی آب نه نشیدی چون یکدو
جرعه باقی بودی بخوش طبعی از دست وی گرفته خود نوشیدندی و چون درویشان بخوردن نشندی خود به دولت
نزدیکتر آمده از پیش بر یک علییه علییه یک یک لقمه تناول میفرمودند تا بر حدیث سئوالمؤمن شفاء
عمل کرده شود و بوقت دعا خواستن از حق تعالی بجز در دل میبودند چنانکه روزی شخصی سوال از آن
حضرت نمود که قبله بوقت دعا دست چه طور باید برداشت فرمودند حضور دل حاصل باید کرد اگر حضور حاصل
شد دیگر هیچ حاجت نیست و آنحضرت استعمال علم طلب نمیداشتنند و بضرورت سائل را از علاج
محرّم نمیکردند و چیزی میفرمودند و از فن انشاء منفعه و بی سروا بر دند و رقع مکتوب بعبارت ساده
می نوشتند و از علم فارسی و عربی و علمیه و درسیه چنانچه صرف و نحو و فروع و اصول و معقول و منقول و غیره
تحصیل تمام میداشتنند که ذکر آن به تفصیل عنقریب می آید انشاء الله تعالی انقل در ~~ملفوظات مولف~~
جناب مولوی ابن بخش صلب صلیه و بعضی اوصاف و عبادت و عمر و بیان خواندن علم آنحضرت
رضی الله تعالی عنه این چنین آورده که آنفیان عالم رضی الله تعالی عنه متوسط قامت سمین البدن
گندم گدن معتدل الاعضا بهر دند و سلیم العینین اما وقت تقریر و سخن گویی چشم چسپین قدری پوشیده
تقریر و سخن میگفتند و در مجلس او آن نظر مردم بر وجه نورانی او شان می افتاد و در هر مجلس فی شکوت
و شمت بودند و عابد و مجاهد ابتداء و انتهای بودند و سنت جماعت از آنها در جمیع عمر از ابتدا
بلا تا غم و انتها و انتقال ترک نشده و صلب ترتیب بودند چه نمازی از آن جناب بقفا

نه پیوسته الا پنج شش نماز و از آنجمله در ملک مشرق که بامری در آنجا شریف و نماز شدند
و بعد تادیبه عصر بموضع قصد فرمودند بگفته در میان راه هر صرخت و زان در آمد که دست
خود بنظر نیامدی باین باعث نماز شام بقضاء پیوست بعد بجماعت گزاردند و نماز فخر در
راه تونس شریف که در اول بار پا پیاده بودند و قطع مسافت در شب بسیار نمودند بموضع ایوان
خود یعنی مولوی غلام محمد ولد مولوی سکندر مرحوم و میان مسلم ولد روشن باغبان و میان قطب الدین صاحب
خفته ماندند تا آنکه آفتاب بتابش در آمد پس باذن و اقامت بجماعت بگزاردند و بهم نماز
فجر و توکیه شریف که امام بقراعت طویل مشغول گشت و وقت نازک در التحیات بودند که
افتاب طالع گشت پیش بوجه مذکور ادا ساختند و نماز عصر و شام در کمرالموت و در وقت
اوشان از لیل و نهار منقسم لعبادت مختلفه بود و گاهی ترک سنت و مستحب از ایشان بواقع
نیامده الا روزه ماه رمضان که بحیثه مرض شدید قریب مرض الموت بقضاء پیوسته اند
آن هم قبل مرض الموت ادا نموده اند معدن خلاق و کرم و مخزن سعادت و مروت فصیح اللسان
رحمت ترجمان بودند و هر لباس و غذای اوشان بقصد عبادت بودی و بر زبان سخن
نفرایندی الا که در مصلحت خودی بود و شکوه و کله را در مجلس خود به هیچ راه ندادندی و
هر کس که بآنها ملازمت می نمودی بمقتضای وقت نمی گشتند و هر وقت گفتگویی خدا و رسول فرمودندی
و دعاء از درگاه الهی همیشه از رضاء خدا و رسول و شیخ میخواستندی و از ادب و اهل بدعت
استراز و زاریندی و نصیحت استحکام شرع می نمودند و بر خوت کار سعید خسر و اعراس می نمودند
و هر کس را محظوم و مکرم می داشتند خصوص اولاد پیر و مرشد خود را که عبارت از اولاد حضرت قبله عالم
مباروی مهر فی الله تعالی عنه است از همه بالاتر و نیکوتر می داشتند و بر مفارقت اصحاب
و اصحاب راضی نمیکشتند و دل شکنی را بدتر می داشتند و دل شکسته را عزیزتر و قلی اش
می نمودند و سبایک را از درنا امید باز نمیگردانیدندی و طالب العلم را بسیار ترغیب علم
میدادند و بروی راضی میکشتند و اصل الناس متصور می نمودند و اکثر وقت بمطالع علم مشغول

می ووزیدند و از صحبت اغنیاء متنفر می بودند و اگر گاهی بسبب حصول پیوست چون مرغ
در قفس میخوردند و به حواره در بحر شهوت مستغرق میبودند و صحبت صالحان می طلبیدند و
جهان را آئینه تصور دیده در وی جمال این روی می دیدند و رشته نسبت در دل او شان خواه مخانه
علم خواه مطالعه کتب خواه در مقال دیگر و زریه باشند و از خود نشان در ایشان نموده به عملی صورت اسما
و افعال از او شان سر بر زده مستجاب الدعوات مدار کار عالم بودند مقبول الاوصاف مطهر
الافعال کان فتوت بودند و بر تعبد مردم را می پیریدند و بر دعوت در خانه مردم رفتندی و دعای
در حق آنها میگردندی اللَّهُمَّ اغْفِرْ وَارْحَمْ لِهَاجِبِ هَذِهِ الدُّعُوتِ وَبَعْدِ فَرِيضَةِ الْتَرَاثِيمِ
دعا میخواندند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ يَا وَلِيَّ الْإِسْلَامِ وَ أَيْلَهُ مَسْكِنَا بِالْإِسْلَامِ وَنَبْتَنَا عَلَى
الْإِيمَانِ حَتَّى نَلْقَاكَ بِهِ وَ أَنْتَ عَنَّا رَاضٍ غَيْرَ غَضَبَانِ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ
الرَّاحِمِينَ و میفرمودند که این دعا بعد از فریضه بخواند حق تعالی او را ازین جهان بسلامت
ببرد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ویرا شفاعت طلبیده بکنند و بهم این دعا بعد از وضو میخواندند
خداوند اسان مسلمانان دیان تقصیران عفو فرما و بهم این دعا میخواندند اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَنَتِكَ
السَّلَامُ الْخَمْسُ وَ مَبْعَاتِ عَشْرٍ وَ نَفْلِ أَوَّلِينَ وَ صَفْطِ الْإِيمَانِ كَالْفَرَضِ می پنداشتند و نفل الشراق و تهجد
بلا نفع میخواندند و بر عزت التهجلا صیانا افسوس دخی میخورند و غنا به منزله دوست میداشتند
و غنا با منزله میر با اتفاقی بهم می شنودند و بر کس را خواه ناخواه غایب می شودند و وضع و رفیع
از دل بر کسی نمیگشتند و آخی در دل او شان میبود و بر روی کار هم بود و در خانه بر کس از مزید
یا غیر مهمان گشتندی متعلق از چیز نگشتند و بر پله چه از وی کلفه حصول پیوستی قبول
نرمودند و مردم از دیدار ایشان سیر نمیگشتند و چون بر عرس پاکپتن شریف تشریف فرما
گشتندی مردم را بر چون پیرانه و لقمه بر زردندی بعضی از آنها بگریستندی و بعضی حیران شده
روی مبارک شان نگریستندی و بعضی رقصان و بعضی خاموش درون پراکش می نشستند و
و اخیرت بجائی نایبندنی نمیگشتند ندیدندی و نخواستندنی گوش نغز نمودندی و بجائی

نارفتن ز رفتندی و مردم را بنام نیک خواندندی و اگر نام نبود بی نیک بدل فرمودندی و از
وضع القاب مذمت خیز بر میزدندی و منع می نمودند و هر وقت قصد نیک و نیکی خواهی
داشتندی و قرآن مجید و دلائل الخیرات و مسمی بادی پشت خوابگاهان بلا ناغہ خواندندی
و از اسبوع و غیره اکثر خواندندی و غنی و فقیر یکسان داشتندی و تکبیر تحریمه گاهی از
ایستان فوت نشد و جماعت مفتیه التکبیر و رکعت سارع نکشتندی و ملال و غبار
خاطر بسخون تمکین میزد و در دوا ملک کشف القلوب بودند و اهل و عیال متابعت کمال
ورزیدند و هر وقت از خوف حق ترسان میبودند و سعی در اصلاح امور مردم میکردند و تسبیح
و تهلیل و غیره ادعیه میخواندند و اسل المتحقین رئیس الثوابین بودند رضی الله تعالی عنه فعل ایضا
فیه که روزی بخد مت شریف مشرف شدم تا لید خواندن مسبحات عشر و وجه و تر تیش
عنایت فرمودند و از زبان الهام ترجمان بیان در فستان نمودند که میان صاحب سیر والا
بزرگ رضی الله تعالی عنه در هر شهر و دیه که و روی کسی مسبحات عشر خواندی اگر شریف
فرما شدند اکب و نان انجائی حرام دانسته بخوردندی و نشوئیدندی و هم آفیا ض عالم
رضی الله تعالی عنه از زبان مبارک فرمودند هر که تبرک فعل او این موصفا الايمان و تهجد و الشراق
و غیره اوراد که از شیخ جوئی پیوست ازین جهان رفت نیک نعت فعل ایضا فیه که روزی
آنجناب فیاض عالم رضی الله تعالی عنه در مسجد شریف قدیمه صاحبزادگان نیکوکاره در موضع
شهادت شاه شریف فرما شدند آنجناب بنمجد نزول فیض شمول در هر کنار مسجد موصوفه
فرامیدن با درد و ذوق گرفتند شخص عرض کرد که یا حضرت بنشینید چرا در رفتار چندین
تعلیف میکشید فرمودند که در اینجا حضرت خواب قبله عالم مهاروی و حضرت ابو احمد بار محمد غاضل و
میان صاحب صبغته الله لا یوری رضی الله تعالی عنهم می آمدند و مجتمع میگشتند شاید که قدم
بر اقدام فیض التیام الیستان در آید غفران و وجدان روح نماید و هم میفرمودند که هر یک فرد از افراد
اولاد پیر ما خواب قبله عالم رضی الله تعالی عنه که عبارت از صاحبزادگان مهارویه و دیگران باشد

زاده الله تعالى شرفهم قطب است و جد مبارک آنفیا ض عالم رضى الله تعالى عنده انوار ابرین
 امر و عظم بلیغ و فرموده حضور جناب مستطاب سرسلسله عشاقان پیشوائی شایقان جامع
 الکمالات خلاصه کائنات جناب صاحبزاده مولوی غلام فخر الدین سلمه الامین قطب الاقطاب
 است x بیان نکرده و وفات و عمر و طریقت علم خواندن آنحضرت رضى الله تعالى عنده توفیق افاض
 جناب حافظ صاحب عمون و خال آنفیا ض عالم رضى الله تعالى عنده مسمی بقیض بخش بیان فرمائید که
 قوله آنحضرت من سنة الف و مائتين و ثلثین واقع شده و در سنة الف و مائتين و ثلثین
 از پنجهان فرموده اند قمره ثلث و خمسين سنة شده بیان مقامات علم خواندن آنحضرت فیما
 عالم رضى الله تعالى عنده x و تحریر کلام و کتب فارسیه تا تحفه لصاح از جد بزرگوار قطب الاقطاب
 خود رضى الله تعالى عنده خوانده اند پس روانه بر فضائی ایشان بحر پائنده ساله بنا بر کتاب علم در
 میا شریف در مدرسه مولوی صاحب مولوی اسد الله و مولوی یار محمد و مولوی صالح محمد غفر الله تعالى لهم
 غفر الله واسعا نزد مولوی صاحب مولوی نور الدین دطه و دطی علیه الرحمة که آنها طالب العلم مدرسه جم
 غفر الله مذکور بودند کتب فارسیه تا تحفه مولوی جاسی علیه الرحمة و الغفران بدون سکن در نامه خواندند
 پس ابواب صرف نزد مولوی صاحب زبده العلماء و الفضلاء عقل کل مولوی محمد عمر ترنسوی رضى الله تعالى
 عنه آنها ایم در آن زمان طالب العلم آن مدرسه موصوفه بودند و نزد مولوی صاحب مولوی محمد کامل علیه
 الرحمة یا محمد رحمة الله علیه میخواندند پس از آنجا مرخص شده در میا و پور نزد مولوی صاحب مولوی محمد کامل علیه
 الرحمة شریف و نما شدند و تا قطبی علوم عربیه و عقلیه میخواندند و از جناب مولوی صاحب مدار علوم
 عربیه و عقلیه مولوی غلام رسول چنگر مد ظله بهم میخواندند بعد چند ایام سبق در چیل و پور نزد مولوی
 صاحب مولوی معنوی مخزن الاسرار محمد انوار مولوی حافظ محمد افضل سلمه الاجل و هم چند ایام سبق
 نزد مولوی صاحب حاوی فروع و اصول فخر الیهند مولوی جاسم متهوی علیه الرحمة و الغفران خواندند
 و پست در لاهور رفته در آنجا شرح عقاید مع فیالی و مولوی عبد الحکیم و شرح و قایم نزد مولوی
 صاحب خلیفه صاحب خواندند و گذارند نزد مولوی صاحب بولک بولک و میگردند پس در دطی و مدرسه

مولوی صاحب مولوی محمد حیات شریف مولوی صاحب مولوی عبد الرحمن بنیادی پویشیدہ مطول و ترفیع تلویح
شرح مطالعہ وغیرہ علوم عربیہ و نقلیہ تحصیل فرمودہ دریا زده سال در خانہ تشریف و نماز شدہ و
پانزدہ سال بطلب علم عقلی و نقلی و فروع و اصول وغیرہ بدانیدہ اند حق بدانیدہ فی بعدہ و دوازده سال صرف
بر ہدایت و دعوت خلق الی الحق ماندہ اند اقامتین اثنا سبت علوم عربیہ وغیرہ بالکل متروک گشتہ
و بر غبت تمام علم میخوانیدند تا آنکہ بحق شدند رضی اللہ تعالیٰ عنہ و یاد ہاد آن روز ما فریادہ کردی کہ
کلزار از ما یادہ گشتہ از بازو کمر شمشیر جانستان و ساسنی از مہوشان و زیادہ دہمدم پیرسان
شدی از حال ما و داشتہ از لطفہا بنیاد ما طذا کلمہ من ملقوہ ظالمہ کور بعد ازین میگوید بندہ
کاتبیون اعلموا اخوانی ارشد کم اللہ تعالیٰ الی صراط مستقیم کہ آن حضرت چراغ اللہ فیاض عالم
رضی اللہ تعالیٰ عنہ بکمال متابعت نبوی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ظاہر و باطنی موصوف بحمید صفات
کہ اولیائمت اورا باشد بود و بریک صفی از صفات انسان کامل کہ مرتبہ تخلقا با خلاق اللہ است شجہ پیران
در وجود با خود حضرت باعتبار موجود بود چنانچہ صلاح و عفت و زہد و ورع و تقوی و طاعت و
عبادت و جوع و فاقہ و مسکنت و قناعت و مروت و خفت و دیانت و حیانت و امانت و
سہر و تہجد و خضوع و خمشوع و تذلل و تواضع و تحمل و کظم و عفو و اغماض و اشفاق و انفاق و
دائشاد و اطعام و اکرام و احسان و اعراض و افلاص و انقطاع و انفصال و صدق و صبر و سکوت
و حلم و صفا و رضا و صیاد بذل و جود و سخاوت و خشیت و خوف و رجا و اہم و ریاضت و مجاہدہ
و محاسبہ و مراقبہ و موافقت و مرافقت و مدارا و مت و معاملتہ و توصیہ و تنزیہ و
و تجربہ و تغرید و سکون و وقار و مدارہ و مواساة و عنایت و شفقت و صفا و شفاعت
و لطف و کرم و تفقد و شکر و ذکر و فکر و صبر و ادب و اعتصام و انترام و طلب و رغبت
و غیرت و عبرت و بصیرت و یقظتہ و حکمت و صبتہ و بہمت و معرفت و حقیقت و خدمت و تسلیم و تقیت
و تقویض و توکل و تبطل و یقین و تقیت و فنا و بقا و استقامت و حسن خلق و حسن خلق آن غیاض عالم
رضی اللہ تعالیٰ عنہ بہ نہایتی بود کہ ہر یکس از کہ وہمہ یقین میدانند کہ آنجناب را بہ نسبت

من آنقدر محبت است که با هر کسی نیست و چنانکه مرا عزیز دارند کسی را ندارند و این صفت از
صفا نامه آن سرور عالم است صلی الله علیه و سلم و اولیاً اُمت او را بکمال متابعت و بی هم حاصل است
در بیان تحقیق سلسله حضرت چراغ الله رضی الله تعالی عنه - به پیدای باد که انقیاض عالم چراغ الله
الله تعالی عنه مذنب ضعیف و سلسله شقیه بهشتیه نظامیه خیره نازیب دارند و مرید و خلیفه اعظم
حضرت جد بزرگوار حقیقی نور فواج محمد عظمی الله فی الله تعالی عنه اند و حضرت جد بزرگوار ایشان بیعت
و ارادت بحضرت فواج قبله عالم نور محمد فاضل مهابوی دارند و رخصت سلسله از حضرت فواج ابوالاحمد یار محمد
فاضل نیکوکاره مشهادی پیر برادر خود یا فتنه ازین سبب مایان که سلسله حضرت توفیر ویه داریم
در شجره پیران خود اسم شریف فواج ابوالاحمد یار محمد فاضل میخوانیم چه حضرت شیخ مامیفرمودند که جد
ما را رخصت سلسله از حضرت موصوف شده است و نام مبارک ایشان ضرور در سلسله درج کرده بایند
خوانند و خود هم میخوانند و حضرت فواج قبله عالم نور محمد مهابوی بیعت و خلافت از حضرت فواج مولانا محمد
الحق والدین دیلوی دارند و پیشتر نسبت سلسله ایشان الظیر من الشمس است حاجت بنوشتن
نیست نقل و اوقف رموز و حقایق کاشف اسرار و حقایق از خود رسته بحق پیوسته بهجت برتر
مولوی غلام حیدر صاحب فرموده که از خدمت حضرت غیاث عالم رضی الله تعالی عنه عرف داشت
کردم که یا حضرت اسم فواج ابوالاحمد یار محمد فاضل که مجتبه رخصت یافتن سلسله حضرت فواج حافظ
محمد عظمی الله از آن حضرت در سلسله خوانده شود ذات حضرت که از حضرت فواج خواجگان
محمد سلیمان تدریسی صاحب فیضیاب برده است نام ایشان چو درج سلسله شریف خود
فرموده اند فرمودند که اسم فواج ابوالاحمد یار محمد فاضل درج در سلسله حضرت جد بزرگوار من خود نموده است
چه رخصت سلسله از آن حضرت یافتند و مرا رخصت سلسله و خلافت و جمیع طریق و طایفه
و غیره از پیر و جد بزرگوار خود برده است بخد مت حضرت توفیر صاحب محض از برای ارشاد
جد صاحب خود رفته بدم و بعضی تأمین تا از آن صاحب که وابست آنها بزرگ میخواست
میباشد یافت نقل ایضاً من مولوی غلام حیدر موصوف که آنحضرت چراغ الله رضی الله تعالی عنه

نقل فرمود که حضرت خواجہ ابوالواحد یار محمد غافل صاحب شہادتی آنقدر محبوب و مقبول آنحضرت
حضرت پیر خود خواجه قبلہ عالم نور محمد مہاروی صاحب میدان شدند کہ کسی را از خلفاء حضرت
ایشان دست نداده چنانچہ ابوالواحد یار محمد غافل صاحب از قریہ شہادتم کہ از موضع مہار شریف
قدریک فرسنگ باشد اکثر بر سر جمعہ بخدمت پیر خود میرفتند و حضرت قبلہ عالم ایشان نیز بر سر
استقبال آنصاحب تنہا از شہر بیرون می آمدند و بہر یاری نام نشیب است
نزدیک مہار شریف کہ بمساحت قدر میل باشد منتظر بودہ ملاقات فیما بین می نمودند
روزی شخصی کشتاف بعد از بیرون آمدن آنحضرت قبلہ عالم از شہر از دور در پس
ایشان می آمد چون بہر دو حضرت را ملاقات میسر شد آن شخص نزدیک آمدہ دہانہ بگفت
کہ یا حضرت این بہ طریقہ است کہ بنما گرفتہ اید این مرید شماست و شما پیر آن ہستید
شمارا مناسب نیست کہ این قدر بیرون از شہر آمدہ استقبال وی نماید حضرت قبلہ عالم بجلال
آمدہ فرمودند تو چہ دانی کہ مرید کدام است و پیر کدام و ترا پیر است کہ من پیر او ہستم و او مرید من است
آن شخص از ہیبت بہتر سید و بر خود لرزد و بعد از تقصیر خود محاف کتا نید نقل ایضا منہ کہ آن حضرت خیاض
عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ میفرمودند کہ وقتی کہ بحسب ارشاد پیر خود در تونس شریف رفتہ در آن زمان
حال حضرت قزوین صاحب ہر این سوال بود کہ نماز پنج گانہ بجماعت ادا نمودہ ہر وقت در خلوت
می نشستند و دروازہ حجرہ بستہ میداشتند و کس را یا رائی آن نبود کہ بخدمت حاضر شود یا عرض مطلب کند
ازین مہر دربان آنحضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ شخصی دلیر بود از مردمان حاجت مندان نذرانہ می سدید و مطلب آنها
بفر عرض میرسانند و حضرت ایشان بحسب سوالات آن مردمان بعضی را می طلبیدند و بعضی را
بتحیر یا بہ تقریر گفتمہ فرستادہ قضاء حاجت آنها می نمودند و بعضی را پاسخ نمی فرمودند و ازین حال
بر آن حضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہ یکسال بودہ است چون من باستانہ فیض کاشانہ آنحضرت رفتہ ہجائسال
بود و نزد من دہ روپیہ نقد بود چون حال معلوم کردم خواستم من نیز دربان نذرانہ دادہ حصول عزایم
حضور نماغم باز اندیشیدم کہ من از خونہ آمدہ ام بلکہ فرستادہ شدہ ام انشاء اللہ تعالیٰ خود

بخدمت خود رفت چون شب شد بعد از فراغ نماز تهجد بدرجہ ششم از دور محبت و لرزه در وجودم افتاد
باز گردیدم باز دوم شب بهمان وقت رفتم چون قدم پیشتر شدم بارها محال شد لاچار و ایس کدم پس سیوم شد
بهمانوقت دینتر تر شده بر در حجره رسیده دستک کردم حضرت از اندرون آواز دادند که کدام است
و نشان خود عرض کردم فی الحال در بکشداده فرمودند بیای مولوی مدتی شده که انتظار تو میکشیم اندرون رفت
قدم برداشتم و بمصافحه و معالقه آنحضرت سرخس از شده بنشستم انگاه فرمودند تو اینقدر دیر چه
کردی عذر را کردم که قبل از بعضی امورات دنیاویہ دیر از حضور افتاد بعوده هر روز بموجب فرمان شما
بخدمت حضرت ایستادن حاضر میشدم و لایح شریف میخواندم و بعضی تلمیص و کفر غنه بعد از پانزده یا
شانزده روز مرخص شده بخانه اکدم منتظر جناب میان صاحب مائیکلی و الامد ظله العالی و مولوی صاحب
مولوی عبدالسبحان برادر ایستاد بپای فرموده اند که از زبان مشیخت پناه خلیفه مجاز جناب حضرت
نونسوی میان شیخ محمد صاحب مالک مروضه ماڑی انب و اله شنیده ایم که گفت که از خدمت بنیره
سجاده نشین خواجہ خواجگان حضرت خواجہ محمد سلیمان نونسوی صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ اعنی جناب
خورشید جهان تاب صاحب جلاله خواجہ اللہ بخش صاحب مد ظله عرض نمودم که یا حضور زمانیکہ حضرت
مولوی صاحب توگیروی از خدمت تر نوسوی صاحب جد بزرگوار حضور شما از قریب مغرب مرخص شده
بودند حاضر بودید یا نه فرمودند که من حاضر بودم از حقیقت سلسله حضرت مولوی صاحب توگیروی
بعضی کیفیت طلب شدم فرمودند که در آنوقت مولوی صاحب توگیروی بخدمت حضرت عرض داشتند
کرد که جناب اسم شریف خود مرا در سلسله درج کرده دیدند حضرت صاحب حضور نمود ای خواجہ محمد سلیمان
که من حافظ صاحب را دیدم درج حافظ صاحب را به بین و از حافظ صاحب مراد حضرت خواجہ صاحب
محرم عظمی اللہ است رضی اللہ تعالیٰ عنہ نقل ایضا در کیفیت خلافت آنغیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ
اگر چه از زبان مبارک آنغیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ بصراحت بصیحت نه پیوسته اما ازین قرائن
منقول شدند معلوم میشود که بمشایخ حضرت شیخ مافیاض عالم چرخ اللہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ نسبت خلافت
حضرت خواجہ خواجگان سلطان زمان خواجہ محمد سلیمان نونسوی صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ هم دارند
ایضا در کیفیت و تحقیق خلافت آنحضرت چرخ اللہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ

احوال حضرت خواجہ حافظ محمد سید محمد عظیم اللہ رحمہ اللہ تعالیٰ عنہ پیر مرشد و جد حقیقی آنحضرت
بدینوچہ کہ حضرت چراغ اللہ قبل از رفتن بدینی بزرگے اکتاب علم از حضرت جد بزرگوار خود
رضت ہجلی و طایف و طریق مشائخ مجملہ یافتہ ہونے چون حضرت جد صاحب بی ملاقات جسمانی
انقیاض عالم بوصول حق پیوستند ہجلی امورات و ظائفہ و طریق بیعت وغیرہ بہ پسر خود خواجہ
سلطان محمود رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ والد آنحضرت چراغ اللہ فرمودند امانت سپردند و وصیت فرمودند
کہ این امانت بہ پسر خود اعی خواجہ چراغ اللہ سپردہ کن را کہوئی کہ یکبار بخد مت حضرت خواجہ
محمد سلیمان صاحب تونسوی مشرف نشود چون آنحضرت بعد تحصیل علم از دہلی بخانہ آمدند
حضرت والد ایشان را آنچہ از والد فرمود امانت رسیدہ بود برادر رسانیدند و وصیت بر رفتن
در تونسہ شریف ہم اظہار نمودند پس رضت خلافت حضرت چراغ اللہ صاحب را از جد
بزرگوار پیر مرشد خود دوبار شد اصالۃا و نبیۃا انکاء چون آنحضرت بموجب وصیت جد خود در
تونسہ شریف رفتند و خدمت حضرت ایشان چند روز ماندہ فریاد حاصل کردند شاید کہ باز خلافت
معزز و مکرم بودہ باشند واللہ اعلم بالصواب نقل است کہ آنحضرت غیاض عالم رضی اللہ
تعالیٰ عنہ میفرمودند کہ چند پشت از آباء و اجداد بتواتر بہادر و اہل بہمت عالی و حافظ کلام مجید
و صاحب کمال بودہ اند و در تعریف جد بزرگوار پیر مرشد خود بسیار غلو نمودہ ہا را میفرمودند کہ
حضرت جد صاحب مرا معافیہ یعنی کشف حقیقی آنقدر بود کہ از مشرق تا مغرب ہمچون مواہینیک ناخن بود
و درین اثناء ہر بار ناخن اہام خود را پیش کردہ تحقیق اینمحنی نمودند پیر مرشد مبارک کہ بتقریب ذکر
حضرت جد بزرگوار خواجہ حافظ محمد عظیم اللہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ نبذی از بیان احوال شان لازم آمد کہ
حضرت غیاض عالم چراغ اللہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ میفرمودند کہ جد بزرگوار صاحب من حافظ کلام اللہ و
عالم بعلوم عربیہ و فارسیہ و عابد و زاہد و مجاہد و مشاہد از جد بودند و صاحب اتقا و ورع و غایتی کہ
چون علماء ان لواحق بمقدمہ شرع شریف ہر کہ میرفتند حضرت حافظ صاحب را ہمراہ خود میبردند
حضرت ایشان آرد از خانہ خود گرفتہ ہمراہ خود میداشتند و نان ازان میخوردند نہ از دعوت آنها
و علماء و فضلا نظر باتما نشان حضرت ایشان را ہمیشہ امام جماعت صلوٰۃ میساختند و حضرت

غیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ

ایشان نماز در پس کسی که موی داشته باشد نمیکند دارند و اگر اتفاق می افتد در ارضی نمیکشند و می فرمودند که
 بلکه موی بر سر میدارند چون جن بنظری آیند و در مجلس سماع گاه به گاه میفرستند و شهرت مشحیت نمیکند
 که گویا حدیث اجل الاقباد در شان ایشان رسیده است و خطاب مستطاب اولیائی
 تحت قبائی لا یعرفهم غیری خلعت و بهر معهود ایشان گردیده چنانچه پیش این فقیر کاتب حروف
 شیخ مسلم صاحب مرحوم که مردی با شوق و ذوق و از حد نیک بخت بود بیان فرموده که از زبان مبارک
 حضرت خیاض عالم شنیده ام که فرمودند که از زبان گریز اخشان جناب حضرت قبله عالم خوابم نور محمد ماری
 پیر میرشد ایشان خوابم حافظ محمد عظمت الله صاحب برآمده که حافظ صاحب را کسی کم در مرتبه از یاران اعلا
 مانده اند که مفاصح خردین من نزدیک حافظ صاحب اند و هم در مسجد حضرت ایشان خیمه نامی مجذوب بی آمدی
 جامهائی پاره و پیرکین میداشت روزی جامهائی نو و شسته پوشید کسی بخد مت حضرت حافظ صاحب
 عرض کرد که خیمه جامهائی نو پوشیده است فرمودند چرا نپوشید که خیمه خود را دانسته که من خیمه ام یعنی
 از نیستی به هستی خود آمده است خیمه پوشید و گفت ای حافظ صاحب تو مرا این چنین میگرد
 و من تیراهم میدانم که خود را که از نظر خلق پوشیده داشته چون بریزد و گز زمین میشوی چگونه پنهان
 خواهی شد آخر بهیچانکه آن مجذوب میگفت بعد از وفات حضرت ایشان کمال ایشان را حضرت
 خیاض عالم چرخ الله رضی الله تعالی عنه اظهار من الشمس گردانید چه کمالت مرید دلیل ظاهر است بر
 کمالت پیر و حضرت حافظ محمد عظمت الله ایشان در اوائل مسودا گری میل میکردند بعد چاهی از ملک
 خود تیار کنانیده کاشکاری میکنند و هر روز بوقت زوال زراعت آن چاه را میدیدند و اکثر در خلوت
 می نشستند و تلاوت قرآن مجید بسیار میکردند و ذوق میکردند چنانکه در عین وقت تلاوت رفتار و بشوق
 و ذوق هم می نمودند معبود ایشان اندرون صویل خانگی میبود و کسی بے اجازت در آن نمیرفت و وظائف
 دلائل الخیرات و درود مستغاث و درود کبیریت احمد و درود کمال نهایت و درود مفرد دعا کبیر و غیره
 ادعیه و ختم هشت یعنی ختم بادامی خوابگاه چشت اهل بهشت و تسبیحات عشره هر روز
 و همچنین سلسله پیران فرود دعا کبیر و دعا بشیخ و ضرب البحر و مرزیمانی و مرز امیرین و دعا شمس و

بلاناغه میخوانند بخت عالی و یقین متعالی میداشتند و اولاد حضرت پیر مرشد خود خواجه قبله عالم
نور محمد مهابادی صاحب را از صغار و کبار غوث و قطب میدانستند و در علم شریعت و طریقت
کامل و عامل بودند از اسرار حقیقت و معرفت و واقف و محرم و معانی تنزیه و تشبیه معانی
می داشتند چنانچه حضرت غیاض عالم ضمیمه کردند که معانی تنزیه و تشبیه معانی آن واحد
اکمل اولیا را باشد چنانکه حضرت بابا کنجشکر صاحب و خواجه حافظ محمد عظیمت الله است رضی الله
تعالی عنهم و همیشه بزرگتر خفی در الحاله مشاغل بودند و لحایف در و در شریف هر وقت مینمودند و در
صحبت اهل دقل بزرگتر نیرفت و اکثر مرتبه نمیکرفتند مگر چند مردمان معدوده و در مرض الموت قریب
وصال خود بحق بدعوت بحق صلاح عام دادند که هر کس که فراید بحاجه من دست زنده و بیعت کند پس
آن زمان هم بعضی مردمان آمد و مرید شدند و عنقریب آن بروز چهارشنبه مقدار نیم پاسبان خیمه های یکم
بیش گذشته بود به بیست سیوم ماه ذی القعد در ^{۱۵۵۰} یکم روز دوشنبه پنجاه و پنج هجری وصال بحق
نمودند چنانچه تاریخ وصال حضرت پیر مرشد خود خواجه چراغ الله غیاض عالم رضی الله تعالی عنهما از لفظ خاصا
معشوق الهی استخراج نموده است و مزار مبارک ایشان از قریه قورلیان و طرف جنوب
بفاصله یک میل زیارت گاه خلایق است و ذکر فضائل و کمالات تصرفات و کرامات حضرت ایشان
بیشمار اند اما بحوث طوالت که تمهید کتاب بزرگتر بعضی الفاظ و مناقب آنفیاض عالم است تبرکاً
اکتفا بر همین دو نقل کرده شد نقل مولوی معنوی مولوی غلام صیدر صاحب بیان فرموده که حضرت غیاض عالم
رضی الله تعالی عنه روزی از میان جمال الدین کاسپی ساکن بهک پیر مرشد را در خود که شخصی از حد نیکیخت
بود مناقب پیر مرشد خود طلب فرمودند و بنده هم حاضر بود میان جمال دین بیان نمود که مرا عادت بود
که در ملک چولستان برای تجارت میرفتم یک بار از آن حضرت اجازت برفتن ملک مذکور خواستم
مرا منع فرمودند باز الحاح کردم که یکبار ضرور اجازت نمائند و فاتحه خیر عنایت فرمائید دست برداشتند
و روانه شدم و پنجاه روپیه نزد من بود در ملک چولستان بقافله همراه شدم پس ناگاه بوقت شب
دزدان خود را بقافله زدند چون آنها غارتیدن نهادند مضطرب شده بجناب حضرت پیر مرشد خود

مستغاثی شدم که یا حضرت فواج اگر چه بیسرفی شما براه افتادم اما وقت است که ملامت نمایند بهمانسانست
ناگاه حضرت مبارک حضرت مراد نمایان شد و در آن اسباب و جامه و تندی نزدیک مسیح نگذاشتند و
مرام حال من که برگزیده و سلامت ماندم چون قافله خالی از مال و اسباب شده و مراجعت نمودند
لاچار واپس آمده بخدمت حضرت شریف شدم بحجرت دیدن من فرمودند که ترا منع نکرده بودم که بسفر مرو
اینچنین تکلیف مراد رسانیدی مثنیّه شدم و بحقوق قصیر خود معذرت کردم نقل ایضا منه که میان
وارث نامی قوم رنگرین ساکن فیروز پور چشتیا نواله پیش من بیان کرد که من چند مردمان دیگر ازین روستا
دریا می گذر نموده بخدمت حضرت شریف شدم چون بعد از غایت مطلب خود رخصت طلبیدیم رخصت
نفرمودند آخر بپیر می آجناب بهمانروز رخصت شده روانه گشتیم چون بکناره دریا نزدیک بود آمده
بکشتی سوار شدیم کشتی در قوا آمده از تلاطم امواج سخت بگرای آمد و آب بکشتی شد و نزدیک بود
که غرق شود چنانچه ملاحان و غیره هر سیم امید از جان بالکل قطع کرده بودند و امید حیات نمانده بود در حال
آن حال بجناب حضرت فواج حافظ صاحب متوجه شده فریاد فریاد کردیم بهمان زمان کشتی آرام گرفت
و واپس روان شده سلامت بسا مل رسید ملاحان همه مردم بیرون از کشتی کرد و خالی نمودن کشتی از آب
مشغول شدند مردمان باز پس روانه شدند الغرض چون باز بخدمت حضرت فواج آمیم از دور دیده بمن راه فرمودند
شاید که بخانه رسیده باشید مثنیّه شدم و بحقوق قصیر خود کنایه کردیم و باز از آن روز از فرمان آنحضرت هرگز
اعراض نکردم نقل بدان ای عزیز اسدک الله تعالی اکنون آن منقولات و ملفوظات جناب حضرت
خواجه چراغ الله فیاض عالم رضی الله تعالی عنه که از زبان صدق بیان محقق مدقق جناب حضرت میافساید
مانیکی و اله مد ظله العالی بظهور پیوسته اند نقل کرده اید و در ابتدا هر نقل نام نامی ایشان و یا لفظ ایضا منه
نوشته خواهد شد چنانچه بیان فرمودند که جناب حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه میفرمودند که فیض بخش
دست حق پرست حضرت قبله عالم فواج نور محمد هاروی رضی الله تعالی عنه بخائیتی بود که از مریدان حضرت
ایشان احدی نبود که بمرتب کمال نرسیده باشد و بعد بنمونه نقل فرمودند که دو شخص از خدمت حضرت
نقل پیران خود که نزد آنحضرت چراغ الله حاصل شدند ۱۲

قبله عالم بطلب زیارت حسین شریفین روانه شدند در اثناء راه با شخصی از مریدان عام حضرت
 قبله عالم که جایل و گمنام کاشتکار بود ملاقات نمودند و قصد خود معلوم گنایند و وی ایشانرا
 سز نش کرد که ای احمقان اینچنین دروازه را گذارسته کجا میرید بعد گفت بیائید و برگاهید که
 من نشستم دست زده از پس من روان شوید ایشان بهچنین کردند مقصود نشان حاصل شد
 یعنی زیارت حسین شریفین حاصل کردند الحمد لله علی ذلک بعد آنحضرت فرمودند که چون حال عام مریدان
 حضرت قبله عالم این بود که ایشان اینچنین نعمت از توبه آن شخص کاشتکار و گمنام یافتند حال
 خاصان که سالها بلکه تمام عمر بخدمت گذرانیده و جان خدا نمود بمراتب اعلا غایب شده بودند
 بلا ایتحالی دادند که چه طواید بود و بهم آنحضرت غیاض عالم رضی الله تعالی عنه روزی در مہار شریف این
 نقل فرمودند کہ چراغ این شهر یعنی مہار شریف غوث و قطب آنمقدار بے قدر بودند کہ سفال در کرہ کل
 گویان بے قدر اعتقاد باشند و ستم آنحضرت فرمودند کہ میان صلاب نیز محمد ناز و حال بحضور قبله عالم رضی الله
 تعالی عنہم نشسته بودند قبله عالم این مصرعہ بزر زبان مبارک آورد سو شنیدہ کی بود مانند دیدہ x
 میان صلاب ناز و حال در جواب آن اینمصرعہ گفتند ترا دیدہ و دوست را شنیدہ برویم آنحضرت فرمودند
 کہ حضرت قبله عالم صلاب میان صلاب محکم دین سپردی را اسپے بخشیدہ بود و آن اسپ در
 زراعتہ بجز گیاه خوردی و بزراعت زیان نرسانیدی و ہم آنحضرت چراغ الله رضی الله تعالی عنه
 فرمودند کہ میان غلام حسن صلاب چیلادہنی را عادت اکثر بود کہ گاہی گاہی شعری در تعریف حضرت قبله عالم سپیر
 مرشد خود رضی الله تعالی عنہم تہنیت عودہ میخوانید شبہا بحضور سپیر خود نشسته بود کہ یک بیت مشتمل
 بر مدح آنحضرت بچادت معبود خود بمحشر عرض آورد حضرت قبله عالم رضی الله تعالی عنه در جواب آن
 این بیت فرمودند سو چوڑی کوڑی کیج کی کوڑی کوڑی کیج : جب دست چہڑی محبوب کے لا کر لا کر کے ایک
 میان صلاب غلام حسن را بمجرب سماع این بیت موفی فرمودند کہ صلاب و جہد میخواند و در آن حالت
 و فحش حالت ذوق و وجد روی داد چنانچہ تمام شب حضرت قبله عالم بتکرار سماع این بیت میخواندند
 و آن صلاب و جہد میخواند و در آن حالت و نعمت عز و ان سرفراز و ممتاز شدند پس بوقت صبح بعد از

و زانوقت و بعد از آنکه که قبل از این چنین شب این بنده را باز هم نصیب خواهد شد یا فی حضرت قبله عالم فرمود که این چنین شب در دنیا کجاست باز در پیشست خوابی یا غم و آورده اند که میان صاحب غلام حسن میفرمودند که بر آنچه از مهربانی حضرت من بر این بنده مبذول شده بحمان شب برده است و ستم آنحضرت چراغ الله تعالی الله تعالی عنده فرمودند که شوری نامی شوریده حال از مریدان حضرت مولانا فخر الدین محمد دهلوی رضی الله تعالی عنه با جامه های پیرکین و پارچه بخدمت حضرت قبله عالم مهابادی رسیده و حضرت ایشان او را در دھلی شناسید بلباس غفار دیده بود از وی پرسیدند که ای شوری ترا با این احوال کدام کس رسانیده گفت آنکه ترا حریر عزت پوشانیده و بر مصلحت مشیخت نشانیده بعد از اتمام این حکایت آنفیاض عالم رضی الله تعالی عنه مصرعه بندی انشعرا و بخوانند و شوری وی ملن دایم بر پیشانی بود تا بگویند که بهایا آنرا می بینید نقل ایضا بعد مد ظله که آنفیاض عالم رضی الله تعالی عنه فرمودند و وقتیکه در دھلی روافض ثابت برداشته تعزیه می نمودند و مرثیه می خواندند اتفاقاً گذرایشان مقابل حضرت مولانا فخر الدین محمد دهلوی رضی الله تعالی عنه می افتاد برای تعظیم اهل بیت بر میخواستند ایشان در دھلی دانستند که حضرت ایشان مذهب شیعه دارند یکبار در میان سنیان و رافضیان مباحثه واقع شد آخر بر دو جانب حضرت مولانا صاحب را منصف اختیار کردند و افضال حق و باطل خواستند حضرت مولانا صاحب این رباعی را تصنیف نموده نوشته خود را بآن بر دو طریق نمودند رباعی نه رافضییم که گفتیم گریان شوق به نه سنیم که زرد طعن رافضی احقر مرید حضرت عشقم دگر نمیدانم که کیست بر سر باطل و کیست بر سر حق و بهم آنحضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه فرمودند که اگر کسی بخدمت حضرت مولانا صاحب تعزیه تعزیه خوب میسرید در جواب میفرمودند بیت به نه شیم نه شب پیرم که تعزیه خوب گوئیم من تاب آفتابم بهم آفتاب گوئیم و بهم آنحضرت فرمودند که مولانا فخر الدین دهلوی بوقت وصال خود مردمان را برای کندیدن قبر خود فرستاد و خود تکرار این بیت میکرد بیت وقت آن آمد که من عریان بشوم جسم بزارم سراسر جان بشوم نقل ایضا مد ظله که روزی آنفیاض عالم رضی الله تعالی عنه فرمودند که یکروز حضرت خواجہ کلیم الله جہانپادی رضی الله تعالی عنه بر سر حوض جامع مسجد دھلی رسیدند امری را بغایت جمال بر سر حوض مشاهده دیدند پرسیدند که کیستی گفت من فدائیم و در سینه خواب چاک کرده اندرون شد و خواب میفرمودند که با الحال

اور ای سیم که در سینه من موجود است و سیم آنحضرت و فرمود که حضرت خواجه کلیم الله رضی الله تعالی عنه
 بوقت انتقال روح خود این بیت میفرمودند بیت: غبار چهره عشاق مدعا طلبه است x
 مخلوقیکه منم یاد دوست بی آویخته است، نقل جناب حضرت میا نصاحب مانیکه واه مد ظله فرموده که
 حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه فرمودند که حضرت خواجه فرید الدین گنج شکر ابودینی رضی الله تعالی عنه را
 وصیت از مشایخ خود رسیده بود که در میان سلسله چشتیه بهشتیه از جمله یاران شما شخصی پیدا
 خواهد شد که وجود معبود او سبب نجات اولین و آخرین خواهد بود و علامات او نشان داند که اینچنین
 حالت بروی طاری خواهد شد و او در استغراق خواهد شد پس خواجه فرید الدین بعد از زندگانی خود منتظر این
 صورت بودند اما در یاران ایشان بطور سرشار پس ایشان بخواجه نظام الدین خلیفه خود وصیت فرمودند
 که از یاران خود در کسی این مواظبه و علامات در یابید از روحی دعاء خیر حسن خاتمه تمام اهل سلسله درخواست
 بایک نمود و خواجه نظام الدین درین انتظار بودند و نظر ایشان در دو فلکائی خود بود یکی خواجه امیر خسرو
 دوم خواجه نصیر الدین چیرا غزلی رضی الله تعالی عنهم چون از الهام ربانی سلطان المشایخ خواجه نظام الدین را
 آنوقت معلوم شد اهل مقام امیر خسرو آمدند ایشان بایاران خود در قیل و قال مشغول بودند انگاه بتعجیل تمام
 بمقام خواجه نصیر الدین آمدند چون ایشان را بمقام خود یافتند بختجوی ایشان شتافتند چه بینید که خواجه
 نصیر الدین بر کلاه حوضی نشسته اند و هر دو پای مبارک ایشان در آب رسیده و آن حالت استغراق و
 بهمان علامات بر ایشان وارد است که نشان داده بودند چون آن علامات در حضرت چیرا غزلی یافتند
 ایشان را از دوش گرفته جنبانیدند ایشان گفتند کدام هستی گفتند نظام الدین ایشان فرمودند فرمان
 چیست خواجه نظام الدین فرمود که بما از چند پیران حضرت طرابکان چشت و وصیت رسیده است
 که در حق جمیع دخیلان این سلسله چشتیه از اول تا آخر که این تاقیامت باقی خواهد ماند دعاء حسن
 خاتمه و نجات آفری در ضای خداوندی بکنی پس ایشان دعائی کردند و متوسلان این سلسله
 بیا امید بحساب ارزانی شد نقل جناب حضرت میان صاحب مانیکه واه مد ظله فرمود که آنحضرت رضی الله
 تعالی عنه فرموده که روزی حضرت امیر خسرو اتفاقاً بخدمت شاه شرف الدین ابو علی قلندر بیامد و ملاقات نمود

قلندر صاحب گفت ای میراثی خیر است گفت خیر است باز گفت به پیغمبر را ایم خیر است و اشاره
بسلطان المشایخ کرد امیر خسرو گفت خیر است باز قلندر صاحب گفت به پیغمبر تر از بشر است حضور
مجلس حضرت سرور کائنات صلی الله علیه و سلم گاهی ندیده ام امیر خسرو از کلام قلندر آزرده شده بخد مت پر
خود آمد و بیان آن نمود حضرت سلطان المشایخ فرمود که رنج مشرورانجا که تو محاوره در قانون سماع پیدا
کرده از آن سبب تر است طلب گفت و از نزد من که خلق تکلیف الله آب و نان میخورند از آن جهت مرا
به پیغمبر خواند و اما آنکه میگوید که به پیغمبر تر از مجلس رسول علیه السلام نمی بینم باز خدمت او برو و از من
اورا بگو که یک امشب این وظیفه بخوان و بخواب شوم امیر خسرو آن وظیفه بخواند و در خواب شد چه بیند که
آواز آمد آمد رسول علیه السلام بر آمد رقیبان حضور بارگاه که حضرت فرمود از طین حضرت قلندر صاحب رسانید
قلندر صاحب وظیفه عذیمه بزرگ سلطان السلاطین حضرت سرور کائنات صلی الله علیه و سلم افراشته
و خیمه باغی اصحاب کرام و او یحیی عظام بمقام مائی خود نصب کردند و یک خیمه در بسته از همه اعلی و نهایت
زیبا بود قلندر صاحب بعد زیارت رسول علیه السلام بخیمه مائی دیگر زیارت کردن گرفت چون نزدیک آن
خیمه در بسته که از همه اعلی بود رسید مدعی زیارت آن خیمه گردید رقیبان آن خیمه ممانعت کردند هر چند که
چاره کرد اندرون آن رفتن ندادند باز خدمت رسول علیه السلام آمد و پرسید که جناب در فلان خیمه کدام کس است
که زیارت وی کردن نمیدهند جناب سرور کائنات صلی الله علیه و سلم فرمودند که در آن خیمه محبوب ما است قلندر صاحب
را اشتیاق زیارت آن پیدا شد و درخواست زیارت بالحاح تمام نمود جناب سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود
که بدون اجازت من زیارت آن صاحب کس را میرسانیست اگر خواهی سلام و پیغام من بر رقیبان آن خیمه برسان
و زیارت کن قلندر صاحب بهمچنان کرد رقیبان چون در یکشادند چه بیند که جناب حضرت سلطان المشایخ
بتجمل شامانه بر تخت مرصع جواهرانه نشسته اند قلندر صاحب را بجز زیارت آنحضرت طاقت از
خود نداشت و بیتاب گردید چون از خواب برخاست نادم شد بعهده باز بدقت فخر امیر خسرو بامر حضرت سلطان
المشایخ بخد مت قلندر صاحب بیامد آنرا گریان دید که با هیچ کلمه کلام نکرد امیر خسرو برفت و بکار خود
مشغول شد و بیم انقیاض عالم فرمود که عادت الله جاری است که چون ولی را کمال به نهایت رسد

طایفه توفیق آرد وی یابند و ویرا بدگرند چنانچه حضرت سلطان المشایخ را در دلی بعضی مردمان
مخالف و منکر بودند و در حق آنحضرت سخنان ناسزا میگفتند و مردمان و معتقدان آنجناب
بخصوص عرض نمودند که ذات شریف را مردمان سر بازار دشنام میدهند و ماکشته میشود حضرت
سلطان صبر فرمودند که هر که مرا بدگرند من آنرا عفو کردم شما نیز معاف کنید و این رباعی را یاد فرمودند رباعی
هر که مرا در نجوار ترا تشبیه یار باد، هر که مرا یار نبود ایزد او را یار باد، هر که او خاری نبود در راه ما از دشمنی،
هر گلی که باغ عمرش بشکوفد یخا ر باد، و هم استغیاض عالم فرمودند که بیرون از بارگاه حضرت سلطان
المشایخ محبوب الی الی رضی الله تعالی عنه در ریکذر شخصی منکر آن حضرت بود و چون حضرت را در گذر دیدی
بالمشایخ آنحضرت دشنام دادی و بدگفتی چون آن شخص باجل خود بمرد چند روز حضرت را نظر نیامد
پرسیدند که فلان یار ما کجا است مردمان عرض کردند که نمرد حضرت در حق وی دعای مغفرت از
حق سبحانه طلب فرمودند و تا سوت کردند که حق سبحانه تعالی برای تهنیت ب اخلاق و تنبیه نفس
ما آن یار را گماشته بود و الله اعلم که بعد از این نفس بامایم خواهد کرد نقل ایضا من مد ظله که حضرت فیاض
عالم رضی الله تعالی عنه فرمودند و حقیکه حضرت فرمودند لایق کنجشکر معبود باپودین چشتی قدس سره در اچودین
آمد متکلن نزد مجالس سماع و توابد صوفیان آغاز شد قاضی شهر از ظهر صد فرمود بر خاست و استفتاء
در حق حضرت ایشان تحریر یافت و برای صوابینند علماء و فضلاء ملتان برفت و آنجا عالمی پیدا
بیمه معمر و معتبر بود علماء آن شهر بعد مطالعه این حکم کردند اگر فلان مولوی صاحب که عبارت از آن محرم باشد
اول مهر کند پس از آن ما هم مهر خواهیم کرد ورنه هرگز مهر نکنیم چون قاضی بخدمت آن مولوی صاحب برفت و
استفتاء بنمود وی گفت اول مرا بگو که برگذام شخصی این استفتاء مساختی قاضی گفت شخصی معبود
نام باپودین همانند مولوی صاحب فرمود ای قاضی آنکه تو نام آن گفتی او را بهفتاد فتاوی فقیر شریف
یاد است هر که از آن زیاده خوانده باشد مهر خواهد کرد بدو من مهر نمیکنیم قاضی از آنجا خجل گشته باپودین
آمد کسب بخدمت حضرت بابا کنجشکر صاحب حکایت آنکار قاضی و استفتاء آن عرض کرد فرمودند یکی
بسوخت و دیگر بر اختلاف باقی است و هم آنحضرت فرمودند که حضرت بابا کنجشکر مرفی شده بود

و در ایشان را فرمودند که بر غریب گنج شهیدان که موضع اجابت است و از پالطن بطرف مغرب واقع است
بروید و از خدا تعالی بدارد و خواست صحت من کبید شخصی از حاضرین عرض کرد که حضور دعا ناقصان در حق
کاملان چه اثر کند حضرت گنجشکر را گفته آن شخص بسمع مبارک نرسید سلطان المنشایخ خواجه نظام الدین رحمان
لفظ که آن شخص گفته بود باز عرض کرد که قبل دعا ناقصان در حق کاملان چه اثر کند جناب بابا صلب با ستم
این عرض متهمند نه بایت خوش شدند و بر خواج نظام الدین نعمت فراوان ارزانی فرمودند چنانکه خواجه نظام الدین
میفرمودند که هر چه عطا از عنایت حضرت گنجشکر من بوده است همه از آن روز است نقل جناب حضرت
میان صلب مانیکلی و در مد ظله بیان فرموده که روزی آغویا ض عالم رهنی الله تعالی علیه پیش نیازمند این نقل فرمود
که یکبار حضرت غوث بهاء الدین زکریا قدس سره شیخ جمال مانسوی را از حضرت گنجشکر رهنی الله تعالی علیه
طلب نمود که تا چند گاه پیش خود نهد آنحضرت فرمود که ای برادر جمال جمال ما است کسی جمال خود بکسی نمیدهد
حضرت شیخ بهاء الدین زکریا خاموش ماند و دل شیخ جمال را بجزب باطن بسوی خود کشید تا وی خود بخود بخدمت
آنحضرت عرض نمود که اگر رضائی حضرت باشد بنده چند گاه بملازمت شیخ بهاء الدین زکریا بگزارانند حضرت
بسیج فرمودند باز ماندن نتوانست بار دیگر عرض کرد هیچ جواب نیافت و بار سوم از بهایت بیقراری باز
التماس نمود آنحضرت را خوشی نیامد و از غایت غضب بی الغور فرمود که برو و روحی خود سیاه کن از این مرد
تمام نعمتش سلب شد و از آنجی بر آمد و در دشت و صحرا پیرشان میگشت و بجائی قرار نمییافت
و رنگ بشره او چنان مبدل گشت که کسی نمیشناخت و سرو پایش برهنه و جامه او پاره پاره
گردیده و از سرتاپا زخمها بر اندام افتادند و خون و ریم جاری شد و در اینجا آنحضرت منیع فرموده بودند که
کسی نام شیخ جمال بحضور ما نهد مگر او را نکند بنا بر آن هیچ کسی با قدرت آن نبود که شفاعتش نماید
آخر الامر بعد مدت مدید عالم نام باز رگانی که مرید آنحضرت بود بدلان راه بگذشت و شیخ جمال را
بآن حالت دید بعد دیری بشناخت مردن گردید و استغفار کرد که این چه حالت است
شیخ در گریه شد و آنچه مابرا بود گفت عالم را بر حال او رحم آمد و وعده نمود که چون بخدمت آنحضرت
مهرسم کلمه شریف شما اظهار نمایم آخر الامر چون عالم بشرت ملازمت آنحضرت رسید آنحضرت

و صومیکرد عالم را که بدید از بس که بر او شفقت میداشت احوال پرسش شد و فرمود که کجا پردی
و چه احوال داری و داب آنحضرت آن بود که چون کسی از یاران ایشان از سفر باز آمدی او را
فرمودی که بگو آنچه دیدی عجایب و غرائب را عالم حقیقت خود عرض نمود و درین ضمن حال شیخ
جمال مانسوی نیز بطریق یعنی بطریق ایماء معروض نمود که یا حضرت روزی گذر من بدشتی افتاده
بود و در آن دشت شکلی همچون آدمی در نظر افتاد پر ملال و کلال خمیده قامت همچون بلال مجروح
بال زار و نزار بر گشته روزگار قهاده حال سیاه رویی ژولیده موسی ماضی در از هرا از دیدن
او بیست آمد چون نزدیکتر آمدم لرزیدم چون نیک نظر کردم بشناختم عالم چن بدین سخن رسید
خاموش شد حضرت فرمود که آن کدم کس بودی باز بهمین طریقه قصد بیان میکردی چن بدین سخن
می آمد که شناختم باز خاموش میشد باز حضرت تفحص حال او نمود چون دید که حضرت بتوجه تمام
می پرسند دانست که اکنون اگر نام شیخ جمال گسیم هیچ سخت نخواهند گفت عرض کرد که چون نیک
دیدم شیخ جمال مانسوی بود آن حضرت همه شنید و مهربان شده بود فرمود که شیخ جمال از اربابا کشید
و سزای خود یافت پس با و دو کلمه بنویسید که حضور ما بیاید بیکس ضوایعش این داشتند و الحال
قلم دعوات و کاغذ آوردند و بنویشتن آغاز کردند درین اثناء آنحضرت یک رباعی بر زبان راندند و
فرمودند بهمین رباعی بنویسید حسب الحکم همان رباعی نوشته بدست درویشی پیش شیخ
فرستادند و آن رباعی اینست رباعی روگرد جهان بگرد پا آبله کن اگر همچون من یادجو مارا یکله کن
یک صبح با خلاص بیاب درمء گز کار تو بر نیاید آنکه کله کن شیخ را بحجرت دیدن سرفراز نامه حالتی
رو برد و بر سرعت تمام بخدمت آنحضرت آمده سر بر زمین نهاده نادیری بکبریت آن
حضرت مهربان نموده توجه خاص درباره شیخ فرمود و بقریب و منزلت که مخصوص بود زیاده بر آن
افزود و فی الفور فرمود که جمال ما قطب عالم است در همان صحن لون بشره او که سیاه شده بود
بهیئت اصلی آمد و باین خطاب مخاطب گشته شیر جهان شد پس در کنار گرفت تا نوحته که سلب
شده بود همان لحظه حاصل گردید و از نعمت عز و ان ممتاز شد الحمد لله علی ذلک نقل ایضا مذهب

مد ظله که آن فیاض عالم فرمودند که روزی حضرت شیخ بهاء الدین زکریا قدس سره را از عالم غیب بشارت شد
 که امروز بر کسی که روحی تو بیند آتش دوزخ بر وی حرام گردد و حضرت شیخ در دل خود آورد که تا کی در تمام مردم
 خبر شود و کی این مقدار خلق در کاشانه تنگ من بیاید و بکنج میترانست که خود بر چهل سوار شده در کربلا
 و بازار شهر بگردم تا رویم بنظر همه کسی افتد پس چهل طلب کرد و سوار شده در شهر به آمد میدان به سوار
 غلام و مرید حضرت کنج شکر یعنی الله تعالی عنده بر در دکان بقال در ملتان نشسته نشسته بود چون غلغل
 شنید بر لید که اینچ غوغا است گفتند امروز حضرت غوث بهاء الدین را حکم شده تا بر که امروز رویش بین
 فرود آتش دوزخ بر او حرام است و او بر چهل سوار گشته می آید و فلائق بانبوه غلو کرده است چون
 آن چهل مل نزدیکتر رسید میان به سوار اندرون دکان بر رفت و زیارت نکرد و بدل گفت اگر از کفش برداری
 شکر کنج آتش دوزخ حرام نشد از نادیدن روحی شیخ زکریا دوزخ اختیار است پس چون آن صاحب
 العقیده بخداست حضرت کنج شکر آمد بجد دیدنش فرمود بگوای به سوار آنچه دیدی عجایب و
 غرایب را آنچه واقع بود بعرض رسانید فرمود چون چنین بردت چه کردی گفت بحضرت پیوستم
 روشن است فرمود راست بگو هر چه (یعنی من روحی حضرت نشان ندیده ام) عاجز بود
 بیان نمود از این سخن بآنحضرت حالتی روحی داد و میخو دگر دید چون بخود آمد فرمود که سبحان الله
 برادر من شیخ بهاء الدین یکروز مرده از غیب دادند بر چهل سوار شده منادی کرد و در کوچه ها بگردد و اینک
 عزیز فقیر را بر صبح حق سبحان و تعالی موعده میفرمایند که هر که مرید تو مرید و مرید تو که تاقیاعت باشد و
 بشجره نوا رسیده و بر که رویت دیده آتش دوزخ بر او حرام است و این فقیر گاهی اظهار نموده الحمد
 لله تعالی نشان که این گنه گار در ملک مریدان اوست امید که بفضل خدای عزوجل آمرزیده گردد
 و هم آنحضرت فیاض عالم یعنی الله تعالی عنده فرمود که حضرت غوث بهاء الدین زکریا قدس سره عجله
 حضرت شیخ الاسلام کنج شکر یعنی الله تعالی عنده این بیت نوشت بیت : یا بدان به باش
 بانیکان نگو به جایی گل گل باش جایی خار خار : و حضرت کنج شکر بطرف آنحضرت این بیت
 در جواب تحریر فرموده عز مناد بیت : هر که او در راه ما فارغ نهند من گل خیم : او سزای خار یا بد من جزا
 گل برم x

این بین السطور است
 این بین السطور است

نقل برد در فقر کاتب جوف میان محمد خشی بیان نمود که روزی در محفل آنحضرت چرخ الله رضی الله تعالی عنه
شخصه سیاح آمده بودی بیان کرد که من سیر بسیار کرده ام و زیارات مقبرات حضرت اولیاء طلی
شریف قدس سرهم و غیرهم به مشورت گشته ام اما چون در پاکبیل شریف آمده ام آنچه ظهور عنیف
الهی و کرامات نامنتهای و رونق مکانات پیر برکات و هجوم صاحبمندان آستان مبارک
حضرت فریدالحق والدین مسعود گنج شکر الا بود یعنی رضی الله تعالی عنه دیده ام ویران شدم که این چنین فیض
بجای دیگر نظر نیامده حضرت غیاض عالم رضی الله تعالی عنه فرمودند این چه دیده بلکه ورتشکان بر سر
آسمان نیز بر صبح غره خورشید می کنند پس فقیر کاتب جوف الله فیض غزل از اشتیاق فرود گفته
قطب عالم شیخ اسلام آمد آن گنج شکر پیشوای عارفان شد بیگمان گنج شکر بود معجز انزل آن بحر جود از خود
سرور و سالار جان انس و جان گنج شکر خلق جان از شریعت عرفان کی شیرین شدی که بر عالم نامدی گنج روان گنج شکر
بر نیاید هیچ کاری که نباشد از کرم و بر سر ما مستمندان مهربان گنج شکر جز در شش که کرد حق فرود بر روی زمین
گشت مشهور از بهشتی در جهان گنج شکر ذکر کن نام فریدی بنده خاکی سرشت که ملائک بر فلک نوره کنان گنج شکر
در دو عالم آرزو دیگر چه میداری حلیم و چهره خود را غنایم که عیان گنج شکر نقل جناب حضرت میان صلاب
مانیکه و امامه فلان میان فرمود که از زبان حضرت غیاض عالم رضی الله تعالی عنه این نقل شنیدم که روزی حضرت
قطب الاقطاب خواجه قطب الدین بختیار کاکی رضی الله تعالی عنه در جای که حالا مزار مبارک ایشان است
گذر کردند فرمودند که مرا ازین جایی عشاقی آید پس بعد از آن روزی مجلس کماع بود و قوالان این بیت
مرا میخواند بیت کشتگان خیر سلیم را بر زبان از غیب جان دیگر است و سرور در سیر الاولیاء چنین
مینویسد نکته چهارم در بیان نقل شیخ الاسلام قطب الدین بختیار از دنیا به دار عقبی قطب الدین سلطان المشایخ میفرمود
روز عید بود شیخ قطب الدین از نمازگاه باز گشت آنجا آمده که این زمان روز عید متبرکه است آنجا از میوه صحرای بهار گور سنگنبه بود
شیخ آنجا به دروازه اسناد در تامل نشسته بود که برادر بزرگوار فرود داشت کردند امروز عید است و فلق منتظر آنکه
مخدوم در خانه بیاید و طعامی بخورد و شما اینجا درنگ چه میکنید شیخ فرمود که مرا ازین زمین ببری دلایم آید در زمان
ضمضم ضم آن زمین را طلبید از خاصه مال خود بهیجا خرید و خود را در آن بمانی و فرمود بدین صورت سلطان المشایخ چشم بر بزرگوار
و فرمود خدمت شیخ آنکه فرمود اینجای ببری دلایم آید بهیجا که اینی که آن خدمت اند و میفرمود که شیخ الاسلام قطب الدین

خدمت سرور العزیز چہار شبہ ہر روز تہجد بود و
وقت نفل و انجنان بود کہ در خانقاہ شیخ علی بکری
رحمۃ اللہ علیہم سماع بود شیخ قطب الدین نور اللہ مرقدہ
در جمع حاضر بودند توالدین قصیدہ می خواند
کشتن کان خیر سلیم را ہر زمان از غیب جان دیگر است
شیخ قطب الدین را خدمت اللہ سرور این بیت در گرفت
از آن مقام بخاند آمد قدس ہوش و متحیر بودند و
میفرمودند کہ ہمیں بیت کہینہ ہمیں ہی گفتہ او ہمچنان
در تہجد بود الا آنکہ چون وقت نماز در می آمد نمازی
گزاردند و باز ہمیں بیت می گریانید ہمیں ہی
گفتند و او ہمچنان در تہجد بود و حالتی پیدا میشد
چہار شبہ از خدمت ہمیں حال بود شب پنجم در خدمت خود
شیخ بہر الدین غزنوی رحمۃ اللہ علیہ می گریہ کہ من
آنشب حاضر بودم وقت شیخ نزدیک شد مرا
انکہ غنودگی بود در آن خواب دیدم شیخ گری از مقام
خود بر آمدہ است و مرا میگوید بہر الدین در کتان
خدا را مرگ نباشد چون بیدار شدم شیخ بدو البقاہ
رحلت فرمودہ بعد اکر ام و اعزاز پیش غوث
فیما بین بزرگان را باشد ادا نمودہ دعوت خواجہ بزرگ
فرمودند بر اشارہ کہ آنحضرت فرمایند بگوئش سہوش شغیہ پیش من بیان آن خواہی کرد چون خادم بپوشید
طعام بخد مت آن حضرت برد حضرت بعد از فراغ فرمودند کہ نان پیٹک بود خادم بشنید و بخد مت حضرت
غوث آمدہ عرض کرد حضرت غوث معنی این اشارت معلوم کردند کہ سماع میخویند فی الخور بگردان خود حکم

حضرت خواجہ را و بد شد پس بر گاہ کہ قوالان مصرعہ اعلیٰ آن بیت میخواندند
از اینجہاں در میگذاشت و چون مصرعہ آخر میگفتند باز زندہ میشد و در تہجد
پس بتقدیر جل جلالہ مصرعہ آخر قوالان را از یاد برفت و بالکل فراموش
شد حضرت در میان حالت از جہاں در گذشتند و آن مصرعہ ہرگز کہ یا
نیامد آخر الامر دانستند کہ تقدیر اینچنین رفتہ است پس در جہاں
فرمودہ بودند کہ مرا از اینجا بروی عشاق می آید مدفن آنحضرت شد
حالا زیارتہ گاہ خلایق دست نعل ایضا منہ مدظلہ کہ از زبان
عنیا نور عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ شنیدہ ام کہ حضرت سلطان العارفین
خواجہ بزرگ معین الحق والدین حسن بخیری اجمیری شتی قدس سرہ
در ولایت بغداد اشرفین فرما شدند در آن ملک محط اعتقاد تاکہ
ایمان و عندیہ را خشک شد مردمان آن ملک مستغاثی بجناب حضرت
غوث محمدانی محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر سیلابی قدس سرہ گشتند
محبوبہ مکانی بنور باطن دریافت فرمود کہ برادر م خواجہ معین الدین
چشتی درین ملک تشریف آورده این محط از تاثیر فقر و فنا دست
پس باید کہ اورا جستجو کردہ اینجا بیارید مردمان حد کور بعد از جستجو
بسیار در مجدی کہ ویران شدہ بود در صف ملفوف شدہ یافتند و
صحت فرمودہ بعد اکر ام و اعزاز پیش غوث محمدانی رسانیدند حضرت غوث بعد از استقبال و تعظیم کہ
فیما بین بزرگان را باشد ادا نمودہ دعوت خواجہ بزرگ صلب تیار کنانیدند و طعام بدست خادم فرستاد
فرمودند بر اشارہ کہ آنحضرت فرمایند بگوئش سہوش شغیہ پیش من بیان آن خواہی کرد چون خادم بپوشید
طعام بخد مت آن حضرت برد حضرت بعد از فراغ فرمودند کہ نان پیٹک بود خادم بشنید و بخد مت حضرت
غوث آمدہ عرض کرد حضرت غوث معنی این اشارت معلوم کردند کہ سماع میخویند فی الخور بگردان خود حکم

فرمودند که خوالان را حاضر آورید از آنجا که در بغداد از مدت دراز سماع متروک بود بعد از صبح بسیار
خوالان را حاضر آوردند و در چهره خالی خدمت خواج بزرگ صاحب مجلس گذاشتند و خود حضرت غوث صلب
عصا گرفته بر در آن صبحه به نغمه بان ایستادند چون عالمان بخدا شنیدند شورو غوغا آغاز نهادند و
بشوفی تمام آمده پیرسیدند که این کدام شخص است که این بدعت شروع نموده است حضرت غوث
در جواب میفرمودند که دین است شخص است که نمی الدین در بان است پس همه خاموش میمانند و
چاره ندانستند که حرام حال آنحضرت نشوند پس بعد از فراغ سماع چون حضرت خواج بزرگ صاحب
با حضرت غوث بایم نشستند و بکلمه کلام مشغول شدند حضرت غوث خواج بزرگ صاحب را فرمود
که مرا با شما بگوشتن رفتن فرود است حضرت خواج بزرگ صاحب فرمود که اگر گوشتن رفتن فقیر را دو چیز مانع
اند یکی آنکه مبادا این صوفی بسج مبارک پیر دستگیر من برسد و از روی غیرت خاطر یعنی ضرورت آنست که چند
مشریف آنحضرت از من از رده گردد دیگر ازین قطع نظر گوشتن رفتن نیز کار نیست کلمات اسرار الهی بیان کرد آید
چرا که ازین جماعت مردم میمانند کلمه را از ایشان دریغ چرا باید داشت و اگر خواج بزرگ صاحب فرمود که در همین
نامحرمانند چه دانند که حضرت چه میفرمایند ازین حضرت محبوب پاک خاموش ماندند و بای جان کنیده حضرت غوث پاک فرمود که
فرمودند نقل اینها من مد ظله که از زبان درفشان حضرت خلیفای عالم رضی الله تعالی عنده درین نامحرمان نشسته از خواج صاحب
شنیدم که چون حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم عطا کرد از معراج بازگشت حضرت
رب العزت خرقه به پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم عطا کرد و فرمود که کس که لایق این خرقه
باشد و از خواجی دار پس آن سرور موجودات بیامد و حضرت ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنه که با فلان بگذاشته افتاده است
گفت که اگر من این خرقه را بپوشم چه عمل کنی گفت صدق و زرم پس حضرت عمر را
گفت اگر بتو دهم تو چه عمل کنی گفت عدل و زرم پس حضرت عثمان را گفت اگر بتو دهم
چکنی گفت صیاد و زرم پس حضرت علی را گفت اگر بتو دهم یا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اگر
مرا در عیب پوشی بکنم فرمود جواب بهمین است پس حضرت مرتضی علی را فرمود
عطا فرمود از بنی اسرائیل خرقه را لازم می آید که عیب پوشی را و زرش خود کند چه
در پوشی عیب پوشی است و بنده شهاب الدین علی بن عبد الحیال بنماوندی

و هم آنفیاض عالم رفی الله تعالی عنه فرمودند که در سلسله مایه پیرستی بهتر از جمله عبادات است در روزی
 و قبولی و تاثیر که درین ملک محسوس میگردد بسبب پیرستی است پیرستی بر همه عبادات
 مقدم است که اصل کار اینست باقی فرود تر ازین نخود بالله آنکه ازین محروم است ازین محروم
 محروم بعده این ابیات بخوانند بیت اگر جدا بینی ز حق این خواب را بگویم گفتم کنی هم متن هم دیباچه را
 پیر و حق را از اولی هر که دودید او مکرید است اندرین راهی میرید و هم فرمودند که حضرت شیخ فرید الدین
 گنج شکر قدس سره فرمودی که روز قیامت اگر حق سبحانه و تعالی بصورت حضرت خواجه قطب الدین
 بخشایار که پیر من است بر من حمله کند خوابم دیده والا نه و هم فرمودند که میرید را بایند که به پیش شیخ
 خود هیچ مرده بید الغال باید بود و هم فرمودند که در مکان و حضور پیر محو و وظیفه نباید کرد چه محفل مجلس
 پیر بس است پس این بیت فرمودند بیت یکنزانی صحبت با اولیا بهتر از صد سال بودن در قلعه
 و هم فرمودند بیت بعد جمعه کو سازی کام او سکا ضامن شیخ نظام و هم فرمودند که مولوی بخش
 صاحب مرقوم را کسی در خواب دید که بر دروازه خانقاه حضرت پیر خورشید شیخ خاوند جمال صاحب مرقوم
 قدس سره نشسته است و در طرفه در جلوی خود انداخته میوزاد و این بیت مصنف خود
 میخواند بیت x دال دیو دید اریا مار که تو بجای نیت دی دارم در کبھی و کبر پوزی پوزی سیه
 جنتیان جی اسان عاشقان نون میبای عار کبھی سالون خوف نایان چند آینی دا چمکی ابرو اند
 تلوار کبی نون تان اکبیه و یکجهان گلزار میرا بخش نال تینون خار خار کبھی و هم فرمودند
 که سجاده نشین مشایخ مراد ب نگاه باید داشت هر کدام حال که باشد زیرا که یک آن
 بروی چنان می آید او را فنا فی الشیخ حاصل گردد ازین سبب اکثر شیخ از ایشان تاثیر در سخن
 و قبولیت در خاص و عام میباش و هم فرمودند که شیخ جمال صاحب چشتی فیروز پوری مرحوم چنان
 عاشق بر ذات پیر خود خواب قبله عالم نوحه بهاروی بود که یکبار خواب خواجگان سلطان زمان خواب
 محمد سلیمان نوسو صاحب براه فیروز بهر چشتیان گذر فرمودند چون بیرون از شهر فیروز پور براه
 پاکپن شریف بر ابر کورستان که منرا شیخ جمال صاحب در آنست گذر افتاد از اسب

فرود آمده برای کلام خواندن بتربت شیخ صاحب روان شدند و یکی از صاحبزادگان خواهر قبله
 عالم نور محمد مهدوی که همراه حضرت ایشان بودیم خواست که برابر حضرت ایشان بر قبر
 شیخ صاحب برود حضرت فرمود صاحب منع کردند که شما میبایید و همچنین جای تاده شوید
 چون از اینجا آمده روانه گشتند صاحبزاده صاحب پرسید که یا حضرت چه حکمت بود که مرا بزیارت
 مزار شیخ صاحب رفتن نداده آید فرمودند که شیخ جمال صاحب چنان عاشق مبرذات حضرت قبله عالم
 نبود که شما که اولاد حضرت قبله عالم هستید بر عتق شما بر قبر آن بیرون از لحد آمده پانصد و شصت
 حاصل نکردی و درین امر پیرده شرع شریف کجا ماندی صاحبزاده صاحب خاموش ماندند
 و هم فرمودند که حافظ ناصر صاحب مرید و خلیفه حضرت قبله عالم بود و در مہار شریف میماند چون قبله
 عالم به حال حق پیوستند و در موضع تاج سرور که یک فرسنگ از مہار است مدخون شدند چون که سال
 بسال عرس آن قبله میشد خلق بے شمار از خلفاء کبار و صفار و مریدان آن قبله و غیره مردمان هزاران
 هزار از دور و نزدیک جمع می آمدند و حافظ ناصر گاهی غیرت اگر یاران او را می گفتندی که بر عرس پیر
 نمی روید در جواب میگفت که مرا پیر نفرموده بود که بر عرس من هم خواهی آمد الغرض یکبار تیلی عرس قبله
 عالم بود و بہادر نامی قوال از پاکپن در مہار بنا بر عرس رفته بود و با حافظ صاحب ملاقات نمود و در آن ایام
 حافظ صاحب را قدری بخار می بود و فرمود ای بہادر چیز بگووی این دہرہ سرانگیدہ دلی دروازہ
 پنجا پنجدرون بہ تونانہ بناوگہ گیامیری من سمانن تون حافظ صاحب را جذبہ شد و بوجد
 برخاست و بہمدان حالت در سماع از جهان در گذشت و جان بحق تسلیم نمود و قبر وی
 در آستانہ شریف در مقابر خلفاء حضرت قبله عالم است رضی اللہ تعالیٰ عنہ و ہم فرمودند کہ عاشق
 دائم در رقص و حرکت معنوی است اگر چه بصورت ساکن نماید فتر الجبال جامدہ و ہی عمر السحاب
 و چگونہ ساکن تواند بود کہ ہر ذرہ از ذرات متحرک بحرکت اوست و ہم فرمودند مساک را باید کہ
 ترک طلب و مراد خود گیرد و ہر چہ در عالم واقع شود مراد انکار دتا آسودہ و شادمان باشد و خلق
 از میان ہر فیضہ تا ترک مراد خود نگیرد صد بار یکبار مراد در کنارش ناید و اگر واقع نامرضی

حق باشد در دفع و تغیر این چند آنکه تواند کرد شاید که واقع تغیر آن بود که حق تعالی فراموش باشد
 و بهم فرمودند اگر محب مکاشفت باشد چنانکه در هر صورتی روی دوست عیان بیند باید که در نامرئی اگر
 و به او بیند رغبت اندید چه بر چه و به او نامرئی است رافی نیست و لایق فی عبادت الکفر و بهم فرمودند
 که در راه عشق و محبت الهی هزار گزین بلا و حوادث اند و کرب و قلق و اضطراب پس سالک را باید
 که هم بارگاه از امانت الهی است برداشته همچون شتر مست باید بود ثواری شتر مست کشته
 بارگران را و بهم درین معنی فرمودند که حضرت جد بزرگوارم فرموده حافظ محمد عظیمت الله رضی الله تعالی عنده
 و قتی که طالب العلم بودم از برای زکات طبع از من معنی این بیت پرسید بیت x آنچه بر من میرود
 که بر شتر رفتی زغم میزدندی کافران درین عالم نیازمند برای حل معنی این بیت عرفی
 داشت که ذات شریف فرمودند که حق تعالی در قرآن مجید ذوق کفار را در بهشت
 بولوح شتر در سوراخ سوزن که یکی از محالات است شرط کرده چنانچه فرموده حتی یلج الجمل فی
 سم الخیاط یعنی در بولشی در کش میفرماید که هر چه بر من از کرب و محن میرود و وارد میشود اگر بر شتر
 که حیوانی قوی یکدل است وارد شود شتر چون رشته بار یک گردد و از سوراخ سوزن در گذارد
 کافران بوجد شرط بهشتی شوند نیازمند عرف داشت کرد که چون شتر قوی یکدل از برداشت اینچنین
 بار گذاشته شود آن در پیش چگونه برداشت آن میکرد فرمودند که از جهت کرامت که اهل الله را از
 رب العزت عطا است که در تمثیل است لایحل عطایا بهم الا عطایا بهم من فضل جناب حضرت میانه
 مد ظله العالی فرموده که و قتی که بخدمت شریف حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنده برای بیعت
 رفتم اولاً سوال به پیشمقال کردم که آمده ام بخدمت که مرا عرفان حق تعالی حاصل شود حضرت
 صلب رضی الله تعالی عنده فرمودند مولود صلب این سوال به نسبت ذات جل و عالی ادبی است
 از محبت و عشق طلب باید کرد بعهده خاطر داری ساخته فرمودند مولود صلب مرا هر چه ورد
 و طبع از جد بزرگوار پیروز خود رسیده مراد من حاصل شده و بهمان وظیفه بهمان طریق شمار
 خواهم گفت تو هم کنی حق تعالی مراد شما حاصل خواهد کرد و نزد من همین مایه است
 سو که عاشق هر چه از غلبه عشق و محبت گوید معذور است باز فرمودم

در بیعت شدن میان صلب و مولود

از الفاظی که گاهی از زبان مبارک آنحضرت صادر می‌شود

و نلی بسیار فرمودند پس بیعت کردم و آنچه از حضرت صاحب تلقین رسید تو غل بآن نمودم
چون چندان غایده محسوس نشد بعد از چند مدت باز بخد مت حضور قد مبوس شدم و محرومی
خود عرض داشت کردم حضرت صاحب لفظ آتش نوشتند و در آن کلمه نیز آتش موجود بود و فرمودند
مولی صاحب این چیست و اشارت بلفظ آتش کردند گفتم لفظ آتش است فرمودند که
اگر لفظ آتش دست نهی سوخته شود گفتم نه و اگر بر آتش دست نهی گفتم سوخته شود
پس از این اشارت جواب فرمایم که مقصود از عشق و محبت است و آن از توبه شیخ و فیضان
الهی است نه از کسب خود و هم آنفیل عالم فرمودند که سلسله نقش بندیه اول حال مراقبه نمایند و در
سلسله چتیه بخوشانند و فرودشانند بعد خوشانند و هم فرمودند که غوث بهاء الدین اگر یا ملتانی میفرمودند
آنچه ما را از مجاهده یک سال حاصل شود چتیا نه در یک مجلس سماع در یک ساعت حاصل شود +
و هم فرمودند سالک را باید که از این عبارت معنی واحد پیدا کند و این بیت فرمودند بیت *
برگ درختان سبز در نظر سیاه و پرور قی در فترت از معرفت کردگار و هم فرمودند نفس روح
ف الاصل یک شی است و هم فرمودند: بیت ای شهاب کشتی تو ضعی بلا برون به بدترین ضعی ترا
در اندرون و هم فرمودند ظاهر بینان بهم در تحقیق الفاظ ماندند و هم فرمودند الرجوع الى الله
هو الکیماء و التخی فیه هو الاکیر و هم فرمودند الصوفی من لا یخطر بباله شیء سوى الله و هم فرمودند
آنحضرت رضی الله تعالی عنه این حدیث قدسی فرمودند انما عند ظن عبدي و هم این حدیث فرمودند
الصلوة بسواک خير من سبعین صلوة بغير سواک یعنی یک نماز تو بیست و هفتاد نماز تو
باتو زیرا که تاقوی تو باست این هفتاد هزار حجاب فرو گذاشته شده و باقی تو باید بود چون تو
بیست و هشتاد هزار حجاب کرا محجوب گردانند و هم فرمودند نیست مظهر اسماء جمالی
و دوزخ مظهر اسماء جلالی او سبحانه است پس متقین که مظهر اسماء جمالی اند مستقر ایشان
جنت خواهد شد و مجرین که مظهر اسماء جلالی اند بازگشت آنها به دوزخ خواهد بود بقوله تعالی
یوم نخرج المتقین الى الرحمن وفدوا و نسوق البحرین الى جهنم و ردای یعنی روزی که بر انگیزیم متقیان را

بسوی رحمان همان آمده روان کنیم گنجکارانرا بسوی دوزخ تشنه گشته و هم فرمودند عمل نیک
و بد و ثواب و عقاب بجهت گسترش طاعت و طاعت هرگاه که آدمی درزش عمل نیک نماید ثواب یابد و
چون بد کند لایق عذاب گردد و هم فرمودند آدمی را باید که هر چه از عیب یا صواب در وجود مؤمن
بینداند که این همه از من اند و ظهور این افعال از وجود آن میشود زیرا که حدیث المؤمن مرآة المؤمن
وارد است و هم فرمودند در معنی بیت مثنوی مولانا روم سو آن خیالاتیکه دام اولیا است برعکس
مهر دیان بستان خدا است مراد از مهر دیان اعیان ثابت اند که صور علمیه و سبحان و تعالی
و هم فرمودند آنچه او را وجود گویند ظهور اوست و آنچه او را عدم گویند بطون اوست و هم فرمودند از باب
تمکین بابر اصحاب تلویح فضل است که از تلاطم تصرفات تعدد صفات بیرون آمده باشند
و هم فرمودند برای بیماری دوا کردن سنت است و مایوسی از فایده آن قرض و هم فرمودند که علم الهی
محیط گنجه کل است اما محیط گنجه ذات نیست و تحقیق این آنست که گنجه ذات اطلاق
اصلی دارد و علم لامحاله اگر چه علم مطلق هم نسبت لازم آید مطلق حقیقی برداشت احاطه نمیکند
اگر چه این احاطه هم مطلق باشد زیرا که خالی از احاطه نیست پس چون اطلاق گنجه ذات از علم
حق بیرون باشد از علم ملک و بشر معلوم نیست کسی ندانست که منزه بکدام درجه است
این قدر نیست که بانگی جبر سے می آید و میدانی که آن بانگ جبر چیست آن بانگ جبر شیون
تنزیلات است و اثبات حضرت وجود مطلق در مراتب کیهان و الهی این سخن نیکو در باب
و هم آنحضرت فرمودند که چون سلطان العارفین حضرت بایزید بستیای قدس الله سره از دار الفنا
بدر البقار حلت نمود خطاب رسید که یا بایزید بدرگاه ما چه آوردی گفت خداوند التوحید آورد
جواب آمد که اذکر لیلۃ اللین چه تو حید آوردی یاد کن شب شیر را که شب شیر خورده بودی
و شکمت درد میکرد و کسی پرسید که چرا شکمت درد میکند تو در شکم را بشیر نسبت کردی و میگوئی
که تو حید آوردی سبحان الله هرگاه که از سلطان العارفین بیک نسبت بغیر تو حید اسلب
کردند و در معنی شرک خوانند حال دیگر آن که بدین بلا مبتلا شده اند چه خواهد شد و هم فرمودند که دنیا

محکم است که دوست از صادق و کاذب بمطالب دنیا معلوم میشود و هم فرمودند که
 حج گزاردن هم محکم مردم است زیرا که چون قبل از ادای حج برود در وجود او از افعال
 صحت فیه پوشیده میباشد بعد آن همان افعال وی غالب شده بطوری که آئینده هم فرمودند
 سلطان را باید که از التغات خود بسوی زنان استرازی و زرد چرمان بزربان حدیث
 صائل الشیطان اند و هر کرا این جبل یعنی رس در گردن افتاد خلاصی از ان از محالات است
 و شاعری گفته است: در راه خدا که رمز نمانند: آن راه زنان بهمین زنانند: ثقل البضامنه
 مد ظله که آنحضرت فرمودند که روزی حضرت مهتر موسی علیه السلام بجناب حق جل و علا عرض نمود
 که خداوند از دوستان ترا عزیز تر هم کسی هست خطاب آمد آری موسی علیه السلام التماس
 زیارت وی نمود حکم رسید که در فلان مقام برو که خواهی دید پیغمبر خدا بهما بخا برفت و بدید و
 پسندید باز فرمان رسید که یا موسی یاری عزیز است اما نقص هم دارد پس رسید که خداوند چه نقص
 دارد خطاب آمد که چون باد سرد میوزد خوش دل میشود چون حضرت صاحب این حکایت تمام
 کرد نیازمند عرض داشت نمود که خیا ضا دین چه حکمت است که خوشی دل وی از ورزیدن
 باد سرد موجب نقصان وی گشت شاید که آن زمان آن بزرگ از مطالع و مدت غافل بوده
 باشد حضرت صاحب متبسم شده فرمودند آری موجب نقصان وی و بهمین است ثقل جناب
 میان صاحب مائیکلی و المد ظله فرموده که روزی آنفیا ضعا لم رضی اللہ تعالی عنہ این نیازمندا
 مسئله تجد امثال فیما نیند که در هر آنی آنچه موجود اند معدوم میشوند و مثل آن موجود میگردد و مثال
 این بعینه آب جاری که چون جزوی از وی محاذی شود موضعی را از نهی شکل آن موضع
 بر آید و بصورت آن بنماید اما دو آن در آن موضع نیاید بلکه در همان آن بگذرد و موضع
 خود را بجز و دیگر سپرد و این جزو ثانی نیز شکل آن موضع متشکل میگردد و فی الحال بجزو ثالث
 متبدل شود و بکذا لاینها تیه لیکن آدمی بواسطه تشابه اجزای مائیه و تشکل ایشان بکمال
 واحد میان ایشان تمیز نتواند کرد و جزو ثانی را مثلاً بعینه همان جزو اول داند اگر چه حکم

عقل صحیح و کشف صریح بخلاف آنست و هم شبیهی در بنکله شریف آنحضرت چراغ الله
 رضی الله تعالی عنه چراغ روشن بود این نیازمند را فرمودند که به بین بخور نظر بطرف زیاده
 آتش چراغ که بصورت ساکن و مستقر بر یک ہیئت مینماید و حال آنکه آنرا فانی بر جزو از
 اجزاء آن مودوم میشود بعینہ مثل آن موجود میگردد نیازمند دید و دانست که آنچنانکه فرموده اند
 راست و درست است و هم فرمودند که معنی ابیات مولانا اوم به صورت از بی صورتی آمد بر
 باز شد کانا الیه راجعون پس ترا بر لحظه مرگ و رجعتی است مصطفی فرمود دنیا ساعتی است
 اشارت بتحد و امتثال است که در هر آن و هر لحظه وجود هر ذره از ذات اشیاء کونی مودوم میشود
 و مثل آن در وجود می آید ای در یک آن فنا و بقا که ظهور اسم حی و ممیت است میشود
 بنظر کملاء عرفاء معاینه میشود لِقَوْلِهِ تَحَالٍ بِلِیَم فی لبس من خلق جدید و هم آنحضرت
 اشعة السموات کشاده این نیازمند را علیم این مسلم فرمودند سوال اگر کسی گوید عدم تکرار
 تجلی لازم می آید که مودوم بعینہ مواد نگردد و آن مستلزم دو فساد است یکی بطلان جزا دادن
 مکلفین در دنیا و آخرت زیرا که مکلف در وقت جزا غیر آنست که در وقت عمل بود و دوم عدم
 حشر اجساد و جزاء اعمال و حشر اجساد ثابت شده است شرعاً و کشفاً جواب گوئیم که عیناً
 ثبوت امرین مذکورین بر اتحاد ذات و حقیقت است و آن منافی اختلاف در صور و احوال
 و نشات نیست در انواع شریف بای که در محل دعا اینمصرع است یا رب یم خلق را بمن بفر
 از حضرت مولانا فخر الدین دعلوی حضرت قبله عالم صواب را معنی قوله بدو کن ای مودوم نماز کنید
 است و هم فرمودند قول حضرت بهیله شایع صواب ۱ تیرا میرا نیا و ن نبی طری رسول قاضی آید
 مراد از تجلی ذات است و هم فرمودند که در سلسله امامت و امانت و ضمانت این سلسله
 کار منع و مذموم است و هم فرمودند اگر تصرفی و توجیهی از سینه سالک بطرف کسی صعود کند
 بآید که او را نبند نکلند که او رسول خداست و هم فرمودند که در وقت قرآن خواندن نور انفی کند
 و ذات حق را متکلم داند و هم فرمودند بعضی اولیاء الله بمنزله ال با شدند ذات حق فاعل

کما شير اليه قوله عليه السلام ان الحق ينطق على لسان عمر و جعفر و اولياء بعكس اين کما
 قال عليه السلام ان الله يقول لا ينزال عبيد يتقرب اليه بالنوافل حتى اجبه فان اجبته
 كنت سمعه الذي يسمع به و بصره الذي يبصر به و يده التي يبطش بها و رجله التي يمشي بها
 و هم فزومونه که انسان کامل مظهر جميع اسماء است چه نادی و چه مفصل نياز مند عرض داشت
 کرد پس معصوم بودن انبيا و اوليا چگونه متصور شود فرمودند بدین وجه که بعضی مردمان چون
 رسول عليه السلام را می دیدند در دل ایشان بدایت ولذت ایمان و ترائد ایقان و
 وحدت الهی تازه تر میشد و چنانچه اصحاب او رضوان الله تعالی عليهم اجمعین و کفار چون
 می دیدند رسول عليه السلام را در ایشان ضلالت و انکار و حسد و شرک و غیره بظهور می آمد لقوله
 تعالی قالوا سائر او مجنون و قوله تعالی ما لهذا الرسول ياكل الحرام و يمشي في الاسواق
 و هم فرمودند هرگاه که اینکس هر را بر آن ذوق که در سماع حاصل شود باید که در وقت خواندن
 نماز بهمان حال و ذوق حاضر سازد و ضبط کند و از خدا تعالی بدعا طلبد که این احوال بر من همیشه
 در نماز عطا فرماید و هم فرمودند هر که در مجلس سماع اولاً حرکت رقص کند آنچه در مجلس گذرد همه
 بر ذمه وی است ان خير اخير و ما و ان شر افشر و ما و هم فرمودند کسیکه در مجلس سماع بنخود و
 مدح و شش شود و پشت او بر زمین رسد لباس او حق قوالان است کما قال عليه السلام
 من قتل قتيلا فله سلبه که مراد از سلب اینجا لباس و میراثی است و اگر جامه صوفی که درو
 چندین عبادت کرده باشد بمطریکه همیشه بمنهیات ارتکاب وارد نادرست و نادر است و ایند
 علاج دیگر باید کرد که در میان خود پاره سازند و بطریق تبرک بر هر قطعه او را بپاران دهند و
 اگر پاره سازند درست بیاری بخشد و هم فرمودند هر که این رباعی را بر سر بلا ناغم بخواند
 خدا تعالی او را عشق و محبت خود نصیب گرداند که این رباعی مرثیة جذبه است رباعی
 عشقا بسرا که مغز گردان فردی با شير دلان چه رستمها کردی اکنون که بمن روی نبرد آوردی و
 هر صیقل که داری نکنی نامردی نامردی و سحر میراثی بفتح اسلحه سپاه مثل شمشیر و تبر کمان و غیره و گاهی بمعنی مطلق

وهم فرمودند که فقرات شریف هم مورت جداست که از مولانا صلب حضرت قبله عالم را رخصت ملازم
آن شده است و همیشه بر سینۀ خود داشتند و مطالعہ میکردند و میفرمودند که این کتاب مورت
جذبہ است و ہم فرمودند کہ بر سر خن مورت مولانا صلب خلیل الرحمن ساکن لالیقا برای عیادت
رفتم بعد از پرسش احوال مزاج و غیره سوال نمودم کہ صا صبا از زبان درفشان خود نصیحتی عنایت
فرمائید این بیت فرمود بیت صورت از بی صورتی آمد برون باز شد کانا الیم را بعون
و ہم فرمودند کہ بعرض مبارک دریا کپش شیرین رفته بودم و قاضی شیر محمد را کہ مردی کہن سال بود
مریض تشنیدہ عیادت کردم و نکتہ نصیحت طلب نمودم گفت علیک بنفی الوجود و بذل الموجد
و ہم فرمودند کہ حضرت صلب محمد پناه صلب ساکن کبیرا نپ آمد کسی از محبان عیادت
کرد کہ ذات شیرین را چه بیماری است فرمودند تاپ تا است فی فی آب است ہم از
کہ ذات حق سبحانہ تعالیٰ همچون و بیگون و بی مانند است و بی کیف و بی رنگ و از ہم
تشبیهات برتر و بلند مگر برای نفی ہم و تعلیم سالک گفت شود کہ او منفرہ سبحانہ بحر
بی پایان است و صورائی عالم محسوسہ و معقولہ همچون صباب و امواج اند کہ بغیر از بحر از
خود وجود ندارند و ہم در معنی نفی احوال فرمودند کہ ببین بطرت تماشا می مورتان کہ شخصی
الذرفن صیمہ پنهان نشسته تارائی ایشان می جنباند و در دین خود برگی نهاده گفتار
میکند و عوام الناس قول و فعل آن شخص را از جہل و پندار خود منسوب بخود ترا می کنند و فروش
میشوند و حال آنکہ شناسندگان میدانند کہ آن قول و فعل از آن شخص صیقلی است از بین
باید دانست کہ ذات او تعالیٰ بصرافت اصلی خود از دیده پنهان و پوشیده صورائی
عالم را حرکات و سکنات میدہد و گویان میسازد و عوام از جہل خود قول و فعل حق را بر بند و عمر
منسوب می نمایند و حال آنکہ عارفان شناسند کہ آن قول و فعل حق حق است چنانکہ این
نیازمند درین معنی بیت ہندی تصنیف نموده درویش را تعلیم نمودم و بخدمت حضرت خرمقام
کہ و سماع مبارک برساند آن درویش بخدمت رخت و آن بیت سماع آن حضرت نمود بعد از

شنیدن بسیار خوش شدند و پسند نمودند و فرمودند چه سحری سامری کرده و بیت این است
بیت هندی عرواده واده تماشا مورتان دایا مورتان عالم دیان صورتان فی اندر تنبیدی فاعل
فعل کری لوک آکهد فاعل مورتان فی اندر یک کهداری فی بایر کپی خربان فی جنگ غرورتان فی
اللہ یادی پتھ وچه دور میری جدی چهکی او گدین مورتان فی رویم فرمودند آن حضرت رضی اللہ
تعالی عنه تلاوت قرآن شریف میکردند این آیت آمد سنہیم آیاتنا فی آفاق و فی انفسہم
حتی یتبین لهم انه الحق بسوی این نیازمند که بخدمت نشسته بود نظر فرموده بر الفاظ این
آیت انگشت مبارک نموده اشاره از معنی آن که دال بر وحدت الہی است کردند چون
نیازمند مضمون اشاره آن حضرت فهمید بیشتر بتلاوت مشغول شدند و ہم مکرر میفرمودند سالک
باید که از مطالعہ وحدت یک آن و یک لمحہ خالی نباشد بہر کار کہ باشد با وحدت باشد و اگر
و ضرر باشد افضل است و الاقل پس در استادن و نشستن و غلطیدن و خوردن و نوشیدن
و خواندن و خوانیدن و گفتن و خاموش بودن و غیرہ بہر حال با وحدت باید بود و یکدم از
ذکر و فکر و غافل نباید شد بعد از این ابیات بر میخوانند بیت ذکر گو ذکر تا ترا جان است
زندگی دل ز ذکر نیز دان است ہر آنکہ غافل از وی یکزمان است در اندم کافر است اما نہان است
کفر باشد از خدا غافل شدن بر لباس دنیوی مائل بدن و ہم آنحضرت رضی اللہ عنہ نیازمند را بمراتبہ
معراج العرناء تعلیم فرمودند و آن اینچنین است کہ ہمہ موجودات را آئینہ متعدد فرض کن و آخر
می بینی در ایشان کمالات محسوسہ و معقولہ صور اسماء و صفات حق تعالی دان بلکہ ہمہ عالم را یک
آئینہ فرض کن و در وی حق را بہ ہمین اسماء و صفات و می تا از اہل مشاہدہ باشی چنانچہ
در اول از اہل مکاشفہ بودی پس ازین برتر آ و چنان ملاحظہ کن کہ چون تو عالم را بینی و میدانی
ذات تو محیط است ہمہ و ہم نقش گیرندہ مرتسم اند در وی پس ذات تو آئینہ است مرا آنها
را و در اول مشاہدہ میکنی حق سبحانہ در غیر خود میکردی اکنون در خود مشاہدہ میکنی پس
ازین برتر آ و آن ملاحظہ کن کہ ممکنات من حیث ہی غیر موجود اند پس ایشانرا از میان

بیرون کن و هم را صور تجلیات حق بین و قائم بوی پس بسم کمال و جمال حق اند سبحانه که در حق
مشاهده میکنی پس ازین برتر آن وجود خود را از میان بیرون کن و مدرک و مشاهده حق بین مهر
الشیاء المشهور و هم فرمودند که حقیقت در دل باید داشت و شریف بر زبان و اگر روزی
را بر زبان آوردن پاد در غلط افتد و هم آنحضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه اکثر عبادت آن بود که
تجسس میلان دل سالکان میکردند چنانکه یکبار این نیازمند را بمطالع فقرات شریف ارشاد فرمودند
از چند روز فرمودند که ترا کدام مقام این کتاب پسند تر آمده است نیازمند کتاب کشاد و دگر
کرد که قبله مرا این فقره پسند آمده است و فقره این بود فقره هر کس حسی کن تا از مرتبه مردکی بر بی و
و بمقام مردی برسی آیا هرگز دانی که مردک کیست و مرد کدام است بدانکه مردک آن مبارز نیست
که در میدان بجاید و اینفا تیغ لا بردست گرفته و بمحاربه اعداء الله که نفس و شیطان است
مشغول گشته و مرد آن غازیست که به تیغ تو حیدر اختیار برداشت و از تشویش محاربه آسوده
گشته غیر ازین پر دو طایفه را از ان نیز بشمار که ایشان مثل چهار پایان اند اولنگ کالا انعام بل اضلهم
سبیل است \times قرب نه بالا و پسته رفتن است \times قرب حق از قید پستی رستن است \times انتهی
پس جناب حضرت رضی الله تعالی عنه مطالعه آن فرمودند و نهایت خوش و خرمان شدند و هم آنحضرت رضی
تعالی عنه فرمودند که مردی از مریدان حضرت قبله عالم مهاروی رضی الله تعالی عنه اتفاقاً در ملک هندوان
رفته بود و آنجا سنگی یعنی خمره کلان مینواختند و پیرا بذر به شد و در بذر به این بیت را تکرار کرد و
نمود بیت که از دم مسیحا که از دم بنا قوس به صاحبان شناسند آواز آشنایا و هم آنحضرت رضی
تعالی عنه فرمودند بیت دوستی بمذیب عشاق در نمیکنند \times خدایکی و محمدیکی و یاریکی \times و هم این بیت
فرمودند بیت \times حق جان جهان است جهان جمله بدن \times تو حیدر همین است دگر با همه فن \times این بیت
هندی نیازا حمد صلب فرمودند بیت \times کمتی بین نیازا بکواس مشکل میری مین \times به سج می که تم پاک
همان نام می می \times و هم آنحضرت رضی الله تعالی عنه فرمودند رباعی لا ادم فی الکون ولا ابلیس \times لا املک
سلیمان ولا بلقیس \times فاکل عبارت و انت المعنی \times یا من هو المقلب مقناطیس \times

ویم آنحضرت را روزی این ابیات که در قصیده بحر الحقایق شیخ فریدالدین عطار است
فرمودند ابیات روز آدین به سر منبر بگفت شب خطبه سوار کردی و قید ایندی آغاز که یک است
او چه ده صد و چه هزاره مگر آنجا بنید حاضر بودی گفت ای پاکباز و پاک عیار
آنچه من با تو گفته ام به نهفت تو عیان نشی میکنی اظهار گفت بهیسات ای بگانه عصر
سخن مشرکان را بگذار من بگویم و بگویم نیست کسی غیر من بهر دو دیار به نقل میاز صاحب
عائیکه و الم مد ظله فرموده که در اوایل حال روزی بخدمت آنحضرت شکوه از خویشان و بیماریهائی
ایشان کردم که مرا از حد تنگ میدارند از زبان درفشان این دو مصرع در جواب فرمودند
کوئی مری فی کوئی صیوی پتو که مول پتا سے پیوی یعنی خواه کسی نمیرد خواه زید سالک را باند
که از عی و شادی بهر دو فارغ و آزاد شده شربت وحدت که مملود از پیجودی و محویت سالک است
نیو شت نقل ایضا من و قتی که آن حضرت غیاض عالم رضی الله تعالی عنه بنا برادویه کنانیدن مرض
شدید از حکیم غلام فرید در موضع کلیه بمند رسیدند آنجا باغی عجایب بود درویشان بخدمت حضرت
عرض داشت کردند که قبله درین باغ مقام آرام و خفا نیک که حکیم صلب از اینجا هم نزدیک است
این حکایت در جواب فرمودند که جناب حضرت تونو صلب در ملتان تشریف فرما شده بودند و
آنجا باغی عجایب ملکینه سانون مل کاردار آنوقت بود بهر اعیان آنحضرت را به سیر آن باغ
رغبت تمام دادند حضرت ایشان در جواب این بیت فرمودند بیت - آنرا که در سرائی نگار است
فارغ است از باغ و بوستان تماشاخانه لاله دار به نقل ایضا من مد ظله که روزی آنحضرت به وقت
تشنگ آب خواستند شخصه بر فاست و آب آورد چون آوند آب بلب مبارک رسانیدند
نوشیدند دیگر بالا آوردیم نوش فرمودند معلوم کردم که آب گرم است بر فاستم و بر چاه جاری
رفته بتعجیل تمام یک غزلی آب سرد بکشاده آوردم و حاضر ساختم چون آب سرد بود نوشیدند
و خوش شدند و این بیت بر زبان مبارک را اندازید بیت به مرد آن باشد که باشد شناس
شاه را شناسد اندر بر لباس به نقل ایضا من مد ظله فرموده که نیازمند را بخدمت آنحضرت

رضی الله تعالی عنه در ابتدا تکرار در باب تحقیق مسئله تسلیم که از نهایت مراتب عارف است
 بسیاری بود زیرا که چون اسماء الهی را نهایت و تعطیل جایز نیست و بر یک اسم که متناهی
 و تصرف آن بر ساکن راه مقصود آمدنی و ثانی که بی آن کمال عارف صورت نه بندد پس تسلیم
 چگونه متصور شود و هر چند که آنحضرت دلائل عقلی و نقلی میفرمودند مراتب نیست چه باعث تعالی
 سوال خلق و اضطراب که در آنوقت لاحق سال این نیازمند بودی بود و هر بار که شرف قدم بر سر
 میشد ترک مسلم مذکور میکردم روزی میان محمد اسمعیل اندرون فراس حضور بدستور گاه را بی بر گاه بی
 نشسته بود و سرود بخوش الحان از بیت خواجه دیوان حافظ میسرانید و فریاد تصالب بر دروازه
 استاد بودند و این نیازمند را با شماره دست میخواندند که مولی تصالب بیایند چون آمدیم فرمودند
 بشنود که جواب مدعا شما همین است و آن بیت این بود بیت من از میگاهان هرگز نماند
 که بامن هر چه گردان آشنا کردی : القصد اگر چه بخوبی مراتب تسلیم شد اما تسلیم کردم که تسلیم در وحدت
 است نقل ایضا من مد ظله که آنحضرت رضی الله تعالی عنه مرا بطالع کتاب تصوف ارشاد
 فرمودند بعد از چندی مکتوب امام ربانی شیخ مجدد الف ثانی رحمة الله علیه بعبارت
 نمودم که فیاض این کتاب برای مطالع آورده ام فرمودند مولی تصالب این کتاب لایق مطالع
 شما نیست چه شیخ مجدد الف ثانی از قائلان وحدت شهود است نه وحدت وجود
 فرمودند بیعت شهودیان و اولسیان معتبر نیست زیرا که شهودیان در مسلم وحدت
 وجود غلط کرده اند و اولسیان رأیه صحیح نیست چه شریعت بظاهر حکم میکند بعد
 از ان بحجت تفصیل مرتبه وحدت وجود و وحدت شهود این نیازمند را عبارت کثرت
 بنمودند و آن اینست لقمه فناد و قسم است قسم اول علم مرکب داشته باشد و قسم دوم
 آنکه علم بسیط گردد اما علم مرکب عبارت است از کیفیت ادراکیه که از باطن ساکن منشأ
 گردد متوجع نظرت مقصود شود و منقطع از جمیع ماسوائی او بود و غیره مقصود راه نداشت
 باشد یا بسبب آنکه هر چه مدرک او میگردد بصفت غیریت مدرک او نمیگردد بلکه بصفت

این بیعت شهودیان و اولسیان معتبر نیست

و نه مسلم در فرق وحدت وجود و وحدت شهود

عنایت ملحوظ میشود نهایت آنکه متلبس بشیون و تعینات است که آنرا وجود خارجی
 نیست و این ادراک را بدانند که نفس الامر نیست و مطابق واقع است چنانکه تائیلین
 بودند و وجود بمشرب صفای خود عیار ازین شسته اند و یا بسبب آنکه هر چه درک او میشود
 از غایت توجیه بمقصود و نهایت لحاظ مطلوب و فرط محبت بهار و قوت عشق بدوست
 به مقصود و مطلوب و یار و دوست دیده میشود اگر چه نفس الامر چنین نیست بلکه وجودات
 متکثره متغایره از وجود خاص حضرت واجب الوجود اند در واقع مگر آنکه بفرط شغف چنین
 وانمودند و این حکم که همه اوست حکمی کاذب غیر مطابق واقع چنانچه تائیلین بودند شهود خیال
 خام را پخته اند بهر تقدیر رفع من حیث الغیریته در تحصیل وحدت متفق علیه فریقین است
 پس سالک از علوم متکثره گر خجسته در پناه عالم واحد شده باین توصیف تقرب الاهی یافت اما اینقدر
 باقی است که علم این علم دارد و بسبب این علم علمی است مرکب یعنی علم مضاعف الی العلم دارد
 رباعی تاد تو ز پندار تو هستی جافی است به میدان به یقین که بت پرستی باقیست به گفتی بت پندار
 شکم رستم به کان بت که تو پندار شکسته باقیست به انتهی عبارت و یکدفعی رقصات جای
 بر قوه که در این کتاب بحمد روی نوشته شد آمده است نقل میان صاحب مد ظله فرموده که در او اکل
 حال چون حالت رقص و ثوابد صوفیان میدیدم تا سوت می نمودم که ایا این چیز است که مرا ازین
 نعمت محروم داشته اند زیرا که در زمان آنحضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه از مریدان و پیروان
 آن حضور و غیره که از باده وحدت مست و مخمور بودند بهر چه در حالت رقص و وجد مسرور و خاصه
 در مجلس سماع که بیایه هیوای عاشقان جانفشان و شور و غره های مشتاقان بیه سر و سلمان
 بر آسمان میشد بلکه تماشاکنان هم عنان اختیار از دست داده افغان و شیران بهائیهائی
 میگردستند از مشایده این حال خیال حسرت اشتغال بر عدم حالت رقص و حرکت جسمی در
 سماع بدل من متمکن گشت قصد داشتم که بحضور عالی عرفان فدا بزم نمود الغرض چون بخدمت
 مشرف شدم جناب حضرت بهر خطره من واقف شده پیش از عرفان من خود بخود به بند شهاب الیقین عفر غن

تبیین حالت رقص در سماع

در این
 کتاب
 در این
 کتاب

حکایت فرمودند که مولود صلب مدت مدید گشته بود که هیچ فقیری اینجانی نمی آمد و از سرداران انتظار
بودم که شاید فقری در جهان مانده باشد تا ایمان در عین انتظاری درویشی سیاح بیاید نهایت
خوش شدم بعد از کلمه کلام ذکر فقر در میان آمد اور گفتم که فقیر را در احوال و مقامات چه چیز بهتر و اولی
است وی گفت که کمال نسبت از اعلی مقامات فقر است باز گفتم که کسی فقیر صلب نسبت
عالی دیده گفت آری بجای بعضی آدم فقیری دیدم که نسبت عجب میداشت و آن عالمی بود
که طالب العلماء را درس میکرد و بخیر متش لاشتم اور دیدم که در وقت سبق شاکردان که فیما
بین سوال و جواب تقریر مسئله مینمودند تا ایمان دست بر کتاب می نهاد و شاکرد را میگفت که باش ای ترقن
کن تارشته گسسته خود را پیروزم و قدری سر فرو کرده بر میداشت و باز بتعلیم مشغول میشد دانستم که
این عالم عارف صلب نسبت است باز از آن فقیر سیاح پرسیدم که حالت و رقص چیست گفت
قبل این بازی اولیا الله است بعد آن درویش سیاح احوال خود بیان نمود که غیاضا اهل حال بزمانیکه مرا بر
مسله وحدت انکاری بود در رقص و حالت ذوق بسیار میبود بعد از آن چون که مسئله وحدت وجود را
چنانکه عقیده اولیا الله است دانستم مرا ذوق پیچ نیست گفتم خدا اثر ابرای ذوق ولذت نباید
پرسید بلکه بجهت حکم و رضای او تعالی عبادت باید کرد گفت اگر چه نفس الامر چنین است اما طبع
من قرار پذیر نمیگردد من ویرا پیغمبری تلقین کرده رخصت نمودم چون حضرت صلب این فواید
تمام کرد مرا قدری تسلی حاصل شد باز چون از حضور مرخص گشتم در موضع فیروز پور چشتیان واه
بشب میبودم و بعد از عشاء بر سقف حجره میان صایج درویش بر چهارپای دراز بودم از
مطریکه اندرون قریه قوالی میکرد و دویزه می شنیدم و بر همان کت که افتاده بودم مرا ترک بدنی پیدا شد و
پهلوی به پهلوی غلطیدم و دست و پا میزدیم اما ذوق سابق که مرا در مطالع خود میبود نماندم تجربه آن
بیمزگی تسلی تام و تسکین حاصل شد باز از آن روز تا یب از حواطر موهوم سابقه خود شدم الحمد لله عز وجل
نقل ایضا من و فیکه نیازمند این غزل از سر نو تصنیف نموده بطریق غریبه بخدست آنفیا ضحالم رف
مشتون مصافت غزل ب سر سبز باد ساقی میخانه جام توبه ممتاز صد قیامت باد اقیام تو

الطاف عام تمام تو ہم محتسب نواز و عمری نیتوانم شکر دوام تو و اگر چه شراب ناب تو موج موج موج
کشتی هزار نیشم بهوشم بهام تو و یکساله می چه باشد صد ساله می بسیار تا بهوش را بهوشد بهوشی تمام تو
این مستی صباب که بر روی بحر می و یادم فرو نشان که بهوشد عدم تو و اگر چه سوار آب نمود است بی وجود
لیکن به تپیم وحدت شنائید کدام تو و این یاد دگلواز که نور محمد است و که ای کاش که فراموش باشد تمام
بعد از ارسال نمودن این غزل مرا پیغمبری برای زیارت حضرت دامادگیر شد روانه کشتی و پیشرفت
قد مبوسی مشرف شدم در آن زمان آنحضرت را قدری بیماری بود و فرمودند مولود صلب و قتیله
غزل شما این جارید علوم رموز دقائق و اسرار حقائق بسیار بحواب آن بر من بحکم کردند اراده
نمودم که کدام جواب نوشته آید آخر بسبب بیماری برین یک بیت اتفاق افتاد بیت
احمد نام نگری بهوشدار و کین جرس از کاروان دیگر است و نقل در شمره متابعت فرمان پیر
جناب حیا نصیب مانیک و ال مد ظله بیان فرموده که این نیازمند در پاکپتن شریف شب بهر خدمت
آنحضرت غیاص عالم رضی الله تعالی عنده بحضور خانقاه حضرت بابا گنج شکر رضی الله تعالی عنده برای
تغیث رفتن بودم و در آن شب اکثر اوقات باشتغال و طیف خود گذرانیدم و دو قهیا یافته چون فجر
شد خدمت حضرت رفتم بمحور دیدن بغیر از کلمه فرمودند مولود صلب و قتیله شما امشب بحضور
گذارد آید هر شب اینچنین بایده که ارد چون حضرت صلب بدولتخانه خود شریف فرما شدند
نیازمند نیز خدمت شد روانه بخانه خود شد در اثناء راه مرا افسوس دامادگیر شد که حضرت صلب
مرا اشاره ماندن بحضور گنج شکر کرده بود در اینجا چنانماند پس بخانه آمدم و ضریح گمر خسته باز
در پاکپتن شریف رفتم و بهمان طریق مذکور بر و خدمت مبارکه بحضور گنج شکر رفتم چند روز توقف
ورزیدم انگاه حضرت صلب را خبر شد که فلان بحضور گنج شکر میماند نواز شناسه بطرف این نیازمند
این یک مصروف نوشته از سال فرمودند نواز شناسه آخرین بر بهمت مردانه شما بمحور دیدن رقوم پیدا
خود را در اینجا رسانند والسلام چون نواز شناسه حضور پر تو ورده فرمودند همان زمان روانه شده
خدمت مشرف شدم پس هر چه از عنایت آنحضرت رضی الله تعالی عنده بر این نیازمند خوانید

مترتب شده اند همه ازان ایام است الحمد لله علی ذلک ثقل الرضا من مد ظله که چون از پاکبسن شریف
بخدمت آنغیا ضعیف رفیع الله تعالی اعوذ روانه بشدم بوقت روانگی شخصی از اولاد حضرت گنج شکر مرا
بگفت که از خدمت حضرت پیر خود رخصت قصیده غوثیه گرفته آید یا نه گفتم نه گفت الحال ضرورت رخصت
خواهد گرفت که بشمارا بکار آید چون بعز یا نبوس مشرف شدم میان جمال الدین درویش که او را جلی گفتندی
آن هم اینچنین بر رخصت گرفتن قصیده مذکور تاکید نمود در دل گذارندیم که این دو شخص که مرا تاکید
این امر نموده اند شاید در این حکمت بوده باشد بنا بر این بخدمت حضرت برای عذر رخصت قصیده مذکور
عرض کردم فرمودند مولود صلب این جلال است نباید خواند و رخصت نفرمودند بجهت فرمودند که مریدی
سید مکهو مشاعا عامل سورة منزل بدر روزی در سفر و وصیت زده در مسجدی رفت ملان مسجد میرا
درشت گفت که بیرون از مسجد بشودی بیرون نرفت ملان فرست که ویرا از بازو گرفته بیرون از
مسجد برآند آن شخص در جلال آمد و گفت یا ایها المنزل بهماناعت موکلان حاضر شدند و ملان را
بلاک نمودند آنگاه وی از آنجا گریخته رفت چون سید مکهو شاه شنید او را بخواند و تائب گردانید چون
حضرت صلب این حکایت تمام کرد فرمودند که هر عامل ظالم باشد و هم فرمودند که محمد غوث گواهی صلب
جوابر خمسہ بالعملیات به نهایت درجه رسانیده بود و موکلان تابع و فرمانبرداری بودند روزی چنانچه محمد غوث
را اشتیاق زیارت پیر خود داشت که موکلان را فرمود که حضرت پیر مرا برداشته اینجا بیارید چون موکلان
بخدمت پیر حاضر شدند آنحضرت وضو میساختند گفتند یا حضرت برخاستید که محمد غوث را اشتیاق
زیارت شما داشت که آمده است و ما را فرستاده که پیر مرا برداشته بیارید پیر بسوی موکلان نگاه کرد و
فرمود بروید و همین ماعت او را برداشته اینجا بیارید موکلان بهمان زمان باز پس آمده محمد غوث را برداشته
بخدمت پیر رسانیدند پیر او را فرمود که ازین امر توبه کن وی مهلت خواست که دو از ده سال برای همین
امر مجاهده و ریاضت کرده ام و فوائهم که از مجربات خود کتابی تصنیف نمائیم که خلق ازین فواید محروم
نمانند بعد ازان توبه فوائهم کرد پیر مهلت داد تا وی بعد از تصنیف کتاب جوابر خمسہ توبه کرد ثقل
جناب میان صلب مد ظله فرموده که چون از خدمت آنحضرت فیاض عالم رضا از برای ضرورت ارباب

فیه بیان بعضی مسائل نقل شده که از ارباب آنحضرت نقل شده ۱۲۵

حاجات عملی پیریه میشود اجازت میدهند و میفرمودند که مولوی صاحب این عمل است برای
ارباب دوزخ یکبار عرض کردم که قبل برای ارباب دوزخ عملی هم باشد فرمودند آنان که از اولیا الله
مطالب دنیا در خواست نمایند ارباب دوزخ اند و هم فرمودند که اگر کسی ازینکس حاجتی بخواد
یا تعویذ طلبد هر چه از وظیفه یا عمل و غیره که از پیر خود یا خسته باشد بحسب استعداد سائل تعلیم
نماید و بخدا سپرده در رفع و نقصان آن خیال ننماید نقل ایضا من مد ظله که لختی سخن در فضیلت
صلوة جماعت افتاده بود بر لفظ مبارک رسانند هر گاه که مومنان در جماعت صلوة کم از ده
نفر باشند فرشتگان ثواب فضیلت آن می نویسند و چون نمازی ده شوند ملائک از نوشتن ثواب
آن غم اندازند و روزهین آنست که هر جا که ده آدمی جمع شوند در ایشان یکی صاحب نسبت که
همواره بخدا آگاه بوده باشد میباشد که از نوشتن ثواب آن فرشتگان عاجز اند و بجز خدا نمیتوان
کیسه نمیداند نقل میان صاحب مد ظله فرمود که نیازمند در ماه مبارک رمضان بخداست آنحضرت
بود چون آخر جمعه رمضان شریف بیامد حضرت صاحب برای ادای نماز قضاء عمری تیار شدند عرض
داشت کردم که قبله من بدستخط ذات شریف روایت بنقل بحر الرائق در عدم جواز این نماز
نوشته دیده ام و حال آنکه خود برای ادای این نماز تیار شده اید فرمودند درست است که روایت
در عدم جواز قضاء عمری نوشته ام اما اینجا چون مردمان باشند تیار عام برای خواندن این نماز می آیند
من هم با تعلیم نموده ام که قضاء عمری گفتن جایز نیست و نقل به نیت کفارة الذنوب جماعت
میخوانیم باز عرض کردم که قبل جماعت کردن نقل جایز است فرمودند گذاردن نقل جماعت
خارج از رمضان جایز نیست و در رمضان جایز است چنانچه از مفهوم مخالف این
روایت عدم کراهت ظاهر است که در در السنن آمده است و لا یصلی الوتر ولا التطوع جماعت
خارج رمضان پس نیازمند حکم در این جماعت ادا نمود نقل ایضا من مد ظله که آن فیاض عالم
رضی الله تعالی عنه بطرف این نیازمند این روایت بطریق لغزشنامه بدستخط خود تحریر فرموده
فرستادند نواز ششنامه یتیمانه بند کرده الاعلیٰ کان یوم الثالث عن دنات ابراهیم ابن محمد صلی الله علیه و سلم

جاء ابوذر رضي الله تعالى عنه عند النبي صلى الله عليه وسلم مع تمره بابسته ولبن الناقه وخبز شعير فوضعنا عند النبي
صلى الله عليه واله وسلم فقرء النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم عليه ما تحت الكتاب مرة واحدة وسورة الفاتحة
ثلاث مرارة ورفع يديه وقال اللهم اوصل ثواب هذه الطعام الى روح ابني ابراهيم ثم امر بما باذرا ان يقسم
تعل او زبندی من تصنیف ملا علی قاری از فقیر غلام رسول بعد از سلام علیکم اینجا این روایت در نظر فقیر
آمده ترقیم ساخته بخد مت ارسال داشت امید که فراید رسید از مطالعه آن خورم و خوشدل خوانند شد
تعل ايضا منه مد ظله که روزی این نیازمند بخد مت آن حضرت رضی الله تعالى عنه عرض کرد که قبله من بکتابی نوشته
دیدم ام که سالک را باید که در شهر سکونت کند و در قریه نکند چه بقریه طعام مشتبیه باشد بخلاف شهر فرمودند
درست است زیرا آنکه سالک که ساکن قریه باشد اگر طعام که را بظن اشتباه رد کند انکار حقیقت
لازم آید و اگر قبول کند انکار شریعت باشد پس باید که در شهر که اکثر مردمان بکسب خود حاصل روزی حلال
مینمایند مقام پذیر شود باز نیازمند بخد مت عرض داشت کرد که قبله مرا عادت است که از خانه مردمان
که بزدی نامزدانند بظن اشتباه اکل و شرب نمیکند ذات شریعت را درین امر چه حکم است آنگاه از خود
حکایت فرمودند که در ابتدا طریق من نیز همین بود روزی بغیران حضرت جد بزرگوار خود رضی الله تعالى عنه
بججوی مادگاو گم شده خود رفته بودم بهر جا که میرفتم و پرسش مادگاو میکردم مردمان آنجا نان و شیر و دوغ پیش
من حاضر می آوردند من از آنها می پرسیدم که مال شما از طلال است یا نه ایشان می گفتند که نه از مطلق طلال است
و نه از محض حرام من آورده آنها تناول نمیکردم اینجا از آنجا که موسم گرما بود همه روز از شرب آب گرم از غیر ما
شکم من چون مشک پر شد چون بخانه آمدم حضرت صلب جد بزرگوار صلب از اکل شرب من پرسیدند من
من احوال خود ب عرض آوردم فرمودند که فعل تو یعنی پرسش نواز و به حلال یا حرام طعام آنها را حرام کرد و نه آن
حرام نبود چه سالک را باید هر کس که چیزی از طعام و شراب و غیره پیش آورد اگر حرمت یقینی در آن
ثابت نبود خدا داد داشته قبول بایک کرد و تناول بایک کرد که نیمه چیز ملک خدا است بعد از آن این
نیازمند از خدمت حضرت رضی الله تعالى عنه رخصت شده بخانه خود آمد و در دل قطره افتاد که دلیل این
مسئله از آن حضرت پرسیده نشد بعد از روزی اتفاقا کتاب ترغیب الصلوة کشاده بودم ناگهان

در باب فطر این روایت نظر آمده که در بستان میگردد چیزی که میجو است و اگر اگر بدید آنرا در نشاید
 کرد که آنرا خدا تعالی روزی او کرده است حال آنکه نبی صلی الله علیه و آله و سلم من محطی شیناً من غیر مالیه
 غالباً خذه فانما هو رزق رزقه الله تعالی بفعل ایضاً من مد ظله که روزی بخد مت آنحضرت فیاض
 عالم رضی الله تعالی عنه شخصی طبق سر پوشیده که از صفر بود نذر آورد عرض داشت کردم غریب لازم
 استعمال آوند صفر جایز است فرمودند مرا نیز قبل ازین این مسئله معلوم نبود روزی در شرح کنز الدقائق
 عربی نوشته دیده ام که رسول علیه السلام از آوند صفر و ضو کرده است بعد از آن کتاب مذکور کشاده
 آن مسئله این نیازمند را نمودند و آن عبارت اینست و يجوز استعمال الاواني من الصفر لما ثبت
 فی البخاری و غیره انه علیه السلام فتوضا من الصفر یعنی شرح کنز و حدیث بخاری یکدا صد ثنا
 احمد بن یونس اتانا رسول علیه السلام فاخرجنا ماء فی زجر صفر فتوضا الخ یعنی آمدن رسول علیه السلام
 پس بیرون آوردیم ما برای آنحضرت صلعم آب را در زجر که از قسم آوند است و صفر بالفهم صداد و
 سکون فالغنی است از قسم نحاس که از دوی آوندی سازند کذا فی الجمع و فی الکرامی و فی الغیث
 صفر کانی را گویند و هم فرمودند روزی آنقیاض عالم رضی الله تعالی عنه این نیازمند را این روایت بنمودند و
 فرمودند که مولای صلب این مسئله کباب و غریب بنظر آمده اعلم بان المسح علی الخفین لا یجوز عالم بمسح
 وقت اللبس و قبل طریان الحدیث لان النبی علیه السلام فعل یکذا کذا فی التخریص ۱۲ فاتح شرح قدوری ۱۲
 و هم روزی شخصی از آن حضرت رضی الله تعالی عنه طریق پاک کردن شیر که نجس بوده باشد سوال کرد حضرت
 صلب روایت از در المختار تحریر نموده ویرا دادند و آن روایت اینست و یطبخ لبن و علو
 دهن و یغلی ثلثاً ترجمه و پاک میشود شیر و شهد و دو شاب یعنی شیر و انگور و شیر و ضار و روشن
 بجوشانیدن سه بار نقل ایضاً من مد ظله که یکبار بخد مت شریف مشرف شده بود مسئله سماع از
 آنحضرت رضی الله تعالی عنه پرسیدم فرمودند که در لباس برهنه مرقوم است که در قبال البدعت
 گفته تا افر یعنی تمام مسئله از کتاب قبال البدعت است ۱۲ بدانکه بر حرمت غنادیل قطعی چنانچه
 در حق خود زنا وارد شده ثابت نگشته کما قال الشیخ فی شرح مشکوٰۃ و در مدارج النبوة فیل بیان

غنادیل مسیحی مسیحی پندگی ناسا گویند ۱۲ طریان یعنی بین حادث لندن و در دانشمندان چیز نیست ۱۲ غیث

سماع قرآن روایات بسیار شیخ عبدالحق آورده و گفته که این روایات برای آن آورده متعصب
حق اولیا که سماع از ایشان شده نسبت تکفیر و تفسیق نکنند زیرا که در متش ظنی بقول مجتهد ثابت
گشته و همچنین ابانت پس اولیا که از ایشان سماع مروی گشته مستحق چیزی از طعن نگنند زیرا که در
ظهوری مینویسد اذافعل فعلا مجتهدا فیه او قلده فی فعل مجتهد فیه فلا عار ولا شتار علیه لیکن مجالس که در
زمان مایید گشته که مردم خواص و عوام که اکثر بهوائی نفس و اقتضای شهوة می شنوند و این را بر محارم
فرمودی آرند حرامی است بی شبه بخلاف اهل الله که بر عایت زمان و مکان و اخوان می شنیدند بشرط
مغفود اند بلکه برای اشتهار و تسخیر و خلق اینچنین فعل را مرتکب میگردند فلا لعاب و لهذا علما تنفیه برای
تشرید و صمد ماه فساد مینویسند که مطلق حرام است تا عوام درین ورطه یلاک نگرند و الا روایات از مذاهب
اربعه بر حرمت آورده همچنین روایات از مذاهب اربعه بر اباحت نقل نموند چنانچه شیخ امتناع فی
احکام السماع نقل نموده این قدر مجمل انوشته شده تا فارسی خوانان یقین نکنند که اولیا الله سابق که شنیده
محض فعل حرام نموده اند در باب التهنیت و لم لا تحضرت ^{و غیره} مسئله ذبح پریدیم که در ذبح علم عروق بنما
شرط است یا نه فرمودند بشرط است چنانچه در شرح کنز الدقائق گفته و کذا حل ذبیحة صبی یعقل التسمیة
و شرائط الذبح من فری الادوج و التسمیة و الا لایکل ^{یا عینی من عینه} و هم روزی آنحضرت رضی الله
تعالی عنه ازین نیازمند مسئله تسمیة داشتن اولیا و غیره بر نبر غاله پرسیدند که حلال است یا حرام غرض
کردم که در دل من خلجان اعتاده بود بخد مت میافضاب قصور و لا عرفی کرده بودم فرمودند که حلال است
زیرا که عند الذبح اسم الله شرط است چنانچه در تفسیر و متون است و شاه عبدالعزیز که آنها عند الذبح شرط
نکرده و گفته که حرام است خواه پیش ازین باسم اولیائی و یا غیره ناسیده باشد و حال آنکه فی نفیه مردود
است که آیا نمی بینی بطرت بهائم مالا یوکل لحمه که عند الذبح باسم الله اگر ذبح کرده شود پاک و حلال برای
نماز گزاردن شود و آنکه فی نفیه حلال است باسم الله عند الذبح هر احوال نشود آنحضرت رضی الله تعالی عنه
فرمودند که حق گفته اند بعد فرود در تحقیق مسئله مذکور شروع شدند چنانچه تفسیر حسینی و جلالین و بیضاوی
و مدارک و فقه القرآن دیدند درین اسم عند الذبح قید نموده شده بود الحمد لله علی ذلك نقل در مجلس ملاقات

بر دوها همان یعنی حضرت چراغ الله صاحب تکیه روی ضوابطی صاحب لکهنو که انوار که حضرت میان صاحب
 مانیک و الیمان روز بعینه آن الفاظ را جمع کرده و نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین
 والصلوة والسلام علی سید المرسلین پس میگردد فقیر در محراب ساکن موضع مانیک چو نکه ذات شریف یعنی
 مولی صاحب تکیه روی مد ظله تعالی در تاریخ سیوم ماه شوال ۱۲۶۹ هجری برای ندای قدوم فیض
 لزوم در موضع حکیم صداقت آئین غلام عزیز صاحب آوردند حکیم مذکور بمحالی ذات شریف مشغول شد
 بجهت بتاریخ بیستم ماه مذکور زبده علماء و فقهاء عصر مولی حافظ محمد ولد عمدة الاققیاء مولی بارک الله
 غفر الله عنه برای مطلبی کلید قدم رنجی فرمودند از ذات شریف به پیغام اجازت ملاقات طلب
 نمودند ذات شریف فرمود که این فقیر را برای ملاقات حافظ صاحب بسیار اشتیاق است
 لیکن طبع از سبب ضعف قطع اینقدر مسامت نتواند نمود و حافظ صاحب را نیز تکلیف
 ننوام گفت چون واقعه بگذشت حافظ صاحب رسید بموخره نوزدهم ماه مطور روز یکشنبه بعد از
 نماز ظهر بچند مردم قدم رنجی برای ملاقات کردند ذات شریف چند قدم برای استقبال حافظ صاحب
 پیش رفتند و محافه و مصافحه کردند بیکجاشنند شخصی لنگ محمی بیست از بهرامان حافظ صاحب
 بزبان جرأت بیان آغاز نمود که من از طرف غربیه ام و چه میگردد در حق مولی نور محمد جرأت که علماء غریبه را
 چنین و چنین گفته و چند گذشتگان را چون بابو و پهل و دشنام بکفر نوشته ذات شریف فرمود که مرا
 ملاقات بمولوی نور محمد عفو الله عنه حاصل شده و کتاب او بمطالع و نیامده چه او کرد و گفت بر او است
 بعد از بزبان مبارک ذات شریف این مهر جاری شد که گشت بیدار آنکه او رفت از جهان
 حافظ صاحب گفت که غرض سبایل مسدود قال و حدت وجود است ذات شریف فرمود قال و حدت وجود
 گناه عظیم است بل صرح بقوله ای قائل و حدت وجود را و حال و حدت وجود جایز و واجب التسلیم
 حافظ صاحب فرمود که و حدت وجود را مذہب تو آن گشت ذات شریف فرمود مذہب نیست بل حال است
 حافظ صاحب تسلیم کرد و گفت صاحب حال در حال خود مغرور است باز همان سبایل سوال کرد که علماء
 غریبه سرود می شنود و ما را هم سرود شنیدن جایز است یا نه ذات شریف مد ظله تعالی فرمودند که سرود

بیان نقلی حضرت صاحب تکیه روی و حافظ صاحب لکهنو که انوار قدس الله روحها ۱۲

بمنزله امیر است و بغیر منزه امیر مختلف فیه است باز مسیحیان خدا بخش والهی بخش که همراه حافظ صلوات
بودند که شما نیز می شنوید ذات شریف فرمود که در شرعی از کسی ساقط نشود حافظ صلوات و فرمود که سرور
بغیر منزه امیر مباح است ذات شریف فرمود که ما گاهی از دور و ایشان رباعی و غزل بغیر منزه امیر می شنویم
و گاهی در و ایشان بغیر منزه امیر خود بخود میسر آیند بعد که از انجمن اسم مجلس پاکستن شریف بر زبان
آورد حکیم غلام فرید صاحب گفت که خاموش که جواب با صواب گفت شد بعد حافظ صلوات گفت که
معنی این قول الصوفی لا مشرب چیست ذات شریف فرمود که این قول اینچنین نیست بلکه ما
که سنا از پیران خود را پیدا است اینست که الصوفی لا مذهب له و حاصل معنی وی اینست که
صوفی از کمال انحاء آنچه متفق مذایب اربعه است بعمل می آورد و عقیده بیک مذهب نشود
حافظ صلوات متهم شده فرمودند که والد بزرگوار ما اینچنین می فرمودند بعد که طالب العلم مسمی
خدا بخش که همراه حافظ صلوات بود معنی مطاع مذکور را سوال نمود ذات شریف فرمود که حاصل
معنی این مصراع اینست که هر که از جهان دنیا رفت آنچه از شراب و عقاب و سوال و غیره می شنید واقع
در یافت سائل گفت که مردگان از احوال زندگان خبری دارند و حواس متنبه است از دور و خواندن یا شیخ
عبد القادر جیلانی شریف الله درست است یا ذات شریف فرمود که ما در جای خود از کسی شنیده بودیم
که در علماء شرق در گفتن یا شیخ الخ گفتگو است بعضی بکفر فتوی دهند و بعضی را گویند و
توجیهات و دلائل فریقین ما را معلوم نیست حافظ صلوات گفت آنانکه منع گفتن یا شیخ
الخ می فرمایند اعط شیعاً لله مقدر نمایند و آنانکه منع گفتن یا شیخ الخ بایز می دارند آمد دنا ایشان
اگر ائمه مقدر کنند و این خلاف قول خدا است و لا یشرک فی حکم احد ذات شریف فرمود
تا ویلی با اوست که بدان کفر نیاید حافظ صلوات فرمود که اولیا را علم غیب است یا ذات
ذات شریف فرمود که یک مذهب بد از مذهب است که دو امام را خدا گویند و حاضر و
ناظر دارند و نکاح بلا شهود جائز دارند این مذهب سراسر باطل و کفر است نعوذ بالله
منها و غیب خاصه خدا است و غیب آنرا گویند که از ندیده خبر گویند و اولیا الله را کشف

و کرامت است و آن باینطور میشود که مسح و بصر و دیگر حواس ظاهره و باطنه ایشان
و یح میشود علی تفاوت درجاتهم همچون انجمنه دور بین که با و اشیاء بعیده تحت
العين مینمایند پس حال پیردستگیر را معلوم بایند کرد که غوث است یا قطب یا قطب مدار
و قطب مدار کسی را گویند که تصرف همه عالم بحکم خدا از دست او جامع میشود حافظ
صلب فرمود که این را سند بایند ذات شریف فرمود که در علم تصوف موجود است حافظ صلب
فرمود که ما را سند شرعی بایند ذات شریف فرمود که علم شریعت قال رسول است عم و این سند
شرعی در همه کتب غنیه موجود است که کشف کرامت اولیا را ثابت است و چون ابتدا و
انحطاط و انتهای آن در علم ظاهر یافته نشود پس لاچار رجوع بعلم تصوف بایند کرد که آن حال
رسول علیه السلام است که ما قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الشریعة اقوالی و الطریقة افعالی
و الحقیقة احوالی المعرفته را س حاکمی و ما پیران پیر را قطب مدار و رئیس اولیا میدانیم حافظ صلب
فرمود که همچنین میدانیم و استفتایا شیخ الخ من نکرده ام بلکه پسر من کرده است بعده حکایت
در جنازه هلاک خوران افتاد ذات شریف فرمود که ایشان در اکثر امور چون کلمه و ختنه و نکاح
و غیره مقلد باینکه اسلام اند و ملا احمد لاهیوری رضی الله تعالی عنه در رساله خود گفته که تفحص
حال ایشان بایند کرد اگر مرد را حرام دانسته بخورند و درین امر خود را معیب و ملایم گویند جنازه
ایشان جائز است لیکن برای سبکی و خفت ایشان احدیکه معروف بعلم و تقوی نباشد
ادائی نمایند حافظ صلب فرمود که والد بزرگوار مایکی را از هلاک خوران تکبیرات جنازه تکبیرات ^{جنازه}
تعلیم میکردند و ادائی جنازه ایشان با و سپردندی ذات شریف فرمود که این بطریق هم مناسب
است چون این سخن تمام شد حافظ صلب رخصت طلبید ذات شریف فرمود که فاتحه خیر
بگویند همه مجلس بغایت دست برداشتند ذات شریف آیت اطهرنا الصراط المستقیم را چند
بار با آواز تکرار کردند بعد ازین برخاستند ذات شریف چند قدم همراه حافظ صلب برای
الکرام رفتند و باز هر دو صلب متوجه قبله شده بغایت خیر دست برداشتند و مصافحه کرده وداع شدند

الحمد علی ذلک که از دو صاحب چنین حقایق درست بظهور پیوست نقل ایضا جناب میان صاحب
مانند والد مد ظله بیان فرموده و قتیکه در سفر اولین به شرقیه بدولت بهر گاه بای انقیاض عالم رضی الله تعالی عنه
از حکیم غلام فرید مراجعت نموده در موضع رکن پوره واد شدیم آنجا مقام کردیم مولوی عبد الله المعروف
بمولوی بودل نمبر دار آن موضع از من پرسید که در موضع حکیم غلام فرید که با حضرت صاحب توکیروی
ملاقات حافظ صاحب لکھو کیا نواله بوده است بسمع ما رسیده که فیما بین هر دو صاحبان تکرار
بعضی مسائل شده بجه طور بود است من مسائل انجمن مذکور لفظ بلفظ بیان نمودم چون مسلم
یا شیخ عبد القادر حیدرانی بیان کردم مولوی عبد الله گفت آیا اولیا را هر وقت کشت و کرامت
گفتم بر گاه که خدا تعالی اعنایت فرماید محی باشد گفت چون همه وقت اولیا را کشت و کرامت مقرر
نشد پس گوئید یا شیخ النج را چه خبر است که شیخ این ساعت از حال من آگاه است پس گفتن
یا شیخ النج چگونه روا باشد گفتم قائل یا شیخ النج را باید که مداومت این ذکر نماید زیرا که اعتبار است
که آنوقت شیخ را در یاد مولوی صاحب بحقارت گفت که امر اعتباری چیز نیست چونکه
انقیاض عالم رضی الله عنه گفتگوئی ما از دو می شنودند بعد هر دو برخاسته بخدمت آنحضرت که خود تقی
دراز شده بودند آمدیم جناب حضرت صاحب برخاستند و بخطاب مولوی عبد الله فرمودند که ما که
در ملک مشرق آمده ایم احوال علماء این ملک دیده جبران شده ایم که مسائل دینی که دقیق و غلط
فیه است و در آن فوائد مترتب است دخل ندارند و در مسائل که هیچ سود نیست
بحث انداخته اند و تکفیر بکفر می کنند عالم را باید که در مسائل که متعارض اند بتاویل تطبیق
دید و از هر طرف اظهار ثبوت حق نماید و کسی را بطلان منسوب نکند انگاه چهار مسلم
از مولوی عبد الله سوال نمودند یکی آنکه قول امام شافعی رحمه الله علیه انا مومن انشاء الله تعالی و قول امام
ابو حنیفه رحمه الله علیه انا مومن حقا است پس در میان این هر دو قول که متضاد اند بجه تاویل تطبیق داد
شود دوئم آنکه امام ابو حنیفه نعمت الله تعالی حق معرفت و امام شافعی ماعرفناک حق معرفت فرمود
پس درین هر دو قول مختلف چگونه توافق کرده آید سیوم آنکه بنودان قائل تناسخ اند و اعتقاد بر تناسخ

کفر است و حال آنکه پیغمبر علیه السلام فرماید که ارواح شهدا در پیرندگان سبز داخل کرده میشوند و
ازین هم تناسخ ثابت میشود پس در اینجا چه تاویل کرده آید تا رفع تناقض شود چهارم آنکه اگر
گوئیم که بنده غافل مختار است قدر ثابت شود اگر گوئیم که بنده بے اختیار است جبر مستحق
گرد پس اندر این صورت چگونه تطابق داده شود چون حضرت خلیفۃ العالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ این چهار سوال
پے در پے اظهار نمودند مولوی مٹا رالیہ باطل خاموش ماند و هیچ جواب نگفت پس حضرت صلیب بعد از
قرء تامل بجواب ہمہ مسائل خود بخود شروع شدند و فرمودند جواب انا مومن انشا اللہ تعالیٰ و انا مومن
حقاً آنست که ایمان دو قسم است یکی ایمان مبرجی و آن اینچنین است که شخصی مومن است
اما خبر استقبال ندارد که خاتمہ من بایمان خواهد شد یا نہ بایمان فضل الہی روا باشد کہ گریہ انا مومن
انشا اللہ تعالیٰ و یکی ایمان منجی و آن اینست کہ شخصی ایمان آورد و از قتل و ایذا رسانیدن و ناسق
مال و غصب نمودن و از ہمیشہ در دوزخ ماندن خلاص شد و وی از حال خود خبر میدہد آنکہ گریہ انا مومن حقاً
اما معرفت اللہ حق معرفتہ یعنی شناختہ ایم خدا را حق شناختن او ای نہ اعتبار کنہ ذات او و احاطہ
صفات او بلکہ بحسب مقتدر و عبودیت خود در جمیع حالات خود چنانچه وصف کرد او سبحانہ نفس خود را
ای ذات خود را در کتاب خود مثل سورۃ اخلاص و مثل قولہ تعالیٰ لیس کلمۃ شیء و ہوالمسیح البصیر و تمام
آیات کہ دلائل اند بر تحقق ذات و مراتب صفات او و شاید کہ این کلام از امام الہام مبنی است
بر آنکہ ایمان نہ زیادہ میکند نہ نقصان اندازد در حقیقت یقین و بدستی ایمان اجمالی کافیست در
مقصود احسان پس روا است مومن را آنکہ گریہ شناختہ ام او را حق شناختن او و اما قول آنکہ گفت
ما عرفناک حق معرفتک یعنی نہ شناختہ ایم حق شناختن تو پس مبنی است بر آنکہ ادراک ذات و
احاطہ بکنہ ذات صفات او بقدرت مخلوقات نیست برای قول او تعالیٰ لا تدکہ الابصار و برای
قول او ولا یحیطون بہ علما پس اختلاف ہر دو قضیہ بتفاوت حیثیت است و اما تناسخ پس ارواح
لا در حواصل طیور خضر یا سیاہ اگرچہ تناسخ صورتی آید لیکن تناسخ را کفر بواسطہ ذات او است
بلکہ قائلان بوی قائل قدم عالم میکردند بواسطہ ~~احاطہ~~ بلکہ آنکہ از بدنہ برمی آید و

بیرون دیگر درمی آید و همیشه همچنین و خواهد رفت و اگر قدم عالم را قائل نگردند باین کفر نیست کما مر
به الجلی فی حاشیه الخیالی اما آنکه اگر گوئیم که بنده فاعل مختار است قدر ثابت شود و اگر گوئیم که بنده بی اختیار
است خبر متحقق گردد پس این مسئله بسیار غامض است هر چند که علماء محققین و دین پیچیده اند چنانچه صاحب
توضیح و تلویح در مقدمات اربعه بسیار تحقیق نموده آخر این قدر مقرر نموده اند که در میان قدر و جبر امری اعتباری
است که اورا احال گردیند و مدار شرع شریعت بر آن نهاده شده است و اگر کسی سوال کند که مدار شرع
چرا بر امر اعتباری نهاده شده بجواب وی گفته آید لقول تعالی لا یعمل علی فعل و هم یسئلون چون حضرت
صلب این فوائد تمام کرد مولوی حیران معاند و پیچ نتوانست گفت زیرا که نزدیک این نیازمند بحجرات
گفته بود که امر اعتباری چیزی نیست و جناب حضرت رضی الله تعالی عنه بکمال علم فرد تمام مدار شرع شریعت
بر امر اعتباری ثابت کرد پس تسلیم نمود و هیچ نگفت نقل ایضاً میان صاحب مانیکه و امام غزالی فرمود که سلاک بر
عرس پاپیون شریف مولوی عبدالنبی نقشبندی از من درخواست کیفیت جواز گفتن یا شیخ عبدالقادر
جیلانی شیخاً لله نمود من بخد مت حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه رفته عرضداشت مسلم
مذکور کردم و در آنوقت مولوی صلاب موصوف فرمود که جواب این مسلمه فرمائید نزد ایشان ملغوظ اخبار الاخیار
صفر صلاب بمولوی صلاب موصوف فرمود که جواب این مسلمه فرمائید نزد ایشان ملغوظ اخبار الاخیار
من تصنیف مولانا محقق و مدقق شیخ عبدالحق دیلوی قدس سره موجود بود بر کتاب ادن و بنمودند که
در احوال پیر دستگیر شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی قدس الله سره الحریز نوشته اینچنین بود که
نقلست که آنحضرت فرمود در زمان حسین بن منصور جلاح که نبود که او را دستگیری کند و از
لغزشی که او را شده بود باز دارد و اگر من در زمان او میبودم او را دستگیری میکردم تا کار او
بدینجا نمیکشید و من دستگیری میکنم هر کرا از مریدان من مرکب بلخود و از پای در آید تا
روز قیامت و فرمود مراد در هر طویل فحلی است که مقاولت کرده نشود و خیلی که مابقت
کرده نشود و مراد در هر لشکر سلطانی است که مخالفت کرده نشود و در هر منصب خلیف
ایست که عزل کرده نشود و فرمود هر که که از خدا یستعالی چیزی بخواهد بوسیله من خواهد تا

خوابش شما با حاجت رسد و فرمود هر که استعانت کند بمن در کر بیتی کشف کرده شود و آن
کریت از و و هر که منادی کند بنام من در شدت کشته شود آن شدت از و هر که توسل
کند بمن بسوی خدا ایتعالی در حاجتی قضا کرده شود آن حاجت مرا و فرمود یکم دو رکعت
نماز بگذارد بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه سورة الاخلاص یازده بار بعد از آن در و در پیغمبر
خدا ایتعالی صلی الله علیه و سلم بعد از سلام فرستد و بخواند آن سرور را صلی الله علیه و سلم بعد از آن
یازده گام بجانب عراق برود و نام مرا بگیرد و حاجت خود را از درگاه خداوندی بخواند
حق تعالی آن حاجت او قضا گرداند و کرمه انتهی پس حضرت فیاض عالم رضی الله عنه
این نیازمند را فرمود که این مسلم را بنویس و با خود ببر همان زمان بنوشتم و از آنجا برخاسته
مولوی عبدالنبی را بنمودم ایشان از تحریر من نوشته با خود بردند نقل ایضا من مد ظله که روز
حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه پیش نیازمند بیان فرمودند که من از احوال و کتمان
کمال در فقر شیخ عنایت الله صاحب قادری قصوری ثم لاهوری قدس سره بسا متعجب
میبودم که با چنین شور عشق و اظهار اسرار رسیدیم که شاه صاحب قصوری خلیفه ایشان
که اشعار وی زبان زد هر خاص و عام است احوال کمال خود را چندان پوشیده داشته اند که هیچ
کتاب از تصنیفات خود بوی فخریم نداده اند مگر روزی غائبه الحواشی حاشیه شرح و فایده
که تالیف نموده ایشان است مطالع میگردم از شرح دعا قوله بمعقد الغرض عرشک که
مسلم غامض است قدری بوی فقر هم ایشان بمشام جان می آید انگاه غائبه الحواشی
طلب نموده همان مقام نیازمند را بنمودند آنرا نوشته با خود آوردند چونکه آن عبارت عربی بود
اینجا بعینه ترجمه آن که شیخ عنایت الله صاحب خود در لباس برهنه آورده است
نوشته می آید و آن اینست که گفتن در دعا بمعقد الغرض بمعقد الغرض عرشک از البریه
آمده که بمعقد الغرض پاک نیست و ما خود فقیه ابی الیث اینست اما احتیاط آنست
یعنی کراهت در هدایه است زیرا که موهم است تعلق غرض عرش و عرش محدث است

والله اعلم بجميع صفات خود قدیم است و کلامی السجیط و شرح الجامع الصغیر لفخر الاسلام و برین
بحث و اشکال است زیرا که مقرر است در اصول که ظهوری در ثبات تمامی از عدم بسوی دائره
وجود بحسب تعلق اراده الله و قدرت او بآن محدثات است و حدوث در تعلقات است
نه در اصل صفات پس هیچ نقصان نیست در تعلق صفات بمحدثات پس همچنین حال
در صفت عز و تعالی پس گریز نمودن مجتهدان در صفت عزیزه در صفات دیگر حکم است
و سخن بے دلیل و جواب این اشکال صاحب تکمله فتح القدیر نوشته که گریختن این اساطین فقهاء
از ایهام مطلق تعلق عز و تعالی بحیث نیست زیرا که ازین تعلق حدوث صفت نمی آید چنانچه
مقرر اصول است بلکه مراد ایشان گریختن از ایهام تعلق خاص عز و تعالی بحیث و آن تعلق
استفاضه آن صفت از آن محدث است بحیثی که آن محدث منشاء باشد علم عز و تعالی
چنانچه موید است کلمه من در معقد الغر من عرشک زیرا که در ظاهر و باوی رای آنست که من برای
ابتدای غایت است و شک نیست که این ایهام تعلق خاص که عز و تعالی مستفیض باشد
از عرش در صفت عز و تعالی روانیست پس برای این ایهام مکرره نوشته اند
نقل الرضا منه مد ظله که چون حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه بسفر اولیه موضع مانیکه آمدند جگ
نمبر در آن مانیکه و شخص بلاد بلخ را خبر برای جارب کشتی مقام آنحضرت فرستاد و خاکروبی میکردند
و جناب حضرت بطرفه الان مقام نشسته بودند و مردمان بسیار خوشی حضور صفها بسته در آنجا
شخصه از ملک سوتر نشسته بود از حضرت صاحب سوال جنازه هلاک خوران نمود حضرت بے
جواب بمراقبه شدند و سائلی منتظر بود بعد از ساعتی یک از آن مرد دو هلاک خوران پیش حضرت
آمده مستغاثی شد که یا حضرت اتفاقاً به بخت ما مردمان درین ملک تشریف فرما شدی برای
خدا فریاد ما شنود بدون روانی حاجت ما بخوابی رفت که ما مردمان که حرام میخوریم و حرام را خدا
تعالی برای ما گردانیده است که دیگر هیچ کسی نمیخورد اندرین فریه اگر کسی را ایوانی میبرد
آنرا کشتان می بریم و پوستش میکشیم و گوشت او میخوریم و مردمان این فریه پوست آن

مردمان بنامند خداست حضرت بهر بانی خود جگامانیکارا فرمایند که از ایشان پوست مردار که
مخوق آن پشمیم بنامند خداست حضرت صلب فرمود ای میان سوئتری جنازه این چنین
شخص که بکفر خود مقرر میشود جائز نیست پس چون مردمان از کلام آن پلاکنی خندیدند و
و شرمسار بشد پلاکنی خود دیگر دوان آمد و گفت حضرت این سوئقوت پیروده میگوید بلکه ما
هرام از اغوائی شیطان و شامت نفس خود میخوریم و حرام را حلال و حلال را حرام میدانیم و ما مملکان
هستیم و چند شرط اسلام همچون کلمه و ختنه و نکاح و طلب جنازه و غیره میکنیم ترا واسطه
خدا است که ما را از گروه مسلمانان خارج نکنی و بکفر بر ما فتولی ندی باز حضرت صلب
سوئری مذکور را فرمود که جنازه این چنین شخص که باسلام خود متوفی و بقصور خود معترف میشود
جائز است نیازمند از ظهور نفوس کمال آنحضرت متحیرند الحق حق گفته است آنکه گفته
بیت شیخ فعال است بے اکت چو حق با مریدان داد بے گفتن سبق پس بعد چند
مدت بتوبه آنحضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنده آن پلاک فوران بمعه خویش و تبار خود جمیع ترک
از حرام کردند و نائب شدند الحمد لله علی ذلک بعد آنحضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنده
جگامانیکارا که بدزدی و بیبادری نامزد بود پرسیدند که ای جگامان میخوانی عرض کرد حضور
گاه میخوانم و گاهی ترک میشود و فرمودند بنشین چنانکه من ترا تعلیم ادای نماز میکنم همچنان
بگزار ای امید که ترک نخواهد شد انشاء الله تعالی چون وی بنشست فرمودند اول بگوشتش
تمام و منقونی بعد چون برای نماز ایستاده شوی در دل کنی که آخرت بطرف راست
من است و دنیا بطرف چپ من و بهشت بطرف راست و دوزخ بطرف چپ
من است و چون دست بکنیر اولی تا بگوشش برداری اراده کنی که دنیا و آخرت و دوزخ و بهشت
همه را پس بپشت انداختم و بوقت فرود آوردن دست و بستن آن اراده کنی که خداوند البسوی نمود
ترا رجوع میکنم و بتو متوجه میشوم پس تحریم باینطور است مشغول بنماز شوی جگام قبول
کرد مطابق تعلیم آن حضرت ادای نماز شروع کرد پس چنان نمازی شد که هرگز ترک نمیداد

و از دزدی و صراحتی چنان متفرق و شرک تمام نمود که هم از آن او که بدزدی بمسافر و یار او بودند بر سر
طعن و تشنیع آغاز نهادند که این چه طریق فقیرانه گرفتاری آفرینانغوائی آنها تلقین حضرت را شرک دارد
و بهمان طریق دزدانه و صراحتی باز مشغول گشت اما هر جا که بیادمان خود همراه شده یا خود بخود
بدزدی میرفت خالی می آمد و اگر چیز آورد گوارانمی بودش چه امکان آن چیز در پی سراغ آمده
مسرورم خود را میگردانید الغرض باز بعد از مدتی پشیمان شده تائب گردید و بهمان محمول که تعلیم
آنحضرت بود چنین حیات خود عمل می نمود و هم آن حضرت فیاض عالم رقی الله تعالی عنه و بکار
و نموده بودند که شرا عالم و کشف به احوال که بشدن باشد صحیح و بی نقصان خواهد شد پس ویرا کشف
احوال بخایتی بود که هیچ معامله بشدن بیرون نبود که وی قبل از ظهور آن خبر داده باشد و نقل
ایضا من مد ظله که روزی نیازمند بعد از ادائی نماز مغرب و شغل و وظیفه آنحضرت فیاض عالم رقی
الله تعالی عنه بر در معبد حضرت ایشان ایستاده میدیدم که اندرون آن چراغ روشن است
و میان شرف الدین حکیم یا کشتی خدمت حضرت کتابی کشاده نشسته است چون دیدم که برخلاف
وقت چراغ روشن است و سائک خدمت نشسته قریب دروازه بمنظر حضرت ایستاده مانده
باشاره مرا اندرون طلبیدند چون خدمت رفو بنشستم کتابی را که در میان کشاده بودند بن گردانیدند
و فرمودند به بین چون دیدم آنجا بیان تسخیر ملوس و حکام نوشته بود در دل کردم که من خدمت شریف
برای طلب خدای آیم این مطلب کجا و آن کجا - اما آنجا نشانی نهاده و دفترین کتاب بگردانیدم
و از وی بنا پسندی روی گردانیده بنشستم فرمودند مولوی صاحب مطلب شما این نیست من
شمار این کتاب برای آن بنموده ام که هیچ کتاب اند که برای ارباب حاجات مروج فوایگان اند
که چون این کس را خدای تعالی بعد از مرتبه فنا و بقا برای هدایت خلق بر مصلحت مشیخت بشارت
بکار آمدنی اند تا قضای حاجت خلق بتو به اینکس را مشغول نگرداند و سائل را بحسب
استعداد او و وظیفه از یک آنها تعلیم کند تا مطلب او به تکلف اینکس شود و یک از آنها
است جوهر خسته دوم مرقوم شریف سیوم سراج السالکین چهارم مائده الفوائد پنجم جواهر

نقل ایضا مندر ظله که وقتی در خدمت حضرت غیاث عالم رضی الله عنه این نیازمند کسول شریف میخواند
 و مرا فرموده بودند که بوقتیکه از هجوم مردمان فراغت حاصل شود شتابانی آمده تکرار سبق کرده باشی در
 روزی آنحضرت را بر چهارپائی نشسته بودند وقت فراغت یافته بتعجیل تمام دواں آمدم و محض
 بدو غزاله بر زمین نیشتم بحالتیکه انگشتان یکپای من بنعلین خود مانده بودند سبق
 شروع کردم که ناگاه نظر مبارک آنحضرت بیایمی این نیازمند اعتقاد فرمودند فاخلع نعلیک بجلدی
 کفش از پای خود کشیدم بعد از همان یک نفس بسر رفت چون دیگر بار فریدم آن هم در دیده
 شد و سیوم بار هم گم شد اما میدانستم که این شامت از ترک ادب بهمانهراست پس
 مولی صاب غلام صیدر صلب و دیگر عزیزان بخد مت حضرت شفاعت کردند تا باز کفش گم نشد
 و هم در آن ایام که بخد مت آنحضرت حضور داشتم شریف جامی میخواندم فرمودند که مناجات الی الی خلاصنا
 عن الاستغفال بالملاهی و ارناسقایق الاشیاء لهما هی الخ یاد نموده باید خواند و هم تاکید مطالع لمحات
 مصنفه شیخ عراقی قدس الله سره نمودند که صلب السیر از میان صلب نار و والهم قدس سرهم
 تمام با سبق خوانده بود نقل ایضا مندر که آنحضرت غیاث عالم رضی الله تعالی عنه احوال شیخ فخرالدین

عراقی صلب لمحات بیان فرمودند که در ابتدا در جماعت قلندران بر سر صلب
 جلال عاشق نشد و هم رنگ ایشان گشته بهمراه ایشان بهند و ستان افتاد و در شهر
 ملتان بصحبت شیخ بهاء الدین زکریا رسید شیخ چون عراقی را مستعد مقصود دید
 قلندران را چند روز نزد خود بداشت و با انواع طعام خدمت آنها نمود و دل
 عراقی را بجزب باطن بسوی خود کشید و قلندران را رخصت کرده روانه نمود
 و عراقی را در خلوت نشاند چون چله و با کثر رسید روزی شیخ بر در خلوتخانه او
 گداز کرد و شنید که عراقی این بیت مصنفه خود میسراید - بیت - چو خود کردند از خویش را
 فاش - عراقی را چنان بدنام کردند که برده باشند پس در آن شهر شیخ بهاء الدین شیخ فخرالدین را
 و بفرزندی و ملاعت مشهور نموده و جای نشین خود گردانید و فقهای الانس

مخفی مبارک که شیخ فخرالدین عراقی
 خواهرزاده شیخ صلاب الدین
 سپهر وردی است و شیخ بهاء
 الدین را کربا میبرد و ضلیف شیخ
 صلاب الدین است پس
 رعایت کردن شیخ بهاء
 الدین شیخ فخرالدین را
 شاید که از همین سبب
 دختر خود نکاح کرده و داد

پس شیخ بهاء الدین در بازار فرستاد و گفت که بشوید که در بازار چه میگویند درویشان
 در بازار شدند و شنیدند که بهمان بیت مهنه شیخ فخر الدین عراقی را مردمان میسزایند
 بعد از شیخ بهاء الدین باز در خلوت سرائی عراقی آمد و فرمود که ای فرزندان خلوت بیرون آو که کار
 تو تمام شد لعل ایضا من مد ظله که حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه می فرمودند که شیخ
 رکن الحق والدین ابو الفتح المشهور بشاه رکن عالم سپردی ملتانی بنیره حضرت شیخ بهاء الدین از
 قدس سرها یکبار برای زیارت منزار پیرانوار حضرت شیخ فرید الدین شکر بار رضی الله عنه در پاکپن شهر
 تشریف آورد و با خوابه علاء الدین المشهور بموج دریا سجاده نشین و بنیره حضرت کنج شکر قدس
 سرها ملاقات کرد و فیما بین هر دو صاحبان معانقه و مصافحه شد و با هم کلام در میان آوردند
 چون شاه رکن عالم بعد زیارت باز پس روانه شد شیخ موج دریا جامه های خود را شویانید و مصلایم
 پاک گردانید شخصی عرض داشت که در که جامه های حضور و مصلایم نجس نبود از شویانیدن آن مقصود
 چه بود فرمودند که من بر مصلایم حضرت شیخ کنج شکر گرام که آن حضرت تارک دنیا بودند و مرا با شاه رکن
 عالم اتفاق معانقه افتاده است که و با اهل دنیا مجالست دارد از آن سبب جامه های
 خود و مصلایم شویانیدم بعد از همین حکایت کسی بسبح شاه رکن عالم رسانید فرمودند که خوب
 کرده اند و هم حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه می فرمودند که شیخ بهاء الدین زکریا را میبخش و با اینک
 اسپان و وزیرین می بودند لعل ایضا من مد ظله که جناب حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه
 می فرمودند که شاه رکن عالم را با سلطان المشایخ نظام الدین بدلاؤنی قدس سرها مجتبی عظیم
 بود و از ملتان رونق افزائی دهلی می شد و بارها فرمود که از ملتان تا دهلی مرا محبت نظام
 الدین اولیاء می آرد آورده اند که وقتی هر دو بزرگوار جمع در دهلی شده بودند شخصی از حاضرین
 بخدمت هر دو حضرت عرض کرد که آیا چه حکمت الهی بود که حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و آله
 از مکه الله بدمینه منوره هجرت کرد شاه رکن عالم فرمود که در خاطر ما این میگذرد که بعضی کمالات
 باطنی حضرت شاه رسالت علیه الصلوة و التحیة موقوف بر هجرت بودند و مقدر بود

که چون از مکه هجرت کنند و بمدینه تشریف آورند تکمیل آن کمالات بحصول آنجا مد سلطان المشایخ
چون این تقریر بنمید و فرمود که در خاطر بنده خلافت این تقریر خطور میکند که بعضی ناقصان اهل مدینه
بسبب نقصان ظاهری و باطنی خود استطاعت آن ندارند که از مدینه در مکه رسیده حصول
سعادت نمایند خدای جل شانہ از راه کمال فضل و کرم فریش که مدام بحال بندهاں خود مصروف دارد
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را از مکه در مدینه فرستاد تا آن ناقصان بکمال رسند و دولت لازم
بطلب و سوال بایشان رو نماید الغرض از اینجا اینست تقایر غرض هر دو صلب بلسان
مقال طلب فیض از صحبت یکدیگر بود نقل ایضاً منہ مد ظلہ کہ آنحضرت چراغ اللہ رفی اللہ
تعالی عنہ فرمود کہ بزمزار حضرت قواجم حمید الدین الصوفی السوالی الناکوری قدس سرہ بنائی و
گنبد نبوده است مرید آن حضرت بحضرت نمودن گنبد بزمزار مبارک ایشان مستعد
شد از قبر خود بگوش و آواز این بیت رسانند بیت : **بقبة آسمان و فرش زمین** +
رو فیہ صوفی حمید الدین + پس آن مرید از عمارت باز ماند و همچنان گذاشت + نقل ایضاً منہ مد ظلہ کہ
آن حضرت فیاض عالم رضی اللہ تعالی عنہ فرمودند کہ چون حضرت مولانا فخر الدین دهلوی قدس سرہ بعد از
تشریف آوری در پکیلی در دہلی شدند روزی در محفل حضرت ایشان تذکرہ فقیران پنجاب افتاده
بود فرمودند کہ در پنجاب دو فقیر هستند یک بہلہ شاہ قصوری دوم محکم الدین سیرانی اہل ہندو را دیگر
در جوش است و کسی سر پوش دیندار نیست **شخصی** از حاضرین عرض کرد کہ حضور تشریف فرما آن
ملک شدہ بودند طاقت سر پوش نہادند حضرت مولانا بزبان ہندوستانی فرمودند :
کس کی بکری کون گھاس دے یعنی گو سپند کسی را بدون مالک کدام علف دیدہ و ہم آن فیاض عالم
رضی اللہ تعالی عنہ فرمودند کہ یکبار مولانا فخر الدین صلب در مہار شریف تشریف آورده بودند
باحضرت قبلہ عالم مہاروی قدس سرہا مذاکرہ عملیات در میان افتاده بود مولانا صلب تعویذ
نوشته و از آن فتیلہ ساخت و چراغ افروزانید و زیر آن طشتی نهادید بعد از مردن چراغ لعل
در طشت افتاد : **نقل ایضاً منہ مد ظلہ العالی کہ آن فیاض عالم رضی اللہ عنہ** فرمودند کہ روزی قواجم

بینه در دی

خواجہ امیر خسرو دہلوی در بہانہ آباد بمسجد قاضی صاحب قاضی ضیاء الدین سنائی دہلوی بوقت نماز در
آنجا کہ قاضی صاحب مردی متشرع و متورع برد امیر خسرو را ادائی صلوة آن نہایت پسندید
بعد از مراجعت قصہ ادائی نماز قاضی بخدمت حضرت سلطان المشائخ بیان کرد و فرمودند قاضی صاحب
مردی خوب است اما افسوس کہ دست بیعت بکسے نداده امیر خسرو باز روزے با اتفاق ملاقات
قاضی صاحب نمود و ازوے استفسار این معنی کرد قاضی گفت مرا عمرے بوده است کہ باین آرزو
بجستجویم اما لایق بیعت کسے نیافتہ ام روزی لاپارہمیں ارادہ بخدمت حضرت سلطان المشائخ
رفتہ بودم اما آنجا فرارش و غلیچہ بائی دولتمند ازوے فرود نیا بنظم در آمد بدل اندیشیدم کہ این شخص
دنیا دار است بدنیادار بیعت نمیکنم پس باز پس آمدم امیر خسرو لبشید و این سخن بسمع حضرت
سلطان المشائخ رسانید فرمودند ای امیر خسرو اینجا دنیا کجا است اما ہر کس را ندائی تعالیٰ محروم
داشته باشد اورا اینچنین بنماید نقل جناب حضرت میان صاحب مائیکے والد مدظلہ العالی بیان فرمود
کہ سالے آن حضرت چراغ اللہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ معرکہ درویشان خود را بمطالعہ محفوظ اسرار الاولیاء
مہنفہ مولنا بدر الدین السحاق پاکپٹنی قدس سرہ ارشاد فرمودند پس درویشان بمطالعہ آن مشغول
بودند بعدہ چون آنحضرت رضاعرس شریف پاکپٹن بمعہ درویشان خود تشریف آوردند بعد از فراغ عرس
درویشان از حصول فوائد زوائد از اعراض ماضیہ بخدمت حضرت مظهر شدند فرمودند کہ این ہم از برکت
مطالعہ کتاب اسرار الاولیاء است و ایضا مدظلہ اتقیا ضاعلم رضی اللہ تعالیٰ عنہ این نیازمند را
در ابتدای احوال فرمودند کہ از کتاب نفحات الانس احوال ہر کلام شیخ کہ حل تقاضا کند مطالعہ باید
کرد چہ احوال ہر شیخ کہ مطالعہ کردہ آید گویا صحبت آن شیخ بحصول می پیوندد و از شہباز طریقت
جناب مولوی صاحب مولوی کرم الدین ساکن مارٹائی کچھو سمجھو ہم اینچنین منقول است
و گفتہ کہ بعدہ این بیت بسیار بار تکرار فرمودند: بیت: یکزمانی صحبتے با اولیاء
بہتر از صد سال بودن در لقاء: نقل ایضا مدظلہ العالی کہ یکبار بنا بر زیارت آن فیاض عالم
رضی اللہ تعالیٰ عنہ در راہ بودم در موضع طوبیجا شخصے بامن ملاقی شد و او ہر پسرے صاحب جمال

عاشق بود پس حیران و پیر ایشان پس همراه من روان شد و حکایات سوز عشق و نیاز خود و ناز و استغنا
استغنا محبوب چندال بیان نمود که دو سه گروه همراه من میبود از وی پرسیدم که ترا این معامل
از کجا افتاد گفت که یکی از صاحبزادگان کامل حکیم صاحب رنگ نیز مرا وظیفه فرموده بود و بعد از
اشتغال بآن اینچنین ظلم روحی نمود الغرض چون بخدمت حضرت صاحب مشرف شدم
عرض کردم که قبله امروزی عاشقی با در دو سوز دلروز که چنین چنین میگفت دیده ام و تمام قصد آن عاشق
بعضی رسانیدم فرمودند مگر صاحب عشق از وظیفه نمی باشد بلکه از عنایت و فضل الهی است بعد از
این مصرعه چند بار با ذوق بر زبان میبرد میزدند مصرعه: فضل الهی جان و یکمی از وی اوتی وستی: نقل ایضا
مد ظله که یکبار برای زیارت حضور گنج شکر رضی الله تعالی عنه در پاکپتن شریف رفته بودم حاجی صاحب را که در
پاکپتن تقسیم لنگر میکرد بسیار غمگین یافته استفسار احوال وی نمودم از غم پیچ نمیخواست و تمام
شب در آه و آه میبود چون باز از وی باعث آن پرسیدم آه سرد بر آورد و بیان کرد که دیروز صاحبان
از عرب شریف می آئیم و در میان سلطان روم و ملک روم مقابله بوده است و نصاری این ملک
بسلطان روم گفته که اگر مایان را بادشاه مرتبه وزارت چنانکه در هندوستان است عهد کرده دید روم را
مغلوب خواهیم نمود پس سلطان روم نصاری را عهد وزارت نوشته داده است و ایشان بمقابله روم
را مغلوب نموده اند و تصرف وزارت خود چنانکه تازن ایشان است در ملک انداخته که کسی پیچ
کسی را ببرد امداد طلب که باشد هیچ نگویید و در جبهه شریف خنجر کشی شروع نموده و اهل جبهه بمقابله
برخاستند که مردمان چند مجروح و مقتولیم برده اند و بعد از آن استغاثه بجناب سلطان روم بردند
سلطان فرمود که ای مسلمانان صبر کنید که ما ایشان را عهد نوشته داده ایم چون حاجی صاحب این
حکایت تمام نقل کرد گفت چه باید کرد که ملک عرب که قطع اسلام برد آنگاه کفار غلبه یافتند چون
این احوال شنیدم من هم بسیار متفکر شدم پس از پاکپتن بخدمت آنحضرت فیاض عالم حضور فرمودم و شریف
مشرف شدم حضرت صاحب در ظلمت بودند اول بخدمت فیض درجت قبله حاجات کعبه مرادات
واقف اسرار از می محرم لایزلی قدوة عباد زبده زما د حاوی العلوم صوری و معنوی لطف آئین
است

جناب حضرت مولوی صاحب مولوی نور الدین مدظلہ العالی کہ خواہر زادہ جناب حضرت فیاض عالم اند
ما جبراکہ از حاجی صاحب شنیدہ بودم عرض کردم ایشان ہم بیہوش شدند آن گاہ بعد فراغ بخدمت
حضرت آمدہ ہمیں قصہ عرض کردم بعد از قدری تامل فرمودند مولوی صاحب من از استاد خود مولوی صاحب
بہار و پوری شنیدہ ام کہ در حدیث آمدہ کہ صالح سلطان روم و نصاریٰ یکے از علامات قیامت است
پس دیرانہ فرمودند مولوی صاحب ہنوز آن معاملہ دور است بعدہ دوسہ روز نگذشتہ بود کہ یکے
حاجی بخدمت آنحضرت آمد از وی استفسار ایمنی نمودیم حاجی گفت کہ مراد دوسہ ماہ بودہ است
کہ از مکہ معظمہ می آیم آنجا این چنین واقع شدہ است و این محض کذب است و آن مقابلہ کہ در
حدہ شریف بودہ است فیما بین سوداگران از طلبہ دیگر بودہ است پس جمعیت حاصل شد
الحمد علی ذالک نقل ایضاً من مدظلہ کہ روزی آنحضرت فیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ در دیرہ جناب
مولوی غلام فخر الدین صاحب نیرہ حضرت قبلہ عالم مہاروی ضافستہ بودند و مولوی صاحب مولوی
امام الدین ابوبہری بخدمت حاضر بود و مسائل میکرد حضرت صاحب بزربان مبارک را اندند لہذا اگر
کسی مولانا جامی صاحب را ندیدہ باشد مولوی امام الدین صاحب را بیند حاضرین ہر ہم حیران بودند کہ
آیا مولوی امام الدین صاحب را بمولانا جامی صاحب چہ نسبت و مشابہت بودہ باشد کہ در
مشابہت از نابودن محاسن این یزدوینر گواران تعبیر میکرد و کہے خاموش بود اما نیازمند این نکتہ در اد
دل میداشت چون مولوی صاحب امام الدین بجوار رحمت حق پیوست احوال انتقال ایشان از پسر ایشان
مولوی احمد الدین پرسیدم و بے بیان نمود کہ در سجدہ نماز فوت شدہ اند و پیشتر کہ احوال وصال مولانا
جامی صاحب این نیازمند در حاشیہ نفحات الانس از ملا عبد الغفور رحمۃ اللہ نوشتہ دیدہ بود
کہ آن حضرت ہم در سجدہ نماز فوت شدہ بودند آن گاہ معلوم کردم کہ در لفظ مبارک حضرت فیاض
عالم رضی ہمیں معنی برد کہ بظہور پیوست و کاتب معروف نیز روزی بہراہ در میان آستانہ حضرت
قبلہ عالم رضی خانقاہ شیخ تاج الدین المعروف بتاج سرور از زبان درفشان حضرت فیاض عالم
ہمیں لفظ ہمیں طور شنیدہ بود چہ آنروز مولوی امام الدین صاحب ہم ہمراہ بودند (نہدہ شدہ)

بعد از اینها مد ظله که روزی حضرت غیاض عالم رضی الله تعالی عنه فرمودند که بزرگی از غایت زهد و
 ریاضت تا چهل سال خواب نکرد شبی نا امید شده بالین بزرگ سر کرده بخواب رحمت خدای عزوجل را
 در خواب دید چون بیدار شد گفت آنچه من در بیداری میخواستم در خواب یافته ام پس از آن روز هر شب
 بخواب رفته و هر کجا که برفته بهمان طور بخواب شده تا چند ماه خواب کرد چون باز آن دولت
 بخت بیدار بخوابش نیامد دل تنگ شد تا که شبی از غیب ند شنید که ای فلان خوابی که دیدی بودی
 آن شمره بیداری چهل ساله تو بود که این خواب هر روزه موجب بخت بیداری هستی تنگ ریاضا من
 مد ظله که ساله بر عرس پاکبش شریف حضرت غیاض عالم رضی الله تعالی عنه تشریف فرما شده
 بودند و نیازمند دیگر عزیزان هم بخدمت بودند و مولوی صلاب مولوی محمد غوث دهلوی و اله بهمهرا چند مرد مل
 هم تشریف آوردند و اتفاق ملاقات از جانبین افتاد از آنجا که فیما بین هر دو صلاب معرفت سابقه
 بود بگوشت رفتند و مولوی صلاب موصوف از خدمت حضرت استفسار از نکشای لطائف قلبیه
 و حصول توجیه و مراقبه کرد حضرت صلاب اغماض نموده فرمودند که مولوی صلاب از احوال خود بیان فرمائید
 ایشان سخنان چند در دعوی حصول طاعت قلبی و توجیه بزرگان آوردند از آنجا که حضرت صلاب
 از از خود هیچ بیرون نیاورد ایشان حضرت صلاب را بزرگم خود معراده است بر حضرت صلاب توجیه انداختند
 چون پیچ موثر نشد پرسیدند که اثری رسید یا فرمودند نه گفتند رفته رفته فواید شد الحاصل
 بعد از فراغ عرس مولوی صلاب محمد غوث عزم روانگی نمودند حضرت صلاب چند قدم بیرون از شهر
 بهمهرا ایشان رفتند چون از بهر دیگر وداع شدند بهمهرا ایشان جوانی با جمال بود باز پس گردید
 گریه کنان بقدیم گاه حضرت صلاب افتاد و رخصت شد باز چون در پی بهمهرا ایشان فرود رسید
 باز گردید و گریه کنان و نعره زنان بخدمت حضرت آمد و باز رفت و بار سیوم باز بهمهرا ایشان کرد چون
 مسافت زیاده شد مولوی صلاب بهمهرا ایشان فرود ایستاده و پس نگران در انتظار وی بودند
 پس رخصت شد و بر رفت نیازمند از خدمت حضرت باعث و حکمت این امر عمر خدا شد کرد
 فرمودند این جوان مرا پسند آمده بود نیازمند است که مولوی محمد غوث صلاب را

نمائش کمالات و توبه خود معائنۀ فرموده اند و هم جناب حضرت صاحب و حکایت میفرمودند که این
که این فقیر و مولوی محمد غوث صلب در دہلی از یک اسناد میخواندیم و در یک حجره میماندیم و مولوی
صلب موصوف چنان بیکجفت بودند که پشت خود بقبلہ شریعت کرده نمی نشستند و گاہ گاہ بہر روز
فراغت جمع و غیرہ ہر دو بخدمت جناب حضرت شیخ غلام علی شاہ صلب نقشندہی دہلوی بنیاد
میرفتیم و طلب دعای نمودیم مولوی صلب دعا سلامتی ایمان طلب می نمود و این فقیر دعا علم بعمل
درخواست میکرد روزی شاہ صلب موصوف بحال آمدند و مولوی صلب را فرمودند کہ ای درویش تو
دعاء ہر روز میخواہی یکے ایمان را گرفت و بس بہتیں کہ این درویش چه دعا جامع می طلبد و این اشارت
عن کردند بعدہ مولوی محمد غوث صلب بخدمت شاہ صلب بیعت کرد و بعد تحصیل علم ہر دو
بخانہ کتب خود آمدیم و نقل مولانا صلب مانیکہ والہ مدظلہ فرمود کہ در ایام عرس حضرت بابا گنجشکر صلب
رضی اللہ تعالیٰ عنہ کفش پائی میان قائم الدین مرحوم نیکو کار میرید آنحضرت غیاض عالم رفی اللہ تعالیٰ عنہ
گم شد بخدمت حضرت عرس عنرد فرمودند کفش تو داخل لنگر شد قائم الدین خاموش ماند کہ شاہ
دریں رمنز برودہ باشد بعدہ بعد چند روز بہمان کفش خود در پائی خواہ از خادمان قطب الاقطاب
حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی قدس سرہ دریافت و ویرا گفت کہ این کفش من است وی گفت
من دزدی نکردہ ام بلکہ دیدہ دانستہ کفش تو ضبط کردم میان قائم الدین بجل کرد و دانست کہ در
لفظ مبارک آنحضرت رفی ہمیں رمنز بود کہ فرمودہ بودند کہ کفش تو داخل لنگر شد نقل است
کہ در آستانہ مبارک آنحضرت چراغ اللہ از شخصہ مسیحی محمد مراد درس طفلان قرآن خوان میکرد و
طفلاں بسیار از مواضع حوالی توگیرہ شریف میخواندند طفلہ مسیحی اللہ دتا ولد میان موسیٰ قوم رنگارنگ
از موضع ماڑی قبلہ عالم رفی ہمدال درس میبرد حضرت صلب بخوش طبعی آن طفل را اکثر
بنام پیاچا مرسلے کہ پدرش بود میخواندند و آن رمنز کیسہ را معلوم نمیبود آخر الامر چون خود
از دار الفنا بدار البقا حلت فرمودند برادر خود حضرت ایشان اعنی جناب خواجہ نور اللہ
صلب کہ سجادہ نشین و قائم مقام آنحضرت شدند بخانہ بہمان میان موسیٰ کتخدائی

خود نمودند میان موسی را با چاروسه میخواندند انگاه هر کس را آن رمز واضح شد که بهین
سبب بود که حضرت صاحب آنوقت بمکاشفه خود دانسته بود که بعد از من برادر حقیقی و سجاده
نشین من بخانه میان موسی کتخدائی خود خواهد نمود و میان موسی را چاروسه میخواندند ازین
سبب پس میان موسی را بخوش طبعی بایں نام میخواندند ~~بسیار~~ و حال آنکه بچین
صیات آنحضرت ضیال این مقال هرگز کسی را نبوده فهم من فهم نقل ایضا من مد ظله که زنی بیوه
قوم گجری در موضع تو گریان بود روزی بخدمت آنحضرت یک غزلت دوغ و قدری مسکه
آورد و ادا فرمودند که اللہ تعالیٰ ترا شیر و پسران بسیار عطا فرماید زن گفت صاحب این چه
دعا کرده اید من زنی بیوه ام فرمودند مرا خبر نبود که تو بیوه هستی خیر شد آنچه بشد الحاصل آن بیوه
گجری را یک همیشه منگور مسمی پهلوان گجر ساکن موضع بهادرمانیک بود بعد از مدت منگور
پهلوان برود بهمال زن بتعزیت همیشه خود را بخارفت چون چند ایام در آنجا بماند پهلوان مذکور و پسر
بنکاح خود را آورد و از وی چند پسران بر آورد و شیر و دوغ نیز بسیار یافت چنانچه کاتبی و
هم آن گجری را در موضع بهادرمانیک پیش دیده است و دوغ هم از خانه ایشان نوشیده
مولا دروم فرماید بیت : گفته او گفته الله بود بگرچه از سلقوم عبد الله بود نقل بناب مولانا
صاحب مانیکه والہ مد ظله العالی فرموده که قصه مجذوب شدن میان قطب الدین صاحب ساکن
غوث پوره مرید آنحضرت ~~و~~ و حیدر شاه صاحب ساکن جمن شاه مرید میان صاحب چیل و دینی
باینطور است که وقتیکه اینجانب در موضع چچینی بخدمت جناب مولوی صاحب مولوی غلام نبی
رحمۃ اللہ علیہ تعلیم علم میکردم این مرد و صاحبان موصوف و غیره چند طالب العلم بخدمت
حضرت فیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ در تو گیره مشرف علم میخواندند و سید حیدر شاه آواز خوش
داشت و حضرت صاحب از وی سماع غزلیات و غیره میکردند و خوشوقت میشدند طالب العلم
بیکدیگر مشوره کردند که بسبب سماع حیدر شاه سابق مایاں بخوبی میسر نمی شود چه وقت صاحب
اکثر مشغول بآن میباشد شاید که آنرا بحیثیت بیرون از درس گاه نایم تا سبق به فراغت

میر شد و اتفاق میان قطب الدین را بر این امر مهیا ساختند قطب الدین حیدر شاه را
غلام بنی صلب در سگاه مولوی غلام بنی صلب زانند از حد غموده از آنجا بموضع چینه بیاورد
ایشان را دیدم هر دو او اکل عمر بجا می بودند بلند بالا قوی اندام روشن رخساره خوش گلام لباس نازک
مزاج عاشقانه چنانچه لنگی ریشمین بزریر پاشنه باغی پائی خود داشته و چادر از برگذرانیده بدوش
پسانیده از دامن قبایع فرو گذاشته و دستار پیکار بموی مرغول بر سر نهاده و داد زندگان جوانی
صیوانی چنانکه باشد داده بودند چون چند روز شدند روزی میان قطب الدین را بخواب گریه می
نشت و با آواز بلند بهائیه میگریست از آن حالت متحجتم شدیم استاذیم مولانا مولانا
غلام بنی صلب نزدیک وی شده از حالش پرسیدند وی قصه سماع حیدر شاه و استماع
حضرت صلب و حیل و درویشان و فریب خود بتمام بیان نمود و گفت الحال چه میبینم که در
آستانه حضور رسیده ام و آن حضرت چراغ الله بر غضب شده عصای در دست مبارک
گرفته اند و بر پشت من چنان سخت کوفته اند که الحال بهم درد شدید است و میگویند که
حیدر شاه را از نزد من چادر و کرده پس از ضربت عصاء و جلالت آن حضرت مرا بهیبت کمال
و گریه لایق حال شده است استاذیم صلب چون این واقع شنید فرمود بدگری که از خدمت
پنچنین بزرگ منصرف شخصی را که وقت نشان بسماع خوش میگرد جدا نمودی و خود را
رو طه بپلاک انداختی برگرد و عفو تقصیر را باز خدمت حاضر شو پس بهمان زمان هر دو
دانه واپس شدند اما آنچه از شومئ ادب پیر بر نا صید نصیب ایشان از دیر تقدیر تحریر
نموده بود بهمان ظهور ظهور آمد که هر دو مجذوب و بنگ خوش شدند اما بفرق آنکه قطب الدین
اللسان و حیدر شاه طال اللسان شد القصه چون بعد از مدت بسیار این نیازمند
بخت بیدار بجلقه زمره غلامان آن شاه سوار میدان عشق چراغ الله فیاض عالم رضی الله
حاله عن در آمد و بار اول که در آستانه شریف حضور مشرف شدم شبی در حبه بخواب بودم
اندر آن حجره دیگر که متصل آن بود شخصی از من دید و مرا آواز داد که

اگر آن سنگ را معلوم گشته به ز سوزش نرم همچون موم گشته میگرد و میگفت ای مسلمانان
کسی هست که بزن که از سردی بیتاب شده افتاده ام جامه اندازد بر خاستم و جامه که بر فرد
داشتم بروی انداخته باز پس آمدم چون فجر شد درویشی دیدم زرد روئی ز لیده موئی نرم گوی
دیوانه خوی با جامه های پاریده و چرکین تمام اند و بگویی شناختم که همان قطب الدین است
گفتم حال چیست گفت از آن روز که بروی شما آن واقعه دیده بودم باین حال مبتلا
گشتم بمشاهده حال او متعجب شدم و دانستم که این همه از شامت بے ادبی است پس
روز حضرت صاحب رضی الله عنه در موضع غوث پور شریف آوردند و نیازمند هم حاضر بود
میان قطب الدین سخنان موصدانه عجز و نیاز آمیز بخد مت حضرت بیان کرد بختاب این
نیازمند در حق و این لفظ بر زبان مبارک رانند که مولود صاحب به بینید که لعل در بکھورا است
بعده میان حیدر شاه صاحب نیز روز در آستانه حضرت کنج شکر رضی الله عنه بنظم درآمد
که سر برین مستانه دیوانه میگردید و ابیات شطیحات از دیوانهای عاشقان دین دریده بر زبان
می آورد و کف بدین آورده و انموده بهائی هوئی میخراشید و منجید پرسیدم که این شخص کیست
و از کجا است گفتند همین است حیدر شاه ساکن صحن شاه که سبوعائی پراز بنگ مینو شد و سیر
نیشود و میخروش و در آن وقت شنیدم که این بیت با آواز بلند میسر آمد و میرفت به
من و مستی و ذوق پرستی چه کار آید میرا کشف و کرامات و در آن روز فقیر کاتب حروف
بهین روش حیدر شاه را هم دیده است نقل ایضا من فرموده که شیخ شوق مجذوب که از مریدان
آفتاب عالم رضی الله عنه بود و عادت وے آن بود که چون بخدمت آنحضرت رفته سلام
نکرد و نه قدم بوس شدی و نه در مجلس آنحضرت نشست و اکثر بے ادبانه میماند و باین
نیازمند عناد میداشت و چنین و چنین بلکه گاه گاه دشنام هم میداد بکمرب در تو گره شریف
عریض حضرت خواجہ عظمت اللہ ^{حافظ} رضی الله عنه بود و مجلس سماع بر دروازه خانقاه گرم بود و نیازمند
و جمع عزیزیان داخل مجلس بودیم و از بیرون مجلس شیخ منتقو مذکور چنانکه در موضع مانیکارا
عمراد مبارک صاحب مانیکه و الله است

گفت که حضرت صاحب شمار آگاهی سلام نکرده ام و قدم بهوس هم نشسته ام و حضرت صاحب شما فرمود
که مرا سلام کند اما من اورا چه دادم جنگا اورا دیوانه دانسته هیچ نه گفت بعد از مدتی در میان
غلام محمد قوم بیکره که یکی از شاگردان این نیازمند بود در حق نیازمند شناسام دادن گرفت از آنجا که
میان غلام محمد شخصی کم قره به نسبت شیخ متعجب بود و با وی بمقابله خود را برابر نمی دانست در گریه و
در آتش اشامودی غلام حیدر صاحب که مردی از خور رسته بحق پیوسته از مریدان جناب غیاض عالم را
و شاگرد نیازمند است در رسید چون اینچنین فواش بشنید لختی متعجب به حضور فرامی سازد
محمد عظمت الله تعالی گوید آنگاه بغضب درآمد و چو بی مضبوط بدست او افتاد چند چوب بنور
تمام بر پشت شیخ متعجب چنان فرو کوفت که مجروح شد و فرشتش بر میچکید و شور و غوغا بلند شد بهائیان
گریان و نعره زنان دوان در قدم گاه حضرت سزنگون افتاد و پناه می گرفت و میگریست و این شیخ متعجب
مردی جوان بلند بالا قوی اندام بود و میان غلام حیدر صاحب لاغر وجود و نحیف بنهائیت که بجز در
و استخوان هیچ نمیداشت اما بتصرف آنحضرت گویا گاه بر کوه غالب آمده زبون و سزنگون ساخته
بمحراب پائگاه آنقبه فیاض عالم رضی بسجده آورد و ذلیل ساخت چو ازین غوغا مجلس سماع بشکسته
و مردمان در هم و بر هم شده بودند آنگاه باز از زبان توالان از سزنگون این غزل بر می آمد بیت : زهی جمال
کمالیکه یار ما دارد به هزار غمزه و ناز و کرشمه ما دارد به الخ گویا ازین معنی این غزل بلسان اشاره بیان
تصرف کمال آنحضرت می نمودند که متکبران درگاه خود را به گفته زبان موعی کشان بمیان قدمان خود بصدر
عجز و نیاز می آرد چنانچه مولانا روم فرماید بیت : شیخ فعال است به آلت چو حق به با مریداں داد به
گفتن سبق : ویم حاشا شراری فرموده : فرد : بزریر دلچ مر قو مکند ما دارند : در از دست این کوته آستینه
بین : و بنده کاتب محروف هم در آن روز غرض داخل مجلس سماع و حاضر درین معامله بود نقل میان صاحب
مد ظله فرموده که شخصی ملاان مسجد یک قریه بود چونکه آنحضرت غیاض عالم را رضی الله تعالی عنه اتفاق
مقام بموضع که بمسافت یک میل از آن قریه بود اختتام مستوره ملاان بخدمت آنحضرت رضی الله
بعثت کرد و از شهر اجازت طلبید ملاان بغیرت جایلانه و فکرت و اسدانه انکار کرد و رخصت
ن ملتو ۱۲ سل قصه ملاان و زان و خور الشاه

نداد و همانند آورد که مناسب و موافق شریعت نبود که آن مستوره مرید مرد بیگانه شود
زنش هر چند چاره کرد پیش از رفت آخر بیچاره در لیش خدمت گفت و عزت ستاد حضرت صاحب
رحمال خود فرستادند که بایں جام دست زند و بیعت کردی همچنان کرد عاقبت الامر ملائرا از
شومئ غیرت موسوی خود از ملالت حضرت چنان حادثه در پیش آمد که بعد از رسوائی و بیحیائی
تمام بموزن خود خود بخود بخدمت آنفیا من عالم در تو گیره شیرین حاضر شد و آن قصاید چنین بود
که شخصی بیگانه که شاگرد آن ملائرا بود اندرون خانه او آمد رفت داشت که آن ملائرا وی را
منع نمیکرد بزین وی غریفته وزن هم شیفته آن شد چون تهمت شد ملائرا چاره کرد که
شاگرد را براند زنش گفت اگر او را خواهی براند من اینجا نخواهم ماند و همراه وی
خواهم رفتم و هر روز جزو تو بیخ آغاز نهاد چنانکه از آنجا که نخواستند و بجای رفتند چون باز
بیاوردند چاره ملائرا نبود که آنها را از یکدیگر جدا کرد اند از آنجا که امام مسجد بدر خلق او را بدین
منسوب نموده پس او نماز نمیکرد و چنان شهره افتاد شد که محل ضرب المثل عالم گشت و آن
هر دو به یکدیگر گرفتار و بیقرار دعوی صدق عشق مینمودند و ملائرا هم از جهت پیچارگی و مغلوبی
بزین خود که داشت لاچار بر صدق دعوی ایشان گواهی میداد و در آن ایام درویشی از دور آمده
بود ملائرا سرزنش نمود که ای احمق فسق ظاهر را بصورت صدق پنداشته شرع شریف را
پس پشت انداخته تا اگر فی نفس الامر راسته باشد مردان غیر مرد بیگانه بلکه مگس خانه را
پروانه تصوریده بشع جمال زن خود شستن نه پسندید یا دعوی خود را بخدمت کس عالم بزرگ
صاحب بصیرت که مرجع ظائق خاص و عام باشد تصدیق نمادند زن خود را مطلق کن ملائرا
بشنیدن این سرزنش با وی احوال مغلوبی و لاچاری کمال خود اظهار نموده گفت که اگر مرا از تیغ
زبان مردمان خلاص کنی من هم یار تو شده هر کجا که فرایم همراه تو فرایم شد بنا برین آن درویش
و ملائرا لاچار نمواند کرد گرفتار و چند مردمان دیگر به خدمت آنفیا من عالم در تو گیره شیرین
حاضر شدند که در آنوقت کاتب حروف هم بخدمت حضرت میبود چند روز گفتگو فریقین در میان

چون حضرت صلب هیچ بصراحت فرمودند آخر قرار داد آنها از جانبین خود بخود برآل شد که اگر حضرت
صلب این مرد و فرزندی را از اینجا رخصت نموده بهم روانه نمایند گواهی صدق دعوی آنها
خواهد شد والا معلوم خواهد شد که فاسق و کاذب اند و آن حضرت از معامله ایشان
به تنگ آمده بودند چه آن زن و عاشقش میگفت که اگر آن قبله ما را از آستانه خود جدا
از یکدیگر نموده روانه نمایند هم درین جایا این درخت رسن در گردن انداخته خواهیم بگردانید
سبب جناب حضرت در حیرت بودند روزی این نیازمند را فرمودند که مولوی صلب
من ازین مردمان نهایت تنگ آمده ام زیرا که اگر ایشان را بهم روانه نمایم پاس شریعت توت
شود و اگر نه ریخته خاطر خواهند شد و این امر هم مرا پسند نیست عرض داشت کردم اگر ذرات
شریعت آنها را باین نیازمند سپرده روانه نمایند هر چونکه باشد فیصله در ملک خود خواهیم نمود
ذات حضرت چرا بتفکر آمده است ازین سخن نهایت خوش شدند و آنها را فرمودند که
شمار احوال مولوی صلب مانیکه و اله نموده همراه ایشان روانه خواهیم ساخت که در آنجا فیصله
شما خواهند کرد ایشان ازین حرف بسیار خوش شدند چون روز دوم شد بخدمت حضرت آمد
خواستند که ما را همراه مولوی صلب روانه نمایند حضرت صلب اول عاشق آن زن را روانه نمود
و فرمود که برو به راه بنشین چون آن روانه شد از نگاه بطرف این نیازمند دیدند و فرمودند که مولوی
صلب دلم نمیخواهد که ترا با چنین معامله داخل نمایم چون آن زن که مبتلا از حد بود ازین لفظ
حضرت نومید شده اندرون خانقاه حضرت خواب حافظ محمد عظیمات اللہ رضى اللہ تعالی عنہ
رفته با و از بلند بها می گریختن گریستن گرفت و مشغور عظیم بر پا کرد درین اثنایکه مولوی
صلب که مشهورترین علماء و اصفیاء وقت خود بودند بخدمت حضرت آمده ملاقات نموده
بنشستند چون او از گریه شنیدند پرسیدند که در خانقاه مبارک کدام کس باین درد و سوز
دل و زگریه میکند حضرت صلب بغیر نام و نشان آنها بطریق اجمال قصه آن بیان فرمودند
و مدعا ایشان و حال خود را نمودند مولوی صلب معزای حضرت صلب را سرگرم شده گفتند

که این پنج وقت نیست این بیچاره که بادل صد پاره و صد چاک این چنین گریه غمناک
میکند عشق این بیشک صادق خواهد بود و در عرفان شرح سلطانی آمده که اگر محب بغلبه عشق و
پیجوی به پیشانی محبوب خود بوسه زند بزرگوار نمیشد چون آن مولوی صاحب این چنین سخنان
سرجیس گفتن گرفت ایشان شنیده خوش شدند و بزرگوار آنکه اثبات راستی با سمع هر کس رسیده و در آن
ملک نیز پنج کس ما را بدخواهد گفت و از یکدیگر بیز خود کرد و حضرت شدند بعد از روانگی آنها چون
ساعت گذشت باز مولوی صاحب موصوف پرسید که قبل این عاشق و معشوق از کجا بودند حضرت صاحب
نام و نشان آنها بیان فرمود مولوی صاحب گفت که مرا پیشتر حیران گفته بودید که از فلان قریه الله
من این زن را از ابتدا میدانم که مشهور و فاسق و فحور است عاشق صادق که تواند بود و چنین
و چنین گفتن گرفت حضرت صاحب متبسم شده فرمودند اگر شما نام و نشان آنها آن زمان پرسیده
البتة گفته شد مولوی صاحب متبسم شدند که چرا این دقائق نفیس بحق آن مردمان چیست
بنادانی خود در میان آوردیم این نیازمند از تصرف و کرامت کمال آنحضرت همان بماند که مرا
نیاز از کشاکش آنها خلاص نمودند و خود هم از زبان درفشان کلامی در حق ایشان فرمودند و
بخوشندای ایشان رخصت فرموده روان نمودند چنانچه مولانا روم فرماید بیت: شیخ فحال است
بے اکت چون حق با مریداں داد بے گفتن سبق به القصد بعد از چندین مدت ملا
مذکور که شوهر آن زن بود بمردوزن وی بشخصی که بخدمت آنحضرت بنابر طلب
بیعت گفته فرستاده بود منکره مستوره شد نقل ایضا منته مد ظله که وقتیکه مولوی معنوی
میان غلام حیدر را در بونگه حیایت جذبه وارد شد در عین حالت جذبه در حق میاں
گاماں کوڑیا نواز که خلق جهلاء قدر او بسیار میداشتند بار بار لفظ شیطان بر زبان آورد
بعده مردمان از نیازمند احوال میاں گاماں استفسار مینمودند بخدمت آنحضرت رض
مشرف شده عرض کردم که غریب نواز میاں غلام حیدر صاحب در وقت جذبه در باب
میاں گاماں کوڑیا نواز چنین و چنین گفته و خلق از احوال میاں گاماں از نیازمندی پیرند

در جواب آنها چه گفته شود از زبان گوهر افشان فرمودند که مولود صلب تو کسی را هیچ مگر و بکمال
که ترا خدای تعالی آفریده و پسندیده است مشغول باش نقل اینها من مد ظله که شخصی پیر مردی
اولاد حضرت گنجشکر رضی الله عنہ بخدمت حضرت فیاض عالم رضی الله عنہ آمد و بر او زوی پیر سید در شیخ
صلب چند مدت بخدمت حضرت شاه سلیمان ترنوی صلب مانده اید گفت هفت سال
فرمودند گاهی حضرت ایشان را حالت و وجدیم دیده بودید گفت آری روزی من موجب عادت
قدیم خود حضرت ایشان را بوقت شب غمز و وقز یعنی مالش اعضا میگردم و غزال دیوان حافظ میگفتم و حضرت
ایشان تا دیر در وجد بودند و گاهی بر میخاستند و گاهی می نشستند و غزل این بود غزل :-

مستم از باده شبانه بنور ساقی همان رفت خانه بنور میگشتی و بعشوه می گزیدی و توبه کردی ز عشق مانده بنور
چشم مست ز غمزه جادو میزند تیر بر نشان بنور در دریا می عشق میطلبد جان نیاورده در میان بنور
هست مجلس بر آن قرار که بود هست مطرب بر آن ترانه بنور حافظ خسته در میان آمد میکند یار از و کرانه بنور
در این اثناء در وی شے که از مریدان آن حضرت فیاض عالم را بود عرض کرد که قبله این غزل خوب است بتفرج
فرمودند ترانه نوشته دهم گفت عنایت باشد چو ویران نوشته دادند این نیازمند را فرمودند مولود صلبت در
هر غزل یک بیت بمنزل روح آن می باشد و درین غزل آن بیت کدام است نیازمند برین بیت انگشت
نهاد که سه در دریا می عشق میطلبد جان نیاورده در میان بنور و عرض کردم که قبله مرا این بیت معلوم
میشود که روح است پس پسند نمودند و فحش شدند انگاه باز در ویش مذکور عرض نمود که اگر ذات
حضرت التفات بماند نیازمندان میباشد خدا و فرحال سر با آسمان میساییم والا افسرده و پزیرده و پیم
خاک مرده می شویم فرمودند آنوقت هم میباشد که معاذ الله مرا بدو ایشان التفات نباشد و گفت
در این ایام که ذات شریف بر عرش حضرت گنجشکر رضی الله تعالی عنہ بخدمت حضرت صلب سنگر و الهام فتد
و از آنجا تناول می نمودند طعام لنگر که غنچه پخت ماگر سینه میماندیم حضرت صلب را که بتفرج نشسته
بودند تغیر چهره مبارک آمد و فرمودند ای درویش من شمارا اجازت داده بودم که نقد از لنگری
گرفته آرد و غیره خرید طعام پزیده میخورد و باشد و از من همیں قصور شده که ببازار رفته آرد و خرید

تکرم و طعام پزیده در پیش شمانه نهادم ام سبحان الله که بے نفسی آنحضرت چراغ الله رضی الله عنه
بعائت بود که از قصور یک از درویشان و مریدان خود معذورند نه رنجیده بلکه خود را بآن قصور منسوب میکردند
نفل ایضا مندر ظاهر بیان سماع آنحضرت فیاض عالم رضی الله عنه که سال بے بعرض پاکین
شعب رونق افزا شده بودند و برای ملاقات جامع الکملات فخر العاشقین جناب صاحبزاده
مولوی علامه فخر الدین صلب بنیره حضرت قبله عالم مهابادی رضی الله عنه بمقام شان تشریف
فرما شدند و نیازمندیم حاضر بود و جناب صاحب موصوف را در قانون سماع مهابادی
تمام بود و از معناد ایشان آن بود که هرگاه که آنحضرت فیاض عالم رضی الله عنه ملاقات با ایشان مینمودند
ایشان خود بخود بسماع شروع میشدند بعد از ملاقات جناب ایشان آنحضرت را بر
چهار پائی خود نشاندند و باین کافی سید بکله شاه صلب سماع فرمودند کافی :

جهو کھ کیهان جی پیدا ہے ، سچ اکھیاں کجا نہیٹ پیدا ہے ، دل دوہاں کلال تھیں چیدا ہے ، جج جج کے جھبک کہندی ہے ،
مونہ آئی بات نہ رہندی ہے ، جد پیدا ہوئے منچر ہو رہیں ، سولی پکڑ دے منصور ہو رہیں ، اڈ گئے پہاڑ کوہ طور ہو رہیں
اوٹھ شیخی پیش بخاندی ہے ، مہر نہ آئی بات نہ رہندی ہے ، بگ ایسی شرط عمر بدی ہے ، سچ اکھن ترک ادبی ہے ،
ہر شئی وچہ قدرت رہدی ہے ، کتے ظاہر ہو چھپ جاندی ہے ، منہ آئی بات نہ رہندی ہے ، بگ تلکن بازی و ہڑا ہے ،
اوٹھ کھم کھم کرا کیہڑا ہے ، اندر وڑ ڈٹھاٹ میرا ہے ، بابہر کہیں کوڑ بکاندی ہے ، منہ آئی بات نہ رہندی ہے ،
اساں ہڑھیا علم تحقیقی ہے ، اوہ بکھوٹ تحقیقی ہے ، دو یا ایویں ودھڑ و دھکی ہے ، جو آئی سوسر سہندی ہے ،
منہ آئی بات نہ رہندی ہے ، ککڑی نازک سید کھلائیگا ، کدی عاشق بن بن آئیگا ، کدی سہر رسول ملائیگا ،
کدی جان جلاہاں سہندی ہے ، منہ آئی بات نہ رہندی ہے ، تہوڑو ہونڈھے گشت قلندر دا ،
رہ کھوڑے اپنے اندر دا ، سو بہسن ہو سکھ مندر دا ، اوٹھے سار نہ چڑھدی لہندی ہے ، منہ آئی بات نہ رہندی ہے ،
حضرت فیاض عالم را بمجرب سماع این کافی حالت شوق و ذوق روئے داد و سمند اقوال کہ ہمراہ صاحبزاده
صلب بود بانصواب ہم آواز شدہ میرا عیدند و حضرت صلب در حالت جذب و بیخودی و
استغراق تمام تابہر میبودند بعد از فراغت چون بمقام خود آمدند سمند اقوال را طلبیدند و این

کافی از زبان وی از درویشی نویسانند نقل ایضا من مد ظله که یکبار آنحضرت فیاض عالم رضی الله تعالی
عنه در پاکبش شریعت بر عرس آمده بودند و از مقام خود برخاسته برای زیارت خانقاه حضرت گنجشکر
الله عنه برخاستند و نیازمند حاضر بود شخصی از بهرامیان میان فضل شاه بازالنوال ساکن رانل پندی
مقابل روضه حضرت گنجشکر غزل کتاب غازی الیهین خان المتخلص بنظام می سرانید بشنیدند و بهانه
نشدند بحالت سکر و بخودی حظ کمال برداشتند چون بعد از فراغت برخاستند نیازمند را فرمودند که
این غزل را نوشته بسیار نیازمند در جبهه میان فضل شاه بر منت مجلس سماع شده بود و قوالان بهمان غزل
میسرا نیدند میان فضل شاه و اسالت بخودی طاری شده بود من هم نشستم چون فارغ شدند قوالان
را گفتم که برای نوشتن این غزل آمده ام قوالان ایبا کردند که مفت نخوریم نویسانید میان فضل شاه که هنوز از اول
خود بالکلیه فارغ نشده بود بشنید و مردمان خود را بگفت که بیاض خدمت مولوی صلب حاضر کنید این غزل
بمردمان درج است و دیگر هم هر چه از آن خواهند بنویسند الی شان بیاض پیش من نهادند و این غزل از آن
نوشته خدمت حضرت آوردم غزل اینست غزل: دل مرئوس محفل رنج و عناء داریم عسی ان یفجعنا
در منزل عشق زدیم قدم، و الله مبلغنا معناه معنوی گشت چه نسبت حق، فیكون بنا ما كان لنا
از مرتبه احدین ادنا است مثابه ثم ادنا، الله یبشیرنا بشیء شرط عمل، فمن اقرب الحضرات جنات
جان مائل گشت بشیفتگی، و القلب کذلک حد ثنائی کشیم کم اندیشی، او میروم مقام بقا و فنا
دل گنت شنید چه نکته، من، احسنت ضیا قولا، یک نکه بگو و بوسه بده، شبریں دهنایمین دقت
این بنده کجی و حقیقت تو، یارب ظلمنا انفسنا، رمزی گویم شرحی خوانم، در عشق و غایب احمد ثناء
جان فخر جهان نظام تنش، تننا تننا تننا، نقل ایضا من مد ظله که روزی نیازمند در تو گریه و شربت
بجضور خدمت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه مشغول شده بود عبوس شده و حالت قبض بر نیازمند وارد بود
آنزمان مولوی صلب فاضل بالتمکین عاشق و امین شهباز طریقت مولوی کرم الدین صلب حاضر بود که
سماع نهایت در دمنده و تزیین میکرد فرمودند که چیزی بگو و ی این غزل احمد جام سرانید غزل
بردار پوده از رخ در استنار ناکی، بنما جمال معنی نقش و نگار ناکی، شاهیکه است پنهان در پرد
معا

پیرسوی محاشقانش در انتظار تازی، عکس جمال رویش در آئینه است پیدا، چون تو نظرداری در اضرار تازی،
 جبرئیل آفتابیت چون نیست پیک تابی، ظاهر چشم هر کس زیر نور ناز تازی، معنی چو نیست ممکن دیدن بوجوه صورت،
 پس هر چشم احوال گردد غبار تازی، دریا و موج بر دو آمد یکی به معنی، زین معنی دقائق از ساکنان تازی،
 احمد سوز باطن یک شعله داد پیرون، زین آتش نهانی در دل شرار تازی، نیازمند را حالت قبض
 به بسط مبدل شد و آنحضرت بهم در استغراق شدند و مطایبه نهایت برداشتند و بهم روزی جناب
 حضرت رضی الله تعالی عنه در موقع بهار شریف بجهن مجد قاری صلاب زیر درخت شیشم
 از فوالان پاکبختی غزل شمس تبریز شنیدند و در رفتار برده حظه بر می داشتند و غزل این بود غزل

بیجان شده ام صوره تا جان خراباتم، چون جان خراباتم بیجان خراباتم،

من خرقه هستی ما در میکرده و صدمت، صد بار گرو کردم عریان خراباتم، ای صلب زیبار و دستی بزن و برگو،
 دوزان مناجاتی من زان خراباتم، خواهی که مرا بینی ای بستی، افسوس تن، جانم را نتوان دیدن من جان خراباتم،
 با عشق درین پستی کردم طرف و مستی، گفتا چه کسی گفتم سلطان خراباتم، هر جا که بهیچا شستم بیکاسه آن شایم،
 برگشته که میگفتم گروطن خراباتم، گفتند درین میدان آنگند ترا شیطان، خوئی ملکی دارم حستان خراباتم،
 ای خواجهم تبریزی از من چه کنی حاصل، من به سرو سامانم زندان خراباتم، نقل برگزیده صمد،
 میان شیخ محمد صلب زاده الله تعالی ابره و اصسانه ولد جناب حضرت میان صلب مانیکه والد،

موظف العالی پیش فیکر کا تجرد بیان کرد که چون آنحضرت فیاض عالم رضی الله عنه در سفر ثانی بملک،
 مشرق در موضع مانیکه تشریف فرما شدند بوقت روانگی خود اندرون پیرده سرائی مابرائی و داع قدم،
 مبارک انداختند و در میان حویلی استقبال قبله شریف مربع نشین بر زمین شدند مانیکه من،
 و غیر ما بهم در حیرت آمدند و بتعجیل تمام چهارپائی آوردند فرمودند که اینوقت نشستن بر چهارپائی،
 نیست وقت ارجیات ما ست بشنوید که من شمار اعدای می کنم اما باید که اول آرد سرشته شده،
 بیاید که شمار اعدایان لنگر بنمایم همان زمان مانیکه صاف من آرد سرشت و حاضر گرد پس غلله آرد که مقدار،
 نان مبارک باشد به دست مبارک گرفته شد و فرمودند مائی این قدر نان فرمای داد که خلا تعالی شما را هدیه لنگر،

رو بیان دعا فرمودن حضرت صلب و تیرگی در حق میان صلب
 مانیکه والد

و صلب منصب خود کرد و تران متکبران باشند و چاه شما جاری است اگر چه خاک آکنده باشند و شما
را پروا نمی بخشد کسی نماند و جهانی مطیع شما شود و پسر تو یک امیر و دیگر فقیر خواهد شد انگاه فرمودند جلای
مردمان شما را خدا تعالی خیر کند و مال شما را هم خیر شود و چنین و چنین بسیار دعاها فرمودند و هر یک
را از اندرون پرده سرای رخصت نمودند و بیرون آمدند انتهی کلام بعد از این میگوید کاتب حروف که هر یک
که آن حضرت رضی الله تعالی عنه فرموده بودند آن هم امور الحال بظهور آمده اند که چنانکه دستور لنگر
باستانه آن حضور بودیم چنان بکمال حضرت میان صلب بتوکل آید به جریان چاه و غیره جاری است
و هزارها خلق خدا آمده مرید میشوند و هدایت اکثر میابند و آوازه شهرت ایشان بدور تر رفته است
و از خدای تعالی چنان عزت و منصب یافته اند که خلق جهان بسیار مطیع فرمان ایشان بودند و پسر کلال
میان صلب مد ظله میان شیخ که مختصنا بعمر بیست و پنج ساله باشد اهل علم و حلم و هوشتیار بکار باریدن
و دنیا و مذهب و فقیر دوست است اما میلان دل بامارت دارد و دویم مولوی علی محمد صلب که بعمر بیست
دو ساله باشد مطول میخواهد نهایت فصیح و ذکی الطبع که به مدرس او کس نتواند که بروی مسابقت
بگفتگو کند اهل دل و دانش است و او صاف ملکی دارد و سیم پسر میان صلب مد ظله بعد از وصال آن
فیاض عالم را تولد شده اند میان ولی محمد و میان عبدالحی نیاز احمد و میان سلطان احمد طالعیمیم بالاصل الصالح
پس تقریباً ذکر حضرت میان صلب مد ظله السالی بعضی کلمات که آن حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه
در حق ایشان فرموده اند نوشته می آیند چنانچه حاجی امیر خاتون زویر میان حیایت کهرل ساکن حکمران
مرید آن حضرت رضی الله تعالی عنه پیش فقیر کاتب حروف گفته که ولید زمان حضرت ما یثنا صاحب ایلیم کلال آن حضرت
فرموده است که وقتیکه حضرت صلب از ملک مشرق مراجعت فرموده بدلت سرای فرزندش آمدند
هر روز تعزیت میان صلب ما یثنا و الهی فرمودند دوزی گفتیم که فیاض آن مولوی صلب که تعزیت آن
اکثر می فرمائید قوم چه دارد فرمودند که قوم آن پس بلند است روز دوم مدح ایشان کردند باز گفتیم یا حضرت
قوم چه دارند بچنان فرمودند چون سیوم روز بعد از ذکر مولوی صلب باز از قوم ایشان پرسیدم فرمودند
این میان کلمات تعزیت میان صلب ما یثنا و الهی که از زبان مبارک حضرت خیر اغنی الله صوابه را

قوم ایشان بر چهار راپر است و میان محمد بخش که از اولیاد ایشانند فقر کا تبحر و است بیان
کرده که بخدمت آنحضرت مشرف بودم و جگانه در موضع مانی که حضرت میان صاحب ساکن آن موضع اند
هم حاضر بود عرض بخدمت نمود که فیاضا قریه ماسوائی یک کتب خانه میان صاحب تمام با آتش سوخته
و خاکستر شده است بزبان هندی فرمودند که سطرپی سوختلی یعنی آنکه سوختند بهمان سبز شدند
غم مخور که خدا تعالی قریه شما را چنان سرسبز و مکرر گرداند که فوای دید پس اگر چه اشاره لفظ مبارک
آنحضرت بغیض رسائی حضرت میان صاحب بخلق خدا و هدایت بود اما ایشان آن سال چندان
بارش باران و سیلاب دریا شد که زراعت گندم و غیره از بیم سالها مافیه نهایت فراوان
پخته شد که مردمان آن موضع بغایت خورم و فروش گشتند باز جگانه مذکور عرض کرد که قبله مال
مولشی قریه ما را مرض و با شده بود برای علاج آن بخدمت میان صاحب عرض کردیم هیچ بسج قبول
نشدند حضرت صاحب متبسم شده فرمودند که مولوی صاحب بهیچو پروانه اند و بکس پروانه اند و کس را
دست جسم خود داشتن نمیدهند و این کلمه در سه بار تکرار فرمودند که مولوی صاحب را خدا تعالی چه مرد
عالی همت پیدا کرده است و شخصی دیگر گفته که فرمودند که از پر و جهان گذشته اند چه میان صاحب
آن زمان در مرتبه محویت و فناء الفناء بودند بعد فرمودند ای جگانه دل من همیشه بقریه شما بطرف مولوی
صاحب میماند و میخواهم که بهجا بهما بخا باشم و مولوی غلام حیدر صاحب فرموده که روزی بخدمت آنحضرت
فیاض عالم فرستاده بودم و میان صاحب هم حاضر بودند و در وجود من آن زمان جو شرف و شرف غالب
بود حضرت صاحب بمن مخاطب گشته فرمودند که به بین بطرف مولوی صاحب که دریا نوشیده خشک
لب نشسته اند و برادر کلان فقیر کا تبحر و میان محمد سلیم گفته که وقتی بیرون از شهر پاکپتن شریف
حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه هنگام وداع میان صاحب را میفرمودند و من می شنیدم که بر این
غیر مهربانی نموده همیشه بتوبه قلبی یاد فرموده باشند و ایشان روزی کا تبحر و بخدمت آنحضرت
از پاکپتن شریف رخصت شدم فرمودند که بخدمت مولوی صاحب بروی و نیاز و بندگیات من
مزان رسائی در حیرت شدم که این سخن از عالم دیگر است و دیگر آنکه بوقت تشریف آوری

جناب حضرت صلب بملک مشرق چون میان صلب یکایک سه چار ماه بخدمت حضرت همراه بودند و از
موضع جموں و چچل که مسکن این فقیر است رخصت طلبیده بخانه خود روان شدند حضرت مولوی
مولوی محمد امین بزرگویی و مولوی شمسوار دهلوی و دیگر اکثر عزیزان و بنده کاتب و وفایم حاضر بودند
که جناب حضرت صلب را بوقت وداع میان صلب چنان گریه غلبه کرد که قطرات اشک همچو باران
از چشمان مبارک عقد گوهر میگشت و شب بزم و در بر گل رخسار میر خیت و اشکها از غدا در خود بار بار
پهرو دست صاف مینمودند و هر چه از قسم شرینی و روغن و غیره آنجا فتوح شده بود به همراه ایشان میان
صلب عطا نموده تاکید میفرمودند که مولوی صلب را در راه مالش روغن بکنید و شربت بنوشانید تا از
خشکی و گرمی باسانی در خانه رسند و میان صلب آنوقت در عالم تحیر بودند و عزیزان همه متعجب
چون حضرت صلب از آنجا روانه شده بموضع سجور سد طارک انزول اجلال فرمودند بر زبان مبارک
راوندند که امروز مولوی صلب مرا در گریه آورده است و نیز فقیر کاتب حروف از زبان حضرت
میان صلب مد ظله شنیده که جناب حضرت صلب رضا که مرا مدتی بسیار میگرداند و من شرمسار میبودم
یکبار بخدمت عرفه داشت کردم که قبله نیازمند از شنیدن مدح خود از زبان طوم مبارک ذات شریف
نهایت شرمزده است بعد از آمده فرمودند مولوی صلب اگر ترا مدتی نگویم که اگر گویم پس خاموش شدم
الغرض اینچنین کلمات از ذات بابرکات آنحضرت رضی الله تعالی عنه که اکثری از حواشی ایشان
آنقبلی می شنیدند ظاهر اذال بر محبت قلبی و توجردلی و رضائی کمال آنحضرت رضی الله تعالی عنه بر جناب
میان صلب و نشان کمالیت و قبولیت ایشان است مد ظله العالی چنانچه در مکتوبات خود
آنحضرت رضی الله عنه بطون میان صلب نوشته اند که الحمد لله على ذلك النعمة لا اله الا الله تبارک و تعالی
چنین مرد کامل الفقیر ملاقی کرد و بر حسن مدارج او چه بیکباره پیش آن جناب باری خواهم نمود ادا نمیشود
الحمد لله الحمد لله الحمد لله مائة الف الف مرة پس فقیر کاتب حروف این چند کلمات
از زبان مبارک آنحضرت رضی الله عنه در تعریف میان صلب مانیکه و اله برای آن نوشته که چون اکثر متقول
این ملفوظ شریف از زبان صحیح بیان ایشان اند تا خوانندگان دانند که چون از زمان اینچنین

شخص اند بیشک از غائله کذب و شائبه نژاد و نقصان مصئون و مأمورین اند و ایضاً مذکور نمودن
ملفوظات آنحضرت رضی الله تعالی عنده مطلب و مقصود بالقصد بود بتوفیق و الهام عز و جل
فقط بدان ای عزیز اگر چه مکتوبات و شریفات آنحضرت فیما صنع عالم چیراغ الله رضی الله تعالی عنده
بطون یاران خود بسیار اند و بیشتر فقیر کاتب و وف از این میسر نشده بودند بحمد علی و
ساخته است اما از انجمله دو ازده شریفات آنحضرت رضی الله تعالی عنده بحضرت میان صاحب مانیکه الله
فرستاده اند و سه از آنکه بطون مولوی صاحب مولوی قمر الدین صاحب بونگوی و سه بمیدان عبدالرحیم
ساکن نظام دین و دو بمولوی غلام صید صاحب پیر نور و فرموده بودند نوشتن می آیند و این جمله
پست شریفه اند شریف اول از فقیر غلام رسول غفر الله تعالی ذنوب و ذنب المومنین بعد از
سلام علیکم آنکه بمولوی معنوی نور محمد و افصح باد آنکه ای عزیز هر کرا اسپ نفس سر کشی و بد بگامی
کند باید که دانه کلمه طیب و قائده روزه او را دور نکند و بر سن اعتقاد و بیخ شغل در طول
مجد به بند و بحر خیره ذکر و بتیاری فکر پاک و صاف نموده در میدان وحدت یکهانند لیکن بودی مادیان
در دفاع وی نرسد این چنین نوسن هر جا که تبار و مظفر و منصور باز آید بکذا وصیت سیند
از حضرت خواجه فرید الدین مسعود گنجشکر اجدیدی رضی الله تعالی عنده رسیده و آمده دیگر آنکه اگر در خانه
خود خلوتخانه گما به وصقه بدست آید زین سعادت و مطالب و اگر بکمال عسر و تنگی بدست و دل را
کما یبغی فرقت دست ندید آنجا ماندن حرام دانند زیاده و السلام و بعد از فراغت از شغل فقط
بمطالع فقرات پیرانند پس پس و دعا و غما در بخل باشد اللهم ارزقنا ذوقاً شوقاً کاملاً
ذکر گو ذکر تا ترا حبان است از زندگی دل ذکر نیز دان است هر آنکه غافل از وی یکبار است
دلان دم کافر است اما نهان است هر کفر باشد از غافل شدن بر لباس دینوی مائل بدن
شریف دوم فضائل و کمالات مرتبت فصاحت و بلاغت منزلت عارف کامل آگاه دل دوست
خاص با اخلاص مولود صاحب مولوی نور محمد علی الله تعالی عنده سیات و ضاعف الله تعالی اشتواق
بالله جل جلاله ای طالب دست از طلب مدار و بهم را غنی شمار و روحی خود به باقی آرو خود را

کامل


بدو بسیار تار و زی روحی خود بنماید یار و هم یاران را ازین فقیر سلام برسانند و بدست میان بطرح
باغبان اطریف اگر تیار باشد خواهند داد و عبد البجنان را سلام دیگر آنکه تابع مولوی صاحب بشوند فقط
شریف سیوم بجناب فیضیاب بر خود از نور الابصار راحت دیده دل و جان نور چشم بصیرت قلب مولوی
روح و روان عادت کامل آگاه معارف واقف رموز قائل حضرت مولوی صاحب مولوی نذر محمدی
سلمه الله تعالی الیوم الدین از خاک راه در دندان مشتاق نقائی باری عز اسماء آنکه یک جرعه چاش
شریبت شوق هستی مویوم رود از قاف باقی شود به بقا بالله دائم متفرق و متلاشی و مفصل
خج صباب از بحر سر زده غلغل هو الله الحق قلم لنگ و زبان بند سخن بگویم صادر دیگر میشود
نویسم دیگر نوشته شود درین اراده رمزی بود نوشته شد دیگر شد آنچه شد یا جامع الناس لیوم
لا ریب فیہ اجمع علی ضالیتی بعد از نماز عشاء بکلی از بخواند و بیست و یکبار دعا کند
که مسروق حاضر گردد و بخانه خود باز آید و حیائیت و محج مراد را دانند شریف چهارم از فقر غلام
رسول بعد از السلام علیکم مکنو به رسید حقیقت معلوم گشت دیگر آنکه حضرت شاه کلیم الله رضی
الله تعالی عنه نوشته اند ما و شما را کار فرمایم آوردن تنگ و نقد و جنس نیست فراهم آوردن دایما
مطلوب نادلهائی عاشقان صادق از اطراف و اکناف عالم جمع آریم و آنچه در نظر ما جلوه دارد
بندی در کام جان ایشان بریزیم و هزار در هزار کس فرمایم می آریم که یک بر عنائی و زیبائی عالم گیر شود
به هر یک گل منت صادر میباید شد تقسیم اوقات که نوشته بودند بهم بر پنج صواب
دارند آنقدر یقین دانید که نیست نیک در هر کار لازم است که عبادت متعدی است
درهم حرکات باید داشت و آنچه قیمت دارد از اعمال آن عمل است که دائم باشد هر چه باشد گاه
کردن و گاه نکردن از پنج صواب بعید است تلون از آثار بدایت است و پیرنگی از آثار
نهایت است و پیرنگی تمام مقصود این سفر تا ممکن باشد پیرنگ باید بود تنزین مجالس و
تربیت خلفاء از عالم ارشاد است و بخود بودن در هم اوقات از عالم دیگر رزقنا الله وایاکم
بذل المقام علی الدوام و استیپ ماده مراد و حیائیت نیست اسپاده فقیر است و کتاب

کلیه الاسرار بخد مت شریف فرستاده مقابله کرده زود ارسال خواهند داشت شریف پنجم بخد مت
 حضرت فیاضا آگاه دلا واضح باد از خاکراه درد مدان مشتاق لقای بازی عزت اسماء هر کرب که
 باشد از دل دور و بخدا بجز غرق بحر شهود و بقایذات منظور بطمس الرسوم دایمان نصیب بحال
 نشان باد از محبت مدت مدیده نه پیغام و سلام رسیدن از آن دل فقیر در کرب و تعب مانده ای
 موانعش بخیر باد اگر سبب اشتغال باطنی بجمع شغل تدبیری باشد عین صواب و مراد فقیر است
 دیگر آنکه غلام حسن و لعل در و دیگر و شیخ عبداللہ و میان صاحب ابراهیم پیریم را از توبه باطنی مشرف
 خواهند ساخت تمام معرکه آنجا را زیاده سلام برسانند شریف ششم الحمد للہ رب العالمین که بوسی
 لوند از بوستان غیب بمشام این پیر عیب رسید و خبر صحت و تندرستی آن بر فرورداد از انوار
 راحت جان بجان این بے هیچ از سرفروشیات و تازگی بخشید شکرت شکر اعلى هذه النعمه العظمی
 و استفسار حال آن نور چشم از هر فرد پیش ازین مینمود و خلق فرد را باین پرسش موز مینمود
 ناگهان باد صبا وزید و خلق را عز و نشانید دیگر آنکه الغرض من الغشی غشیات از ترقی مراتب
 بودند آنکه از کوائف عارضه بودند اگر از مقدمه بخودی یا از خود بخودی بود الحمد للہ و اگر از عوارض
 بود نیز خوشی حاصل گشت که نتیجه تندرستی حاصل شد خلاصه آنکه استفسار فقیر از ترقی مراتب بود
 نه از مکاشفات چه مکاشفات سراسر نقصان و وبال زیرا که از دو شوق خالی نیستند یا اطلاع
 علی عیوب الخلائق بخشد یا تعلق خواطر مشقت سازند و از توبه از خود احد باز دارند
 لغو ذباله خلاصه فقیر آنست که غشیات سابقه از ذوائق و لا ائید بودند که مقدمه بقا باللہ و
 فناء فنا است که در کمال مطالعہ پیرنگی محض میباشد که دافع قلیقات سابقه باشد
 واضحلال و طمس بستی مرسوم حتی آنکه تا محض پیرنگ ماند تا مرتبه سبحانی ما اعظم شادی حاصل
 شود حاصل شد یا نشد اعلی غرض از استفسار غشی و بیخوشی این بود خدای تعالی نصیب
 حال آن بر فرورداد و این فقیر سازد بمن و کمال کرمه شریفه هفتم همه اوقات خود را مطلق بے
 کیف مصروف باید ساخت و تشکلات مریض از سیاهایی و سپیدی خواه لطیف

خواه کشف که حجاب دار بر دریا ئی پے پلایان نمایان گردد آن همه را مطلق نه بندارند بلکه از مظاهر
همه را بجمع بگذار در دریا ئی بے کیفیت سازند بر تصور که پیش چشم مقرر گردد و تقرر نیاید ساخت
انرا گذر فرض است و ما نغذ الشراب و مار و حیث شریفه هاشم در جواب این دو بیت
که حضرت میان صاحب مد ظله بطریق عریفه بجناب حضرت فیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ
فرستاده بودند بیت کشتی نشستگانیم ای باد شرط بر خیز، باشد که باز بینم آن یار آشنا
ده روز مهر گردون افسانه ایست افسون، نیکی بجائی یاران فرصت شمار یار اے بیکس
شریفه اینست: آگهمنان آما سو آگه نه سنگیا لکل کیا کجوه جور، واک مہاری ماتھ سجدے چھکدا
میری دور، نور دیدہ چشم دل دریدہ روح روح قلب رمیدہ عارف ربانی مالک ملک روحانی
اعنی مولوی نور محمد جانی سلمہ اللہ تعالیٰ و باد صبا ز کوی یار مشک نشان رسید، جان بدن
دمیدہ راحت جان رسید، نور نظر لقائی تو زندگی از سہائی تو، جان و تم خدائی تو جلوه کنان
رسید، کار تو بجائی مرصعا آمدہ است بعد عا، کز سوئی یار دلبری مژدہ رسا رسید،
از غم دل کشیدہ بر خند رخ فلکندہ خی، سوئی نظام خود خوشی فخر جهان رسید، یکدم سوز
ماہید کولون نہیں میری دل و زندگی لگی ماندی، با با بچہ جمال پیارے بخشا ہرگز نیندہ آندی
سیح سولاندی، و کشتی نشستگانیم ای باد شرط بر خیز، باشد کہ باز بینم دیدار آشنا
و جای از فضل خداوند تو نمید مشور کہ شفیع تو بگوین شدہ پاک بنی، و ده روز مهر گردون
افسانہ ایست افسون، نیکی بجائی یاران فرصت شمار یار اے سو کھر بلبل حکایت با صبا
کرد، کہ عشق گل بمادیدی چہا کرد، غلام محبت آن نازنینم، کہ کار خیر بے روی ریا کرد،
خوشش باد انیم صحب کا ہے، کہ در و شب نشینا نرا دو اکرد، من از بیگانگان ہرگز نالم،
کہ بامن ہرچہ کرد آن آشنا کرد، سو آلا آدم فی الکونین ولا ابلیس ولا ملک سلیمان ولا بلقیس
فا لکل عبارة وانت المعنی، یا من ہو للقلب مقناطیس، و بشارت بر بکری
مے فرو شان، کہ حافظ نوبہ از زہد و ریا کرد، و مسم از بادہ شبانہ ہنوز، ساقی مانہفت

خانه هنوز و میکشی و بعثت میگوئی و تربیه کردی از عشق مانده هنوز، چشم مست ز غمزه جادو
میزند تیر بر نشانه هنوز، بهست مجلس بر آن قرار که بود، بهست مطرب که آن ترانه هنوز
حافظ خسته در میان آمده میکند یار از و کرانه هنوز، آگه‌ها با سو آگه ننگیانت گل گویا کجده بهور
واگ مهای ناخه سجده چهلد امیری دور شریفیم بهم سه مرد باید که بر آسان نه شود
مشکل نیست که آسان نشود، سه بجیکه بجز سه راه که کشت پر ریخته سو، ان بهیو بیو زینین
بهیو بیو سو بهیو سو حضور گریه میخوانی از و غائب مشرق و حفظ شریفیم دهم نور محمد دل آگاه
رمز خفی سیر الاله مظهر کامل نسخه جامع، سر عثمائی بهیو یا لامع، از فقیر مشتاق لغای ماری
عز اسم غلام رسول عفی الله تعالی عنده ذلیم از اقسام لوازم بندگیات برسانند و جمیع فقراء
معه که را و اندرون و بیرون دایما فقیر را مشتاق شناسند کمال ملتحمس آنکه الله تعالی و تحلی
ایل گذار او آنصالب را دایما بتجلیات ذاتی خصوصاً به تجلی برقی لمع سرفراز و ممتاز سازد و دارا
تالب گور افزون در افزون باد، شریفیم یازدهم خائده جلیله و صیت نامه از پیران چشت ایل
بهشت رضوان الله علیهم اجمعین سه مرد آن باشد که باشد شش شناس، شش را بشناسد
اندر هر لباس، در هر آن و هر لمع درین مطالع کو شود و بهوش را درو پوشد این را جهاد اکبر خوانند
فرموده صلی الله تعالی علیه وسلم رَجَعْنَا مِنْ جِهَادِ الْأَنْفِخِ إِلَى جِهَادِ الْكِبْرِیْ اِشَارَت بدین شغل
است و فقر نام استقامت نام علی بن ازارا خوانند حتی آنکه غالب چنان که در کوبهها و بازارا
آنرا آرام نباشد و دائماً در آنها بگردد و مطالع صوراً محسوسه و معقول را نماید چنانچه شاعر برین
اشارات کرده سه پیر گزشتوی بیابان حقیقت ناسگ شده در کوبه و بازار نگر دی سه
نظر کن باز در خوبان نظر کن، وزیرستان بین عیان حسن رخ دوست، چو خوبان مظهر روحی نگارند
در ایشان مغربی حیران از ان روست، هر آن جوئی که از دریا روان شد، چو از دریاست آن دریاست
نه جوست، اگر کیر مسالک را تا بعرض و فرش میسر است و از مطالع سابق غافل عابد
بت پرست است نه عارف و اگر به دو درد پس اگر نظر و مطالع او محض به واحد است

و از کثوف غافل است چنانچه در روز روشن زید میورد و در کار صعب مشغول است نظر زید بر
کار خود باشد و غافل باشد ازین که ضیاء شمس را میبینم و در آن میروم اگر چه آن ضیاء زید متصل است
جدا از وی نیست آن عارف است و اگر مائل بکثوف است کاشوف است نه عارف اگر سالک
محض مطالعه واحد دارد بر وجهی که مذکور شد اگر چه کثوف کثوف نباشد بلکه اگر کثوف مشرک کثوف حقیقی
شود و کثوف حقیقی فقر آن باشد که در مطالعه و مذات مطلق ملحوظ باشد و در هر چه نظر کند مطلق غافل
نه غیر اگر این معنی ملحوظ نباشد آنرا کثوف نخواهیم گفت عندنا اگر ازین ترقی خواهد و غنا و بقا خواهد
که حاصل شود در مطالعه اول کوشش و نظر بر عنایت و فیضان الهی دارد بعنائیت و بیمن حسن
عقیدت به پیران چشت ایل بهشت از راه اول دست دهد شریفه دوازدهم لامع
لا منی منه الا اید فیاض عالم و عالمیان دام فیضهم و بر کاتیم الی یرم الیرین بعد از اشتیاق کمال
السلام علیکم و علی من لدیکم واضح باد: صحیح است که مظهریادی و مظهر مفصل باید دانست و باید
گفت یادی حقیقی و مفصل حقیقی مظهر را نباید گفت ظل را یادی ظل و عکس را یادی عکس چه
یار اهر چه کند و نماید بران راضی باید بود در طبیعت فقر قدری نزول بود چون خدای تعالی شانه
عاجله نصیب حال سازد جواب با صواب بنفصیل مقام گفته آید سیم یاران را سلام مالا
کلام مطالعه باد این بود دوازده شریفه که از جناب حضرت فیاض عالم چراغ الله و فیض بطرف میان
صلب مد ظله شرف صدور یافتند و اکنون سه از آن شریفه که بر ترازوی مولی و صلب مولی
فهمه الیرین بوینگدی عنایت فرمودند شریفه سیزدهم از فقیر غلام رسول بعد سلام آنکه سه
کل ما فی الکون و هم ارضیال و عکس و فی مریا او ظلال کیست آدم عکس نور لم یزل
چیزت عالم موج بحر لایزال و عکس را کی باشد از نور انقطاع موج را چون باشد از بحر انقطاع
عین نور و بحر دان این عکس و موج پس دوئی اینجا محال آمد محال گفتگو تا چند جامی لب
محال میباید چه سود از قیل و قال و دیگر همه معرکه فقر را سلام حصو صداد و را و هر یک را
سلام برسانند و هدایت کلال ساکن موضع منشی عرض خواهد داشت قبول خواهند نمود

شریف چهاردهم در ویشی تصحیح خیال است چون حجاب جز خیال غیر نیست رفع خیال غیر خیال
ذکر و فکر ذات باید کرد شب و روز در خیال ذات وحدت کلم باید شد تا عند الله و عند الرسول مقبول
خواهی شد فقر همین است دیگر نام و ناموس شریف پانزدهم وصیت نامه پیران چیست
ایل بهشت و عندان الله تعالی علیهم اجمعین دایم استقامت شریعت بظاہر و باطن
عقیده کامل چنانچه وارد اعتقاد کمینفعکم والتوبه و الاستغفار و الصلوة اولامن قبل کل فعل
الخير و البقاء ان تیسر و الا تشکل بشکل اهل البقاء ثم المراقبة بما هو الامر من الامر شد بحسب المقام
چنانچه فرموده حضرت قبله عالم است رضی الله تعالی عنه الرجوع الى الله هو الحق الکیمیاء و
التخیر فیه هو الاکیر اگر خواهد بود عالم مسخر شود طلب مولی کند من لیا  المولی فله کل
و اگر خواهد که از من بیم چیز فزوت شود بخود بالله منبها که وارد موفات المولی فات کل
اختیار کند اگر در خانه کس است یک حرف پس است اکنون آن سه شریف که بحیان
عبد الرحیم رسیدند شریف شانزدهم میان عبد الرحیم از فقیر غلام رسول بعد از السلام علیکم
آنکه بر کرا اسپ نفس سر کشی و بدنگامی کند باید که دانه کلمه طیب و خائده روزه او را دور
نکند و بر سن اعتقاد و بمیخ مشغل در طویل مسجد به بند و بخرز و ذکر و به تیمار فکر صاف
و پاک نموده در میدان وحدت بجهاند لکن بوی مادیاں در دماغ وی نرسد اینچنین
دوسن هر جا که تبار و مظفر و منصور باز آید شریف هفدهم فقیر عبد الرحیم مشتاق لغائی باری
از فقیر غلام رسول بعد از السلام علیکم آنکه آمدن شما تادرو موضع پاکپن شریف رخصت است
بشرط آنکه وقت برباد نرود و دعا نماید ذکر و فکر بگذرد بلکه در از یاد ذکر از سابق تا هر روز
سالک در ترقی و تزاوید بسیار شد زیاده بجز تاکید در دوام ذکر معکوش شد شریف پانزدهم بر نقش که
بر صفح و صفتی پیدا است و آن صورت آنکس است کان نقش آراست و لا آدم فی الکون
ولا ابلیس و لا ملک لیسان و لا بلقیس و لا کل عبارة و انت المصنی و یا من هو للقلوب مقناطیس
کنز باشد از خدا غافل شدن و بر لها سوزینوی مائل بدن و نه نپاوت دین کی لذت و دنیا کی لذت

فعل ہے لذت دنیا حقیقت کے فروغ کا، اکنون آن دو شریف کی بولی غلام حیدر صاحب نیرول فیض شمول فرما
شریف لودہم فضائل و کمالات پناہ فصاحت و بلاغت دستگاہ زبدہ سالکان برگزیدہ عاشقان
صادقان دوست و ہمیم مخلص عمیم میانصاب میان غلام حیدر حبیب سلمہ اللہ تعالیٰ از خاک راہ
درمندان مشتاق لغائی باری عز اسمہ غلام رسول محفی اللہ تعالیٰ عند ذلک بعد از السلام علیکم و علیکم
لذیک وافحہ رائی باد خدائی تعالیٰ آن مخلص را دامنہ در ذوق و شوق دارا و بمنہ و کمال کریم جمال الدین را
سلام علیکم مطالعہ باد شمارا یا یکہ ہر وہ حافر آئینہ نشوند خاطر جمع باش کہ از پردہ غیب چہ ظہور کند
شریف بیستم صادق العقیدت مشتاق لغائی باری عز اسمہ غلام حیدر سلمہ اللہ تعالیٰ عن الکافات
از خاک کپائی درویشان مشتاق لغائی باری عز اسمہ جل جلالہ فقیر غلام رسول بعد از سلام علیکم و علیکم
لذیک خلاصہ آنکہ گر چہ مشغولی بکار دنیا ظاہراً اما باطناً جان بجانان دہ و اگر نہ از تو بستاد را
ہر ہمہ را سلام ملا کلام بعد شوق برسانند و السلام تغل الفاظ نصیحت کہ از زبان درخشان
حضرت فیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ موافق احوال مولوی غلام حیدر صاحب شریف صدر یافته و
جناب میانصاب مانیکہ والہمد ظلم بعینہ آن الفاظ را بقید قلم آوردہ بدو مکتوب یکے نظم و یکے
نثر ساختہ بطرت آن صاحب فرستادہ بود مکتوب اول الہی خلصنا من کل کرب عظیم بمنہ ابیات
عاشقا پیغام جانان گوش دار ہر رضا جان جانان ہوش دار در شریعت ما رضا محبوب فرزند
رہ رضا ما بہ پیش خویش آرزو شدہ و آفاق ممکن از سوز خود کہین بود در حضرت ماعار عار
در غذا شود مہدم قاطع کفر از شہادت بہتلاست این کارزار ہر کہ تنہا جان دہد مقبول نیست
بلکہ ما را جان و تن آید بہ کار باطناً خواہیم جان عاشقان ظاہراً خواہیم اندر کار و بار
ہر کہ جان و تن بخدمت آورد ہر کہ او بماند پائندار ہر کہ با ادب در ساز تعجیل ممکن
ہے ادب از حضرت ما ہر کنار لغتہ گر شیرین شتابی در فوری ہے تلذذ باشد و پیرنج و عار
گر بہ بابل سوزد و شورش کند لیک ہر کل سے ہند یا ہوشیار طالبہا اصلاً ز بابل کم مشو
تا نہ شامہ کل کند در داغ عار ہے ادب ہر کہ مشہور را دہد و سستہ و مالیت ز ہنار و ز ہنار

بار خدا در ساز سرگزدم مزن، تانگه گرد جلد عالم پر شرار، رنگ بگذارد بر بیزنگی در آغوش زانکه رنگ آمد حجاب
الین وصیت شسته تو گری کرده است، ای پیغمبر علی شیدا و گار، از محمد در بایاران تمام، صد سلام و صد دعا بفتاد بار،
نصائح که حضور انور مد ظله العالی موافق ترقیم رفیع غلام صید ممتاز ساخته بودند بعد در اثنای راه
نظم کرده شد و السلام، مکتوب دوم عزیز از مشتاق لغائی باری عز اسماء مولوی صلیب جیو
بالذات عرفان الی محفوظ و از همه ذلالت محفوظ یاد از شائق و بیع فقیر محمد بعد از ابراز سنت نبی
علیه السلام و اشتیاق مواصلا که لا تعد ولا تحصى است مشهود بصمیم منیر یاد حقیقت
آنکه چون این شائق از انصاف بفرورت اجرائی امر شریعت از مقام بنگم مرفض شده همانروز
در پاکپن رسید ملازمت بمعدن فیض و کرم اخ صغیر حضور محلی دام بر کاتهم یافته و همراه شده شب
شب در موضع جهان گذار شده دوم شب در موضع مخدومان بعد از گذشتن یکپاس روز شریف
قد مبروس ذات شریف مد ظله العالی یاخته شد و آنحضرت را که امانت و ضمانت ایشان بر ذمه
اینجانب بود بذات شریف مد ظله العالی ادا کرده شد الحمد لله علی ذلک بعد ما پراخی حالات
و واقعات ایشان در پیش ذات شریف مد ظله العالی ظایر ساخت بشنیدن بسیار خوش و
فرصتاک شدند و فرمودند اینچنین مجلس را که تو الان و جلیسان همه محفوظ استونند مجلس بط
خوانند اینچنین مجلس در مشایخ بوده و باز فرمودند که غلام صید رغب در و پیش است و الفاظ که صدور
یافته بغلبه حال باشد آن در شرع شریف عفو است و از پیوست نیز اینچنین و ارادات عارض
نشود ضرور و ضرورت در تقویت دماغ و رفع پیوست فواید کوشید و تا وقتیکه رفع و حشمت و تندرستی
کمال حاصل نشود عازم ملاقات اینجانب نشود امید که مقصود او بخوبی خواهد شد تا کید که بتقویت
دماغ کوشد تا از سر اسیمکی امان یابد باز فرمودند که شایان نبود که غلام صید از قرب جوار شما جدا
نشود و میان من و شما شایان نبود که از غلام صید جدا گردد لیکن خیریت و از اقامت المحروم چند کلمات
که نافع آن بود و عزیزان است به ترقیم میگردد و آن اینست سالک آنچه در کشف و رؤیاء
ناید آنچه الحس و تلذذ بخش باشد تعبیر آن از پیر کند و آنچه از صورت قبایح ظاهر کند باوصاف ذمیه
علم تو را رقم الحس و تلذذ بخش باشد تعبیر آن از پیر کند و آنچه از صورت قبایح ظاهر کند باوصاف ذمیه

خود تعجب دهد و استغاثه کند تا ازان خلاص شود همچو نین آنچه در وقت نشاء و جذبه بجلی از افحال و فضائل
ظهور کند باوصاف که متمکن در وجود بود تعجب باید داده هیچ که را در طریقت طعن و تشنیع را در غیر
حق که شیطان را و شومست ظلم که از ایشان در باب بافندگان یتیمان موضوع چند بکا بوقوع آمده
بود تعجب کو چیدن از موضوع مذکور و عزت شدن فرزند دلبند عبدالحق ازان باید انگاشت و
سپرد بتقریر باید کرد این مشتاق در باب شما بسیار فی طلب است در اوقات عزیز بیداری
خواهند داشت که دعاء شکسته دلان قریب الاجابت باشد و دیگر آنکه نمایان نبود سرزنش میان شما
ابراہیم را در مجلس عام لیکن شمارا اختیار نبود پس باید که پیش ایشان معذرت بجد بجا خواهند آورد
زیاده والسلام نقل بدانکه اکنون چند منقول و ملفوظ آنحضرت غیاض عالم چراغ اللہ رضی اللہ تعالی
که جناب مولوی قمر الدین صاحب بزرگوار بچند اوراق قلم بند کرده بطرف فقیر کاتب حروف فرستاده
بودند نقل کرده شود و در ابتدا و بر نقل یا اسم ایشان یا لفظ ایضاً منہ نوشتہ شود چنانچه
فرمودند که مولوی غلام حیدر صاحب ساکن جند و وال برای قصد بیعت آنفیا فی عالم رضی اللہ تعالی
آمده برد و آنحضرت تشریف فرما در پاکپتن بر عرس بهشتی شریف شده بودند و در تحت سایه
دروازه بهشتی دراز شده بودند مولوی صاحب موصوف را بدیدن آن حضرت گریه سخت و لاف حال
شد پس حضرت متبسم شده باین جانفشان نقل فرمودند که علی حیدر صاحب سداهل علیہ الرحمۃ
والعفران را وقتیکہ مشغور عشق حق نازل شدہ این بیت ہندی تصنیف فرمودند بیت
ہے ہرے ہرے کراہو ناہیں اور اور نار انجھن تون بجاوندی اے ، دور دور سیان میتھون دور ہرے ہرے
یار لغن غیرت آنوندی اے ، چھنے چہر ریاحے کٹ کھلا ہو تیسیر گھمن گھیری کہاوندی اے ، نالے کی یاد
وچہ ناہو تیسیر کیہ باند پوپہ ناوندی اے ، ہیر اپد نام و نجا کے حیدر انجھن نام سداوندی اے ، پس شب
شد باز میان غلام حیدر را بر بیت مذکور گریہ نازل شد چنانچہ صبح دید پس سیوم شب ہر خانقاہ حیدر
شاہ میاں صاحب موصوف را بیعت فرمودند الحمد علی ذلک و پیش فقیر کاتب حروف مولوی غلام حیدر صاحب
قصہ بیعت خود اینچنین بیان کردہ کہ من در اوائل حال تارک و منکر سماع بودم و میل دل من بسلسلہ

قادر به میبود و خود بخود از کتب دیده ذکر میکردم روزی این حدیث بنظم آمد من لیست که شیخ فاضل
الشیخان^۴ از آنجا که مرا با صاحب مایک والہ اتحاد دوستی و شاکردی از قدیم بردگاه گاہ به خدمت
ایشان می آمدم و ایشان بدست حق پرست حضرت چراغ اللہ فیاض عالم روضہ بیعت کرده بودند عرض کردم
که وظیفہ تلقین فرمائید میان صاحب شغل نفی اثبات مرا تعلیم فرمودند و میگردم پس روزی به خدمت ایشان
آمده بودم که درویشان ہمین بیت علیحده صاحب سہ پیہ پیہ کر آہونابیں الی آفرہ کماع بحضور ایشان
میکردند مرا جذبہ شروع شد از آنجا برخاستہ اندرون مسجد شدم کہ کسی حال من معلوم نکند چون درویشان
خاموش شدند در مقام شب ہمان حالت بماند حال آنکہ گویا ہمان بیت از زبان کسی مسموع میشود
بوقت فجر خدمت شدہ بخانہ آمدم و ضرب اسم اللہ بے اختیار از اندرون من بچہر ہرے آمد چون دوم
ماہ بگذشت بر عرس بہشتی حضرت گنجشکر چشتی قدس سرہ ہمراہ حضرت صاحب مدظلہ در
پاکستان شدم اما در دل من این خیال متماکن بود کہ اگر بمحضر زیارت حضرت فیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ
مراجذبہ و حالت پیمودی شود بیعت خواہم کرد والا نخواہم کرد چون در آستانہ شریف حضرت بابا
صاحب وارد شدم یکپاس روز گذشتہ بود حضرت صاحب در مجلس سماع بودند و شوق زیارت آنحضرت
مرا بیقرار ساخت از آنجا کہ از مجلس سماع متنفر بودم گاہی در مسجد و گاہی نزد مجلس می آمدم چون
مجلس سماع تمام شد حضرت صاحب بدروازہ بہشتی تحت سایہ نیمہ نشستہ بودند و مولو یصاحب بونگی
و میان صاحب مایک والہ و دیگر عزیزان بخدمت نشستہ بودند آنزمان رفتم و دولت زیارت و ملاقات
حاصل کردہ بنشستم بمولو یصاحب بونگی مخاطب شدہ پرسیدند کہ این کلام کس است از آنجا کہ این
ہر دو صاحبان نام این بندہ پیشتر بخدمت حضرت برده بودند عرض کردند قبلہ علیحده ہمین است
فرمودند ہاں ہمین غلام حیدر است پس بر من جذبہ و حالت وارد شد و بہوش شدم تا آنکہ حضرت
صاحب از آنجا برخاستہ بمقام فرد شریف فرما شدہ بودند و من ہمان جایی بجز نشستہ چون بہوش
آمدم وقت پیشین بود و خود را تنہا در گری آفتاب نشستہ یافتہ برخاستم و بخدمت حضرت
رفتم شب آنجا ماند و دوم شب بعد از نماز شام نزدیک خانقاہ سید چراغشاہ صاحب

برای بیعت حاضر شدم فرمودند دست پیش کن عرض کردم قبله برای پرسیدن اسم الله آمده ام و دیگر هیچ
حاجت نیست اگر نصیب من نزدیک ذات شریف است دست من بگیرند و الا بر سر فرمایند
دست پیش کن باز همین عرض کردم باز همچنان فرمودند پس دست دادم و بیعت کردم نقل ایضا
جناب مولود صلب به نگوی بیان فرموده که از خدمت آنحضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه مثل تجرید
بیعت پرسیدم فرمودند سنت پیرماست چه اینجانب را حضرت جد بزرگوار صلب رضی الله عنه
یکبار در تو گیره بیعت فرمودند و ثانی بار در آستانه شریف حضرت قبله عالم خواجہ نور محمد مہاروی رضی
الله تعالی عنه متصل منار شریف حضرت کعبہ قبلہ جناب شیخ محمد فاضل ابوالاحمد یار نیکو کاره رضی الله عنه
بیعت نموده اند پس این خادم الفقراء سه بار بآنحضرت بیعت نموده و مولوی غلام حیدر صلب و
صلب مولوی جمال الدین صلب ساکن ماڑی حضرت قبله عالم مہاروی رضی الله تعالی عنه پیش فقیر
کاتب حروف گفته که حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه مارا مکان بیعت شدن خود ثانی بار بیرون
روضہ منورہ حضرت قبله عالم مہاروی رضی الله تعالی عنه بطرف مغرب متصل خم محراب کہ از بیرون روضہ
نمایان است بطرف شمال وی بنمودہ است و فرمودہ کہ حضرت جد بزرگوار مرا اینجا بیعت کردہ
بود نقل ایضا منکہ و قتیکہ آنحضرت رضی الله تعالی عنه بنا بر ادویہ کنانیدن مرض شدید از حکیم میان
غلام فرید مرحوم در موضع کلیہ شریف فرما شدہ بودند از وی بیچ نفع شدہ ہر چند کہ وی علاج ادویہ نمود
مخالفت افتادی پس فرمودند کہ معرکہ بسوی حکیم مطلق رجوع نمایم و درود شریف یک لکھ و بیست
ہجیز از باز بخوانیم پس خواندیم حق تعالی آنحضرت فیاض عالم را رضی الله تعالی عنه صحت تمام
شفای کاملہ عطا فرمود نقل ایضا منکہ کہ شبہ در بنگلہ آنحضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه مجلس
بود این خادم الفقراء و مولانا صلب مانیکہ والہ و میان عبدالرحیم نظام دینی و غیرہ معرکہ نشسته بود و
آنحضرت را خلی اطلاق بود این خاکبوس را فرمودند کہ نقلی از بزرگان بیان نمایم در مناقب بزرگان
از حضرت بابا صلب رضی الله تعالی عنه و غیرہ شروع شدم پس بعد اختتام کلام بے تعلق بکے
تکلم فرمودند کہ از خاموشان پیر حذر مایید بود متفکر ماندیم و بر کس ۱۱۴ لفظ مبارک بر خود گردان

ساخته شمسار میبود چون روز شد یک شخص مظهر شد که میان پیر اینجای شسته اید رضعت گرفته
بروید که فردا روز از حضرت صاحب از روانگی شما پرسیده بودم در جواب من فرمودند من چه کنم که ایشان
آمده بنشینند چگونه گویم که بروید حیوان مانندم و در خود تفکر کردیم که اینچنین لفظ حضرت صاحب رضی
الله تعالی عنه گاهی نگفته بود عاقبت الامر از حضرت عرض کرده پرسیدم که حضرت تا فلان درویش چنین چنین
لفظ میگوید فرمودند لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم که من نگفته ام پس فرمودند که من در شب شما را آگاه
نکرده بودم که از خاموشان پیر و زار باید بود خاطر محمد اریکه شما چشم جان منید نقل ایضا من که روزی
در ایام عرس بهشتی در پاکبلی شریف در محمد کلان آنحضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه نشسته بودند
این خادم الفقراء مولانا صاحب مانیکه و اله محضر بودند و درویشی از سمرایان مولانا صاحب آمد فرمودند
این درویش شما نام چه دارد عرض کردند که نامش تارا است فرمودند که این نام بمعنی است نامش
بدل باید کرد مولانا صاحب عرض نمود که قبله خود مبدل فرمائید این خادم الفقراء در دل گذرانید که اگر بمن فرمائید
مبدل کنم بمجد این خیال فرمودند که شما نامش بدل نمائید پس نامش محمد یار داشتم فرمودند که این به نامها
است نقل ایضا من که روزی این بنده بخدمت آنحضرت رضی الله تعالی عنه مشرف شده بود در
وقت عصر قریب غروب آفتاب بخلیفه محمد اسماعیل فرمودند که دال برای ناخورش تیار است
یاره عرض نمود که در لنگردال هیچ نیست فرمودند که از که بقال دال خریده بیاور باز عرض کرد که نزد بقال هم
نیست پس در دل گذرانیدم اگر آنقبله فرمائید سبزه استحصا کرده آورم بمجد این خیال فرمودند که برو سبزه
بیارد و آن رفتیم و از هر نوع که سبزه بدست رسید دامن پر کرده آوردم و بخت سافتم و بهم کس ناخورش
سافت و خودم چشیدند چه پس لذیذ بود پس هر چه انعامیه که باین نیاز مندر رسیدن بود در همان شب
رسیده الحمد لله علی ذالک و پیش فقیر کاتب محروم حضرت حیات صاحب مانیکه و اله فرمود که آنروز برای موجود
نمودن سبزه این نیاز مندم هم همراه مولوی صاحب به تگویی بود نقل ایضا من که چون آنحضرت فیاض عالم رضی
الله تعالی عنه اول بار در مقام این نیاز مندم شریف و زنا گشتند فرزندم صغیر سن حاضر بود پرسیدند که نام چه
دارد عرض کردم عاشق نام دارد فرمودند چرا چگونه نباشد که صورتش دال بر عاشقیست است

پس و پیرا فرمودند که برواد خانه خود و غنیمت را از این نوع نیازی بر تو بریزم و وی برفت و در غایت
ثانی بیار و پس حضرت فرمود که بر تو بریزم کودک بگیرد در آمد پس فرمودند بهین و تیرد خوب است چرا که
ناگردد کودک حلوا و نوش و بحر بخشایش کجا آید بخوشش پس بدین مضمون نصائح فرمودند که در جناب
حق سبحانه و تعالی تفرغ و زاری پسند است و عبادت حق بخضوع و خشوع باید کرد و خود را هر وقت
و کجتر باید شمرد و از هر کس خود را بدتر باید دانست و در جناب باری تعالی خود را هیچ نباید شمرد و اگر کسی
شخص بنظر آید در حل باید دانست که از من افضل است چه ویرا عبادت بسیار باشد و اگر کودک بنظر
آید و ویرا از خود بهتر باید دانست چه ویرا گنا مان کم اند و در هر وقت و هر لحظه در جستجو و طلب حق عمر را
گذرانند و در اتقا کوشش باید کرد و معنی اتقاء اینکه پیریز باید کرد از نامشروع و گوشش را هر وقت در
سماع قرآن مجید و کلمات طیب و صلوات باید گذاشت و چشم را در زیارت کعبه و مسجد و مقبره و زیارت
علماء و صلحاء و اولادین و در دیدن قرآن مجید و کتب فقه و غیره از نیگونه صرف باید کرد و لسان را بخواندن قرآن
مجید و مسائل فقه و حدیث و تفسیر و کتب مشائخ و تسبیح و تهلیل و راست گوئی مبذول باید داشت
و از غیبت پیریز باید کرد و دین را از خوردن حرام و شبه دور باید داشت و دست را در قضای حرام
ضعفاء و غیره باید داشت و پائی را در رفتار بمجدوح و خواندن طاعلم و خدمت والدین و استادان
و مورثین و وظیفه باید کرد و قوه ماکول در عبادت صرف باید کرد و هر وقت توبه جدد و استغفار باید کرد
و ادعای خدا و رسول نباید کرد در دل گذرانیدم که خدا و رسول شدن فی نفع متصور نمیشود این نصیحت چگونگی
بر جا باشد الغر فرمودند که علو ظهور طلبیدن سالک ادعای خدا شدن است چه ظهور و علو صفت
حق است و رجوع مردم طلبیدن سالک ادعای رسالت است چه رجوع خلق طلبیدن صفت رسول
است و اولاً سالک که پادرسلوک نهی کمال عاجز و مفتقر در جناب پیر مرشد خود میباید و بعد قطع
وصول حق اگر بهمان طور مفتقر و عاجز دران جناب بوده باشد درجه اش ترقی پذیرد و اگر اینچنین
نبود مرتبه اش ترقی نگیرد چنانچه بعضی متعلقان این جانب دران عجز نمانده اند ثقل ایضا گفته
که روزی این خاکبوس باز مرده درویشان در خدمت آلفیاض عالم رضی الله تعالی عنه درآمد بعد

قد مہر سی دشواری راہ وغیرہ عرض نمود فرمودند دوبارہ امریے جے مرنگیے پیا کے دربار کدی تان
پیا پو چھپیں کون مویا دربار بعد فرمودند درین راہ بسختی و مصیبت کشیدن بدرجہ فضیلت
رسیدہ شود نقل ایضاً منہ کہ روزی ایس خاکبوس و حامد اللہ در توگیر شریف بخدمت آن فیاض عالم
رضی اللہ تعالیٰ عنہ مشرف شدیم و حامد اللہ این جانب را گفت کہ بنا بر رخصت ہوا از لواختن بر ربط
بان قبلہ عرض نمایند ابا و زیدیم بعدہ خود بخود عرض کرد فرمودند کہ لباس محمدی از بر خود برکش و در شیطنت
در آن پس بر ربط توازد و سرود کن نقل ایضاً منہ کہ سالہ بر عمر س شریف بہشتی آن حضرت فیاض عالم رضی
اللہ تعالیٰ عنہ در پاکبطن شریف فرما شدہ بودند و ایس خاکبوس و مجمع غفر کرد اگر دآن حضرت رضی اللہ
تعالیٰ عنہ جمع نمود بود در ویشے عرض کرد کہ در ایام عمرش از جہتہ فراموشی مردم و ظیفہ نمیتواند شد حکایت
فرمودند کہ در زمان مولانا جامی علیہ الرحمۃ جناب مولوی عبدالغفور رحمۃ اللہ علیہ کہ شاگرد و مرید ایشان
است در آمد و شکایت از صحبت خلق بخدمت پیر خود عرض نمود و در آنوقت مولانا جامی صاحب
بہ تالیف کتاب نفحات الانس مشغول بودند فرمودند کہ خلق خدا تعالیٰ را از عالم بیرون نمیتوان
کرد تحصیل نسبت بہ صحبت بر وجہی پیدا باید کرد کہ صحبت خلق در اینکس تصرف نکند بلکہ بچ مشغول
مزام دی نگردد بعد ازان فرمودند کہ صفحہ یا ورقے کہ نوشتہ میشود در نسبت بچ منتوری نمیشود
و قلم بطریق عادت جاری میشود نقل ایضاً منہ کہ روزی ایس خاکبوس و آن حضرت فیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ
عنہ طواف روئے منورہ حضرت بابا صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ بینودیم و بطرف مغرب بیایین
دیوار روئے منورہ مولوی محمد غوث صاحب ڈھونے والہ عمار قبہ شستہ بودند سیوم بار یا چہارم بار گردش
طواف کردہ باشند کہ جناب حضرت صاحب پس پشت ایشان قدری ایستادند تاکہ ایشان قدری
تحرک نمود پس روان شدند و بایں خاکبوس فرمودند کہ تحرک بابتدایا باشد در انتہا تحرک نیست
نقل ایضاً منہ کہ روزی آنحضرت فیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ در خانہ حامد اللہ درینکہ دلاور خان
نشستہ بودند کہ این نیازمند امن پیر از ثمرہ کنار خشک بخدمت آورد و بدست خود تقسیم فرمودند
و ہر یک را یک یک مشت دادند و حامد اللہ را یک مشت دادند و فرمودند کہ این حصہ تست و ثانی

مشت هم بدو دادند و فرمودند که این صفت منکوره تست و ثالث مشت هم بدو دادند و فرمودند این صفت
وزند تست و حال آنکه هنوز پیدا نشده بود بلکه منکوره اش حامله هم نبود بل مریض قریب الموت بود
پس حق تعالی او را فرزند زینب عطا فرمود بعد در مسواک کردن شروع شدند و شخصی آمده سوال از سماع
نمود فرمودند که برای اهل آن نعمت عظمی است چنانچه در دوره صحابه و تبع تابعین جاری شده آمده
پس صوفی و غیر صوفی شروع در سماع شدند پس علماء متاخرین بنظر انصاف بنده نمودند که درین نفع فریقین را
بوده باشد چه اگر سماع هر جاشدی صوفی یا رسوا شدی و یا زیان شدی بحسب اختلاف و عوام را که ناچار
سماعند از شر عذاب استخلاص رونمایند نقل ایضا جناب مولی صلب بونگوی بیان فرموده که وقتی که اول
بار آنحضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه بنا بر ادویه کنانیدن در موضوع کلیه رفته بودند در بونگه دلاور
خان المعروف بونگه حیایت شریف فرما شدند پس بعد نماز فجر بیرون مسجد شریف مجلس آراستند
این خاکبوس و مولنا صلب مانیکه والو دیگر عزیزان حاضر بودند که در پیش مولنا صلب مسحی میمان
سلطان در آمده ایستاد فرمودند چراست شده ایستادی این خاکبوس گفت برای دفتر گاه
یم قمران منسوبه خود که در بندش صالحان نامند گشته است چه آنها شغالانرا هم عزیزان
سلطان مذکور عرض نمود آری اینچنین است اما بنده را عزیز نیستند فرمودند آری چنین باید که بنده را بونگ
عزیز باشد و بنده آن باشد که در هر وقت و بر آن مال و جان خود در راه حق صرف کند و در فرمانبرداری
او سبحانه و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم عمر گذارد و کسی وقت معطل از بندگی نماند و در بندگی
کردن اینکس حق تعالی را هیچ حاجتی نه بل نفس او را فائده نباشد و فائده اش درینجهان آنکه سرکشی
و جهالت بر طوت گردد و در آن جهان لقائی حق و غیره انعام در یابد و هم چنین حق تعالی از کار بنده معطل
نیست هر وقت در تردد مال و صحت ابدان و نفع و غیره متردد است پس عرض کردم که یا حضرت
مولوی عبد الله صلب در انواع فرموده سوناب دهندها پکنان نارب و هم خیال جواب
فرمودند که معنی بیت این نیست که حق تعالی معطل و بیکار است چنانچه از ظاهرش
مفهوم میشود بلکه معنی اش اینست که حق تعالی را کار بار چون مخلوق با تکلیف و احتیاج نیست

پس حق تعالی در کار باز مخلوق همیشه شاغل و تعطیل اسماء و صفاتش جایز نیست چنانچه
خالق در کار تخلیق و رازق در رزق رسانیدن و بصیر در بصارت و سمیع در سماعت و علی هذا القیاس
پس تعطیل اسماء و صفات الهی دانستن کفر است درین اثنا مولوی ابراهیم صاحب ساکن کدوواله
حاضر بود عرض کرد که اگر کسی شخص در خواب بر کشتی سوار شده خود را بیند چه تعبیر است فرمودند
که کسی شخص خود را کشتی سوار شده بیند یا بر اسب یا بر شتر سوار شده بیند یا بر عمارات بلند
یا بر مرتبه بلند در بیداری شکر حق تعالی بجا آورد چه از وی اعمال حسنه بدرجه ظهور رسند و اگر کسی
در خواب بیند که ویرانگار گزیده است یا کثردم یا سنگ یا ویرانگش سوخته یا در دزدان اسماءش
در دیده یا آفت دیگر بوی رسیده در بیداری توبه و استغفار کند که بروی افعال ذمیه غالب آمده اند
قائده هر شے سیننه از هر نوع که در خواب بیند شکل اعمال حمیده او است و هر شے قبیح که در خواب بیند
شکل افعال ذمیه او است درین اثنا قاضی الهی بخش ساکن بونگه گور سوال کرد که من در خواب خود را
بسا بزرگ یعنی فریه شده و دیده ام چنانچه یک انگشت خود را همچون کاجن چاه شده دیده ام در
حجاب فرمودند این خواب چون بے تمیزه است و تمیزه آنکه در وصفش شاعری گفته است
باها مفتوحه للداخلین یاها مفتوحه للفاعلین اتم المجلس المذكور نقل ایضا جناب مولوی
صاحب بونگه فرمود که وقتیکه آنحضرت فیاض عالم رفی الله تعالی عنه در بونگه دلاور خان
نزول اجلال فرموده شخصی آمده گفت که یا حضرت دیروز در موضع بجائی بجهومیان تشریف فرموده
بودید فرمودند آری بعد از آن شخص گفت که تصویرات ستودان هم دیده بودید و فرمودند من دیگری
در مجلس گفت که آن ستودان هندوان و بت پرستان است و در وی تصاویر کفار و جنیات
و عاشقان مجازی و غیره از طیور و وحوش نقاشی شده اند فرمودند که آن شخصان بت پرست
ظاهری اند و غیره عوام الناس بت پرست باطنی از بت پرستی که فارغ نیست
زیر آنکه ما شغلك عن ذکر الله فهو ضحك كسے را فرزند بت است و كسے را زن و كسے را
امری دیگر الا خواص که حق تعالی آنها را ازین و سوسه امان داده است پس فرمودند مومنه

که عبادت از جهت علو درجی یا طبع بهشت یافتن عذاب آخرت کند خالصا لله نیست و سبب حصول
عبادت محض از برای طلب رضای حق تعالی و فرمان او کند خالص و مقبول و سبب حصول
رضای و قرب او باشد جل جلاله انتهی ثقل و قتی که نیازمند کاتب و تبحر و خدمت حضرت میان
صلب مانیک و الم مد ظله همراهِ شده بنیارات مزارات حضرات چشت اهل بهشت رضوان
الله تعالی علیهم اجمعین بدین مشرف شدیم چون از آنجا واپس آمدیم میان گامان کوڑیا نواله بمعمر
قوالان و همراهِ میان خود که بعضی قلاش و او باش و بعضی دیوانه و بش نا تراش بودند در قریم جمل
و چهل که مسکن این فقیر است آمدند و در کوچه‌ها سرودکنان در خانه شخصی که همسایه فقیر بود فرود
آمدند و مجلس سماع نمودند چنانچه حالیان شکره نشان مردمان جهلاء و اُمردان پرفتنه با و نسلوان
بے حیا افغان پیهموده برداشتند و حق کشان دران بر چار پائی نداشتست علم بیزه درائی افراشتند
چون دوسه شب از روز حال برین سنوال بود و معتبران ایشانرا خوانده ازین حرکات بے مناسبات منع
کردم ایشان بیهانه از دروغ برآستی خود در میان آوردند که مولوی صلب بونگیواله بنا بر جواز مجلس
مایان مارا نوشته داده است گفتم بیارید تا دیده شود گفتند الحال موجود نیست پس
ایشانرا سرزنش کردم و چند کلمات نصیحت در احکام شرع شریف از شرائط مجلس
و غیره در بیان آوردم بعد بنا برین خدمت حضرت مولوی صلب بونگوی مکتوب متحمل بر
مدعا ایشان فرستادم مولوی صلب خطا باین فقیر باین عبارت ارسال فرمودند عِبَارَتُهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ
عَلَى نِعْمَائِهِ وَ نَصَلِي عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَرْتَهُ زَيْدَةُ الْعَاشِقِينَ إِمَامُ الْوَاٰحِلِينَ عَزِيقُ بَحْرٍ مُؤَدَّتِ حَرَّاقِ نِيرِ مَحَبَّتِ
جَنَابِ عَبْدِ الْحَلِيمِ جَبَّو دَامَ فَيَا ضَمُّهُمُ بَعْدَ كَلْدَةِ لَسِيْمَاتِ وَ تَخَفِ تَحِيَّاتِ چندانکه لانه و تحفه است
چون خبر قدوم فیضی لزوم آنحضرت فیض گنجور کما الحیات بابرکات بر تشنگان بے ثبات چون سحاب
کرم بر مهجورم مالا مال بیروال بر ملال غم با کمال آمد افسرده پشمرده محروم و بهر را چون گل نو باد که تازه
تر گردانید الحمد لله العن العن مرة بعد کُل ذرة که از بارگاه پر عز و جاه حضرت قطب الاقطاب
جناب شهید المحبت خواجہ قطب الحق والدین بختیار کاکی صلب و جناب فیضیاب

حضرت مولانا محبوب الهی صاحب و دیگر پیران چشت اهل بهشت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
 مضیاب شده و از گنج گنج اسرار معانی و انوار فیض یگانه تابوت دل را پر ساخته و از بحر
 وحدت تمام سیراب گشته آمده اند مبارک صد مبارک باد الحال از کرم بے نهایت و الطاف
 بے غایت آنچه از خوان یغما خوان پیران صاحبان نصیب ایشان شده و از
 فضل و بر فضل بارینزه اندازی برگزینگان فراق و مشر صدان اشتیاق در یخ نغمه مایند و بر آنکه
 امساک کار عارفان و لایق نالایق دیدن کار کاملان نیست آینده بر چه آن صاحب
 و الامتاق را از بارگاه اعلی قسمت شود ریزه اندازی فرموده شود تا که پیر برادر مردم از
 فیض خالی نباشند و دیگر آنکه در اخیر مجلس حضرت پیر تنگبر مردم جناب فیاض عالم حضرت توکیر وی
 صاحب رضی الله تعالی عنه این شرقی شیطان فرقه دین نابکار و دیگر و ایشان معنوی حاضر بودند و پیش
 سوال کرد که یا حضرت حال این طایفه چیست از لسان الهام نفوذ صدور یافت که عالمی را شوق
 حق غالب شد هیچ پیری متشرع نیافت با اشتیاق مالا کلام لاچار شده با فقیر بهنگی که کرامات وی
 مشهور بود بیعت نمود بشرطیکه بجهنگ نمیخورد فقیر مذکور گفت بجهنگ ترا نمیخورم خوش باش و طلب
 ملاکن آن عالم با واد مشغول شد چندین مدت برآمد که شبی در خواب دید که مردمان بزیارت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میروند عالم مذکور نیز بر رفت چون بدر و از بارگاه رسید بجهنگی مذکور
 دشتش گرفت و پیاله بجهنگ حاضر ساخت که بخور و رزق ترا زیارت کردن ندیم عالم فریاد کرد و ناله اش
 بسع پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در رسید سپاهی را فرمودند که نالیده را رانای ده باز دوم شب
 همین واقع دید باز گریه شب در بهیمین واقع شد صلی الله علیه و آله و سلم از سپاهی پرسید که فریاد کننده
 کدام کسی است و زننده کدام سپاهی عرض نمود بجهنگی عالم را آمدن نمیداد حکم از حضور و الا که بجهنگی
 شک را بران و عالم را بیمار سپاهی چالاک بجهنگی را بتمام بیفکند و عالم را بحضور برد و بزیارت
 مشورت کرد الحمد لله علی ذلک صبحگاه عالم چون بجهنگی برآمد بجهنگی چون شک فریاد میکرد
 و میرفت و باز نیامد لهذا عرض نموده شد که این شیطان فرقه را در شهر خویش دخل ندهند تا مردم

عنه مراد از این بابا کار مولوی فرمود این صاحب پیرانگی است ۱۷

گمراه نشود نقل جناب مولوی صلاب مولوی غلام حیدر بیان فرمایند کہ روزی ما چہذ درویشان ہمراہ
حضرت فیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ در موضع ماڑی حضرت قبلہ عالم فر در کوچہ میرفتیم و در یک گمراہ
کوچہ کہ در انجا عذرا وغیرہ افتادہ بود حضرت صلاب بسبب مرض تیزی پیشاب کہ لاسق حال آنحضرت
رض بود برای بول کردن بنشستند این جانفشان در دل خیال کرد کہ در اینچنین جای پر نجاست
نشستن لایق نبود چون بعد مزاحمت برخاستند باین بندہ ملتفت شدہ فرمودند کہ سائلک بر عذر
بنظر کراست دید عذرا بتکلم درآمد کہ ای شخص تو کہ مرا بنظر کراست دیدی بدان کہ من طیب
پاک بودم و این ناپاک کہ در من محسوس میشود از صحبت تو یافتہ ام اگر بنظر انصاف ملاحظہ نمائی
عیب کہ بر من مے نہی بحقیقت عیب نیست نقل ایضا منہ کہ یکمرتہ این خاکبوس بخدمت حضرت
فیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ مشرف شدم از خاکبوس پریش احوال فرمودند کہ مسموع شدہ کہ موضع
جذریکا سکونت اختیار کردی عرض نمودم قبلہ آری کردہ ام لیکن مردمان آنوضع چنین بدستند کہ دشمن
خدا و رسول اند از فرمان درفتشان فرمودند سو بیٹا رہن تے با سا کھاون ایہو حجرہ تے مسیت
ایہا میرے پیری ریت و ایس تے عمل رکھ تیرا کوئی کی لیندا نقل ایضا منہ کہ یکمرتہ آنحضرت فیاض
عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ پیش نیازمند حکایت از خود کردند کہ چون در ملک مشرق رفتہ ہر دم ہر وقت
مراجعت بطور خانہ خود میان نوب جمال مرا اسپ مادہ برای سواری داد و گفت کہ وقتیکہ ذات شرین
بر عرس حضرت گنجشکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ تشریف خوانند آورد آنزمان حوالہ این بندہ خوانند نمود پس
چون در مکان خود رسیدم اسپ مادہ او واپس فرستادم با آنکہ ہنوز وعدہ واپس فرستادن نہ رسیدہ
بود پس بعد ازان ارادہ من بر عرس حضرت قبلہ عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ شد ہمراہ بیان خود را پیش
از روان شدن خود روانہ ساختم و چون وقت روانگی من رسید سواری بدست نخے آمد آخر ناچار
بمزار جناب حضرت جد بزرگوار صلاب رفتہ عرض بالحاج تمام نمودم چون از انجا بیرون آمدم
شخصی آمد و پرسش نمود کہ تا ہنوز روانہ شدہ اید گفتم سواری بہم نخے رسد آنشخص گفت
کہ اسپ مادہ ہست گفتم زود بیاروی باستعمال تمام اسپ مادہ آورد بغیر زین

پس به زمین بران سوار شده ملحق بهاران شدم بعد از آن در دل کردم که ازین پس رود فتوح نخواهم
کرد که شامت رود فتوح اینچنین قیامت بدیخس آمد نقل ایضا من که روزی بخد مت حضرت
میا ضعالم رضی الله تعالی عنده حاضر شدم و خود بدولت مراقبه در استغراق بودند و این غلام نزدیک
نفسه بود بعد از ساعتی ناگاه سر بر آورده و فرمودند میان غلام صید را می که در قهقهه دیوار چیست
گفتم ذات شریف را معلوم باشد من نمیدانم فرمودند بغیر از حسن چپ دیگر نیست نقل مولوی
صاحب مولوی عبد الجان ساکن موضع دارا بیان فرمود که چون آنحضرت میا ضعالم رضی الله تعالی عنده
در موضع مانیک تشریف آوردند بر بدن مبارک ایشان سلاری سفید فقیرانه بود که بقیعت دوسه
روپیء آید از آنجا که خلق هزارها آمده بنیارت مشرف میشدند و مرید میکردند حافظ فتح الدین
اعلی حافظ نظام الدین را که هر دوساکنان موضع دارا بودند گفت که بیا بخد مت حضرت مشرف
شویم حافظ نظام الدین بگفته کسانا کسانا گفت که بخد مت آنچنان شخص که یک از لباس
و سلاری قیمت ده روپیء والا بروی باشد رفتن چه سود که وی دنیا دار است الغرض حافظ
فتح الدین و غیره اکثر مردمان را باینچنین واهیات مانع و راهزن گشت و آمدن نمیداد پس چون
بناب حضرت مراجعت نموده بمقام خود تشریف فرما شدند و نیازمندیم مرخص شده بموضع دارا
رفت بیان ممانعت نظام الدین مردمان را از خدمت حضرت از زبان مردمان آنجا شنیدیم حیران
شدم که این بیوقوف چه افترا ساخته است القصه روزی دو شخص مسافر بمحیی دارا آمدند و همان
سلاری که بر حضرت صلب بود بر یک از ایشان دیدم پرسیدم که شما کیانند و از کدام جانب می آید گفتند
ما سیدانیم و از ملک مغرب می آیم چون کیفیت سلاری پرسیدم گفتند بخد مت حضرت
سوال کردیم و ما را این جامه خود عطا فرمودند گفتم اگر فروخت نمائید مهر بانی باشد قبول نمودند و
از ایشان بصد محبت خرید کردم و گفتم ای مردمان این جهان سلاری است که حافظ نظام دین
میگفت که بقیعت ده روپیء باشد عاقبت الامر حافظ نظام دین را صدایا و بال در پیش آمد و مال
و متاع وی تخمیناً بقدر دوسه صد روپیء باشد را کسان برفت و بیعزت و خوار شده

بمرد و آن سلاسی بموجب تبرک محفوظ داشته شد که الحال بهم موجود است نقل ایضا مولوی عبد الباقی صاحب بیان فرمود که بعد از انتقال آنحضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه از دار الملکال روزی این خاکسار از کاری صعب نهایت سرگردان و غمناک بسینه صد چاک بود و اندران حال صرت اشتغال عرضی که بجناب آنحضرت رضا که عادت بنده بوقت حیات او نشان بود بحجائب و غرائب مضامین و عبارات رنگین از بهر تسکین دل حزن خود بلوح تحریر کردم و میخواندم بعد بهمان غمناکی بوقت زوال محجریه فرود آمد شدم و بجناب رفتم چه بینم که آن فیاض عالم رضی الله تعالی عنه بهمان جمال و کمال بر در حجره استاد آمده دادند که عبد الباقی هستی بر خاسته عرض نمودم که مان غریب نواز فرمودند که مرا مرده نه پنداری که من زنده هستم و عرفی بطرف من همچنانکه در صیات من مینوشتی تحریر کرده باشی این فرمودند و غائب شدند پس بیدار شدم و تسکین بے نهایت حاصل شد و آن مشکل بهم آسان شد نقل مولوی صاحب عبد الباقی بیان کرد که چون آن فیاض عالم رضی الله تعالی عنه رونق افزا بموضع مانیکه شدند این خاکسار و حضرت میان صاحب مد ظله و مردمان بسیار بخدمت نشسته بودند و چند ابیات در نعت حضرت سرور کائنات صلی الله علیه و آله وسلم از تصنیفات این خاکسار بر کتاب نوشته بودند و بنظر مبارک آن حضرت درآمدند که از انجمله این دو بیت یاد اند ابیات مجید موجب ایجاد کونین، گره غنار غمش آزاد کونین، جمالش جان مسکین راد و انیس، فیالش دل حزن را خوش نواز نیست، حضرت صاحب پدیدن آن ابیات بخوانند و خوش شدند میان صاحب عرض کرد که قبله این از تصنیفات مولوی عبد الباقی است طرف این خاکسار دیدند فرمودند که در تعریف رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چند آنکه مبالغه کرده شود درست است و آنرا مبالغه نباید گفت پس لخته سخن در ریج کردن دل مردم که بسا بدتر است افتاده بود بر لفظ مبارک دانند که در بخاری بروایت ابو هریره رضی الله تعالی عنه آورده که روزی رسول علیه السلام و یاران او در مسجد مبارک نشسته بودند شخصی اعرابی آمد و در مسجد پیشاب کرد یاران در جوش آمدند و برای قتل او برخاستند رسول علیه السلام فرمود که ای یاران چرا در جوش آمده اند که این شخص را با او است و او را از غمناکی که

دربار حائى ناپاک برینید و پاک کنید که هیچ تکلیف نیست پس همچنان کردند ثقل مبارک
سید میان محمد مراد برادر حقیقی حضرت میان صاحب مانیک والا مد ظله بیان نمود که آن حضرت فیاض
عالم رضى الله عنه مراد حضرت خواهر سلسله بندی سوا ایند او ذوات کبریا کیواسطه
رسم کرده بر محمد مصطفی آکیواسطه الى آفره فرمودند که هر که یکبار این سلسله شریف بعد از عشاء یا فجر بخواند
خدا تعالی ایمان او را زوال نرساند و هر که چهل و یکبار هر روز بخواند چنان باشد بقتل دشمنان گویا تیغ
کشیده در میدان است انگاه فرمودند که شمارا اینکار نباید نمود که خدا تعالی بر شما که را غالب نخواهد
کرد و هم فرمودند که مصنف این سلسله بقید دشمنان مجبوس شده بود این سلسله را تالیف نموده هر
شب میخواند و قفل پائی بندوی پر شب کشاده شدی آخر الامر بعد از اندک مدت التفتید خلاص
شد پس بحسب اجازت آن حضرت رضى الله تعالى عنه این سلسله شریف را بوقت فجر و عشاء هر روز
بی نام میخواندم که یکبار گرفتار در سرکار انگریز در موضع متکبری اکرم و سبب آن بود که جگامانیکا که
ببرخی مشهور بود یک بوجیه اسباب از قسم جامه و غیره در خانه ما نهاده بود و در بوجیه مذکور یکدو
جامه که بدزدی آورده بود درج بودند چون مالکان آن بمحاربه کار آمدند تلافیش برخانه نمودند آن
نیز پیدا شدند و همراه جگام مذکور و برادرش مسی ممندا مرا هم گرفتار کرده بودند چون ما بر سر را پیش
تهانه دار حاضر آوردند تا بر دستهای مادست بندی که بندش به تحکری نامند بنزد بایدم آمد که
حضرت صاحب فغاند این سلسله چنین و چنین بیان فرموده بود همان زمان بی معلوم حاضرین یکبار
خوانده بر سینه خودم کردم و مستغاثی بجناب حضرت فیاض عالم رضى الله تعالى عنه پس اول یک دست بندی
از بر و جانب بهر دو دست جگام بنزد انگاه دیگر از یک جانب بر یکدست بمندا نهاده
قفلش زدند و جانب دیگر آن بدست من زدند چون جنبانیدند بهاندم نزد خود جدا شد
باز محکم گناینده بدست من مضبوط گرفتند باز بهاندم بیفتاد باز سخت کرده بنزد سیوم بار
نزد همچنان شد چون خواستند که دست بندی جگام را از یکدست وی کشاده بدست من زنند آن از
دستش کشاده نمیشد و صلا سبک که دند تهنانه دار متعجب و دست شده لایچار مرا همچنان

گذاشت آن بعد از چند روز مرا خلاص کرده رخصت نمود و بمن داد و بگازاد و سال قیام زندانی مقرر گشت
دانستم که این همه نمودار کرامت از برکت و ظیف اسماء پیران چیست ایل بیست علی الخصوص بتوبه
آنحضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین است ثقل از حقیر کاتبی و دست که
چون برادر ام میال محمد بخش موضع فردا که بنام پدر وی جون و چهل مشهور و مسکن این فقیر است نوآباد کردند
اندر آن زمان که هنوز دو دین چاه دو پر خه جاری شده بودند و چاه سیوم را صیقاویدند شیرخان افغان موضع
معروف و الی بعد ذوالفقار خان فرید پوری آمد و آن پر دو چایان مذکور را بنام خود پیمائش کنانید و از کاویدن
چاه سپهر نیز منع نمود و بهم زمین حوالی آنرا بهم پیمائش شروع کنانید و بحقارت گفت که قیمت این پر دو چایان
خود بگریو از خانه باغی خود سقفهای نیستانی یعنی چهار طایان فرود آورده بر جا که فرایید برید و بروید چه ملکیت
این زمین بحاکم بنام من از سرکار مسلم بوده است و سیاست نمود و کلام متکبران بے محابا گفت بهم حیران
و پریشان خاطر شدند محمد بخش باین فقره گفت که اکنون چه باید کرد کجا رویم و چه خواهیم کرد گفتم چه نشسته بپر خه
و بخد مت جناب حضرت فیاض عالم بشتاب گفت که من بغير از روز بهجت آشنایان حضرت نبوده ام مبادا که
از من عمر فرو کرده نشود اگر دو سه صوفی عریضه با جناب تحریر کرده بدی فوب شود بهمان زمان عمر عریضه مختصر
بدین مضمون نوشته حواله اش نمودم عریضه خداوند نعمت فیاض زمان تکیه گاه عالم و عالمیان الام الله تعالی
فل ظلاله بفرع فیض معرفت بعد عجز و نیاز میرساند فدوی کترین غلامان حضور مستغاثی بارگاه عالم پناه
که شیرخان نامی پهلوان موضع معروف و الاقریه ما و بهم زمین حوالی آنرا موهر دو چایان ما بنام خود پیمائش کنانید
ضبط کرده ما را بالکلیه جواب داده است اکنون تکیه و تولا بجز ذات شریف نمائند برای خدا و رسول
اگر عنایت فرمایند بعد از الطاف خداوندی نخواهد بود الهی نورشید کرامت در اینج و بحر رحمت موج در موج
باد عریضه نیاز فدوی محمد بخش عفی الله عنه انتم محمد بخش عریضه گرفت و روانه راه بود که صیایت
شد از آنجا مولوی صلاب مولوی قمر الدین برنگوی نیز عریضه خود نوشته بدست محمد بخش بحضور فرستاد
چون در پاکبخت شریف رسید از آنجا مولوی صلاب مولوی غلام حیدر که در بارگاه حضرت کج شکم رفته
بودند نیز عریضه خود نوشته بدست محمد بخش ارسال حضور کرد سپس روز دوم بعد از نماز شام که

آنگاه ضحاک رضی اللہ تعالیٰ عنہ در وظیفه خود در برج مراقبه مستغرق بودند در آستانه حضور مشرف شد
دورتر از حضور بنشست چون قدری از حال خود بیرون آمدند فرمودند کدام کس هستی بیا همان
زمان قدمبوس شد و بنشست پرسیدند چه نام داری و از کجاست آنی محمد بخش نام فرزند جانی خود
عرض نمود فرمودند که من ترا و جانی ترا نمی شناسم پس نام و سلام این نیازمند کا تجویف هم یکدوبار
بزیان آورد که یک از خویشاوندان فلانم فرمودند من کسی را نمی شناسم پس نام و سلام مولوی قمر الدین
صاحب و مولوی غلام حیدر صاحب هم عرض نمود فرمودند من کسی را شناسم بیچاره حیران ماند و ترسید
و خاموش شد بعد از آن چون از آن مراقبه و سال با کمال خود بخوبی فارغ شدند خود بخود پرسشی احوال او
و این نیازمند و نام و نشان قریه محمد بخش و احوال پرسی هم یاران کردند چه بوقت تشریف آوری اول
بار بملک مشرق آن همه مکانات و موضوعات دیده بودند چون روز شد بعد از فراغ وظیفه حضور
عرضه پیش کرد بخوانند و پس پشت آن عریضه درود شریف صلوة تجتنبها الی اخره بنام این
نیازمند کا تجویف اینچنین تحریر فرموده دادند که یک هزار این درود معظم بخواند پیش از و تر برای
هر حاجت سخت هر کدام حاجت که باشد مجرب مجرب مجرب میان ولیم را رخصت است که برای
این مطلب بخواند و ویرا فرمودند روانه باش که مطلب تو شده است و مردمان شما در انتظار تو
هستند و این نیز فرمودند که برو در عدالت سرکار رفته نالیش کنی محمد بخش از حضرت رخصت شده
بخانه آمد و پدر خود را همراه کرده پیش صاحب ضلع منظمی رفته نالیش نمودند و این نیازمند بو ظیفه
درود شریف مذکور مشغول شد و هنوز بسه شب یک یک هزار وظیفه کرده که از آنجا صاحب ضلع که
بلای نام داشت بغضب در آمده فرمود که هر تحصیل و تحقانه حکم روان کنی که در ضلع منظمی
شیرخان را یک قطع ملک یک دزه زمین از بیج جا برگز خواهد رسید پس محمد بخش و پدر او خوش
شده بخانه خود آمدند و بعد از آن جمعیت کائنات حاصل شد که کسی مزاحم این امر نخواهد گشت
و معلوم عزیزان باد که صفت صاحب وظیفه درود فرمودن و هم امر بنالیش در سرکار نمودن محض بر
کرامت خود پیرده نهادن بود ورنه همان روز محمد بخش را فرموده بودند که برو که مطلب تو شده

و مردمان شما در انتظارند پس بار دوم چون آن فیا ضعالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ در ملک مشرق تشریف
فرما شدند اتفاقاً بروز تشریف آوری بموضع محمد بخش که در پیش سواری آنحضرت حضور میبود باز
عرض نمود که حضرت احمین زمین بود که برای آن بخدمت حضور مستغاثی شده بودم فرمودند اکنون تو را چه
خوف است که اسب خود را در میان زمین تو گذرانیده میرم نقل بر خود را در میان عبدالحکیم درویش از
مامون خود میان عبد الرحیم ساکن نظام الدین نقل میکرد که چند روز چهارگانی حسنت قبل از فرض عشاء
از من ترک شده بود شب آن فیا ضعالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ مرا در خواب فرمودند شنیده ام که و بانی شهری
چون از خواب بیدار شدم معلوم کردم که بسبب ترک حسنت عشا مرا اینچنین فرموده اند بعهده گاه حسنت
مذکور ترک نکردم نقل در ملفوظ مصنف حضرت مولانا الہی بخش صاحب بنقل مولوی عبدالحق آورده که شب
در موضع مخدومان با بابت آنحضرت چراغ اللہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ قبل از طعام خوردن تیاری نماز عشاء
کردیم و بجز از ادائیست چهارگانی اولیئہ برای جماعت فرض چادر خود گسترده پیش برای امامت
شدم بطعن فرمودند که ای برادران شما بخشیده شده اید و اولیاء اللہ هستید که حاجت خواندن سنت
نبوی ندارید و من گنہگار بدکار هستم قدری بایستید تا سنتها بخوانم که گاهی نگذاشته ام نقل ایضا در ملفوظ
مذکور از مولوی عبدالحق صاحب آورده که روزی بخدمت خواب چراغ اللہ فیا ضعالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ این قدر فرمود
و مولوی اللہ جو یا صاحب ملفوظ سپر الاولیا میخوانیم درین اثنا لاله صاحب لاله مقدم رانی مینمود بعد از فراغت
سبق مایرد و ولای موصوف اندرون بنگلہ بر خیم ان گاہ لاله مذکور بیرون رفته بغیر خندان و فرغان باز پس
آمده گفت زہے جناب حضرت صاحب ننوشتہ خوان کہ جواب عرض ضمیری مادیہ چہ درد دل من گذشتہ بود کہ
حضرت فیا ضعالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ در ابتدا و بدو رقص میفرمودند و اکنون در مجلس سماع بارام و قرار
مے نشیند چہ حکمت است و جواب با صواب آنحضرت آنکہ فرمودند ای لاله صاحب پیر محمد پناہ صاحب
کبر و الہ پرسیدہ شدہ اند از آنکہ ذات شریف در ابتدا و بدو رقص در مجلس سماع مینمودند و الحال بارام
و قرار نشسته مانند چہ باعث است فرمودند ہر کس کہ رقصان و جنبان باشد در ہجر یا فرود میباش
خبر معلوم میشود کہ اندرون بنگلہ برای تکرار سبق بر سر بار رقص بودند و جناب حضرت امیر اللہ سرور و انکلاش مستند بودند ۱۲

وقتیکہ یارش در پیش باشد چگونه رقص کند نقل ایضاً حینہ وہم مولوی عبد الحق صاحب فرمودہ کہ آن
فیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ این دو بیت بار بار یاد میفرمودند بیت چاشنی چیت بندہ جانان بدون
دل بدست دگری دادن جبران بدون بیت احمد ہشت و دوزخ ہر عاشقان حرام است
ہر دم رضائی جانان رضوان شد است مارا وہم بعد از انصالح این خاکبوس را این بیت فرمودند
بیت دگر پیش رویت عادت فریش مرد و منافق نہ درویش وہم فرمودند زنی کہ ہرائی پیر کردن
سبوی بطون چاہ میبرد اگر ہمگی قوت و لحاظ بسوی سہر نگند بشکند ہمچنین طالب را باید کہ ہمگی
توجہات صرف در مطلب خود کند تا بہ مطلب رسد سختی سخن در سرود اعتقاد بر لفظ مبارک رانند کہ
سرود حرام است و در بسیار کتب مرقوم آنکہ بحالت مجملہ اگر مردے حرام خورد جایز است و قس علیہ
سماع العاشق الصادق لانه متجوع و متعطش بالنسۃ الی اللہ عز و جل عرض کردم کہ غیاضاً کثیریں را
چہ حال است کہ بدون تعطش و تجوع میشنوم فرمودند کہ طلب گر سنگی مذکورہ ہم واجب است و وی
حاصل نہ شود الا بالوظائف و السماع و رفع تشنگی و گر سنگی ہم بدون وی نہ شود سختی گذشت فرمودند
کہ نزد جناب حضرت بابا صاحب گنجشکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ گفتگو منکران سماع اعتقاد فرمودند کہ یکے بسوخت
و دیگر بر اختلاف ہا قیست نقل ایضاً حینہ از مولوی صاحب موصوف کہ وقتیکہ سید صاحب نقد و دیگر اسباب
از جامہا و غیرہ ملکیہ آنحضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہ در دزدان در دہہ بردند بنا بر یافت مال مسروقہ این قد میبوس
یکبار شہا و دیگر بار ہمراہ خلیفہ محمد السطحیل و سیوم ہار مولوی کرم الدین ساکن کجھو پیش رملی بردیا
جناب رفتہ بود بغیر مرہنی جناب حضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہ و غیرہ عملیات ہم بعمل آورده شد ہیچ نماند
نشند عاقبتہ الامر عمر خداشت کردم کہ قبلہ و ظیفہ فرمایند کہ در اوان خراب شوند و اسباب گم شدہ بدست آید
فرمودند سو بھنوں اکھن جیفہ جیفہ اوسے کارن کرن و ظیفہ یعنی آنکہ مردار خوانند ہرائی حصول او
و ظیفہ کردن چہ سور نقل ایضاً حینہ از مولوی صاحب موصوف کہ مرا فراہی دوسہ بار آمدہ بود بخد مت آنحضرت
رضی اللہ تعالیٰ عنہ عرض کردم کہ یا حضرت پیشین کے خواب اظہار فرمایید کرد یا نہ فرمودند نباید کرد باز عرض
کردم کہ پیش پیر خود اظہار فرمایید کرد یا نہ فرمودند باید کرد اما چہ نماند کہ خود بخود واقع است زیرا کہ دمی

بر روی نگذر که پیر از آن واقع نباشد بعد بطریق تعجیل و اختصار خواب من بپایان فرزند و ایضا یکبار از آن
مبارک آنفیاض عالم رضی الله تعالی عنه در شبی بر آمده بود و قتی که تنهات سته بودند عرض کردم که یا حضرت
در می شود یا نه فرمودند اگر مردمان یکبار شدند و تنهات میباشم در نمی شود و الا در می شود نقل ایضا از مولانا
صلب موصوف که شب در موسم زمستان در بنکله شریف آن حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه
آتش می افروخت چون وقت نماز عشا شد چهار کافیه سنت اولین ادا نمودند و برای ادای فرض
بجماعت تیار می شدند و این کمترین را فرمودند که آتش بند کن عرض کردم که از آتش چه خطر است
که بادیم نیست و هیزم که در آتش کده افتاده اند خورده تر اند و از احاطه آتشان خارج نیستند
باز فرمودند که بند کن باز عرض نمودم که با وجود سبب مذکور ناچار فقیر نزد آتش هم خفته است و هم
بجلی بعد ادای فرض خواهم آمد فرمودند خیر پس برای ادای فرض در مسجد رفتیم و عادت
حضرت بود که حتی الامکان خود امام می نشستند و در انوقت خود امام میشدند و دو رکعت اولین بتعمیل
و ترسیل گذاردند و دو پسینه به تعجیل متعجب بودیم که ایادین چه حکمت خواهد شد هنوز سلام
نگفته بودند که آتش بنکله شریف را در گرفت و بسوخت و هم هر چه درو بود پاک و صاف نمود و
مصلی و تسبیح و رمال آن حضرت رضی الله تعالی عنه که هم درون بودند سلامت ماندند و گردش
آتش نگردید نقل ایضا عینه از مولوی صلب موصوف که یکبار آنفیاض عالم رضی الله تعالی عنه
در خانه این خاکبرس شریک منیف شمول فرمودند گفتگو نماز و روزه افتاد درین اثنا کسی گفت
که مردمان موضع سنت کا بسیار نماز و روزه میگذارند و میدارند گفتم بلکه اکثر مردم تهجدیم
ادا نمایند حضرت صلب رضی الله تعالی عنه حکایت فرمودند که در زمان مولانا جای علی
الرحمة والغفران شخصی پدیدار آمد که تمام شب نخفتی و نشسته گذاری
مولانا صلب بنیارتش رفتند و بنور باطن دریافته به همراه خود آوردند چون شب شد
نان خورد و بخسپید و بیدار نشد تا که وقت نماز فجر ویراهم خبر شد چون آنرا برای نماز
فجر بیدار کردند آن شخص گریه و زاری آغاز نهاد که فقیری من گم شد مولانا صلب فرمود

شخص فقیری تو گم نه شده بلکه لغیر حلال خوردی و بارام خیسیدی **ثقل البقاء عین مولوی**
صاحب موصوف بیان فرمود که یکبار آنحضرت عیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ بر عرض شربت
 شدند و در راه موضع جھنڈیکا اتفاق شب افتاد اتفاقاً کاردار تعلقه آنحضرت
 مسیحی قدار بخش بلوچ ہم در آنجا بود و بعد از نماز عشا خدمت حضرت آمده
 ملاقات نمود و سخن از ہر باب در میان آورد تا کہ بگفت کہ ملک لڑاب بہاول خان صاحب
 در دست تصرف باطن برادرم عینی است و وی بجنوب است چہ کردہ آید کہ او از خود خبر ندارد
 از بند و بست ملک چہ خبر دارد ازین واسطہ ملک خان صاحب موصوف فراب و پیغور است
 چون قدار بخش خان از حضرت رخصت شدہ ہر فراسنت فرمودند کہ برادرش فقیر نیست
 دیوانہ است کہ مرا یک فقیر صاحب فرمودہ کہ یکے مجذوب در احمد پور یا بہاولپور است
 ملک بہاول خان در تحت تصرف او است و او چنان مجذوب است کہ از خود خبر ندارد
 ازین مہر ملک نامہور است و جناب بابا صاحب فرید الدین گنج شکر جوہنی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 میخواہند کہ ملک مذکور یکسے دیگر سپرد و جناب حضرت قبلہ عالم مہاروی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 بہر دروازہ حضرت گنج شکر افتادہ عرض میدارند کہ بہاولیان دامنگیر اینجانب اند بغیری نخواہند
 داد دیدہ باید کہ چگونہ خواہد شد حضرت عیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد از اتمام این ماجرا
 فرمودند کہ سماع بکنید پس این فقیر و مودع صاحب مولوی کرم الدین و خلیفہ محمد اسحاق ہم متفق
 شدہ این سماع کردیم و بھلامائے جن میں پیڑا کی جانان، جو کجھہ کیتا کیتا اینہان اکھیان،
 دسون کوئی ماندی کھلا، سوہنے باہجھون میرا مندر نہ چلدا، دنگیان میں ناگ ابانے،
 بھلامائے فی الخ، ذات شربت را شوق و ذوق تا آخر شب ماند و از آنجا بعد از ادائیغہ نماز
 فجر نہایت پیشتر شدند باز در عرض راہ با اشارہ آن قبلہ تا شہر نورارتھ ہمیں سماع مذکور
 میکردیم و در موضع نورارتھ قہری توقف فرمودند بعد از مسکن بغور اشارہ سماع نمودند
 باز شروع شدیم سو یا ربا کوئی ماندی ہر وے، اینہان نیناندی و سن جھاڑے،

حاکم مروان بن الحکم و یحیی بن لطفی میں اجاری و یار باکوئی ایغ و مندر نامین چلباجی و سن نہیں چھوڑ
و لکیان میں بشیر کالی و یار باکوئی ایغ و اینہاں نینان کولون جی پیچھی ناں ڈرو و ویمان و بھلا آدم کرن و چارس
یار باکوئی ایغ و بعد از ان روانہ شدند بہمان طور در عرض راہ بسماع مشغول داشتیم و آنحضرت در شوق
و ذوق تام وضع ہوتے مستغرق بودند پس در آنجا شب گذارہ فرمودند بعد آرام و فراغت نماز پیشین
و ختم بادامی باین کترین بہ تبسم اشارہ بسماع فرمودند باز بہرہ بسیار ہم شدہ غزل دیوان حافظ شروع
غزل سے سرو بالا بلند خوش رفتار و لبرازین خوش گفتار و دل ما بردہ بعیاری و از برای خدا لکھا پیش
حاکم زلفت چون ہر افشانی بہر دم شک را دگر مقدار حافظ در منہ میران است و بندہ تست بہ زور
تا بوقت عصر این بگفتیم و در وقت شب بہمان طور بہرہ با اشارہ حضور شروع باین غزل شدیم غزل
مستم از بادہ شبانہ ہنوز و ساقی مانرفت خانہ ہنوز و میکشی و بے گوی و توبہ کردی ز عشق ما
الی اخرہ و تلخے مولود شربت کہ یک بیت او اینست بگفتیم مولود است و تھو دھیدیان میریاں اکھیں تیرا
راہ محمد اکھیاں میریاں اندر کر جائے محمد پس ہمیں طور کہ مذکور شد از منہ مستمرہ بقوالی طایان در
پاکپٹن شربت شریف فرماشتند و در آنجا ایضا ہر وقت و ہر آن بوصف جذبہ و شوق مستغرق
میسودند و اسماع بسماع ارشاد میرفت اتفاقاً بر آن عرس قوالان از ملک چو لستان آمدہ بودند
و اسماع انہا این بودہ لوڑیا لوڑیا لوڑیا ایک را بجا سافول لوڑیا اول عشق احمد دزن سو یا
احمد کر لوڑیا ایک را بجا سافول لوڑیا کن فیکون تون اے لکیان نینہ نہ سادہ پوریدا
یک را بجا سافول لوڑیا احمد و بہ فرق نہ کوئی ذرہ یک سح سروریدا ایک را بجا سافول لوڑیا
پس جناب حضرت اکثر اوقات بسماع انہا در آنجا دہتم در عرض راہ بوقت معاودت
و در خانہ فیض کا شانہ خود سرور الوقت میسودند الخوض در بیخصوص عرس شربت از ابتدا
و انتہا ہر لحظہ و ہر لمحہ در وجد و استغراق و حالت محویت و اسماع بسماع مشغول بودند
چنانچہ پروائی بامی دیگر نمیداشتند و چون وقت نماز و وظیفہ در رسید بآنها مشغول
گشتندی و بعد از فراغت مشغول بسماع و وجد و استغراق میسودند نقل ایضاً من ملفوظ

الذکور که مرید علی آن حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه بیان کرد که حضرت صاحب بر عرس
حضرت شیخ بدرالدین اسحاق صینی رضی الله تعالی عنه در پالپطن تشریف فرما شده
بودند و بنده باراده بیعت با آنحضرت رضی هم بر عرس مذکور رفته بود و حضرت صاحب
وقت عصر در مجلس سماع پیشگاه خانقاه شریف حضرت بدرالدین صاحب رضی الله
تعالی عنه دو بندی جامه سبز بسته استاده بودند چون نظر من بوجه نورانیة آنقبلا افتاد
گرفتار بصد دل شدم و خواستم که فی الحال بیعت کنم در پیش رفته و عرض کردم فرمودند که در
وقت شام حاضر خواهی شد بعد بتکلیف تمام مقام آنحضرت در یافتم و قدمبوس شدم
و در آنوقت صرف عبدالحلیم شرقی موجود بود فرمودند که چیزی بگو این غزل بگفتم غزل
باد صبار کوئی یار مشک فشان رسیده، جان بدن دمیده راحت جان رسیده،
نور نظر لقا تو زندگی از سوائے تو، جان و تنم فدائی تو جلوه کنان رسیده،
کار تو جامع مرصبا آمده است بمذعای کز سوائے یار دلبری مرده رسان رسیده،
از غم دل کشیده بر خدر رخ فکنده خی، سوائے نظام خود خوشی فخر جهان رسیده،
پس بیعت کردند و فرمودند که دروغ نگوئی و بر شرع مستقیم باشی و نماز و روزه دائماً گذاری
پس بعد الفراغ عرس بجانہ آمدم بعد ثانیاً قدمبوسی آنحضرت رضی در مریض محضوم حاصل
نمودم چون از آنجا بعد ادای نماز فجر عزیمت شریف فرمائی گمت تو کیر شریف کردند این
کترین و مولوی عبدالحق ساکن سنتکا پیش سواری آنحضرت شده این بیت
تاورد و مقام فیض انجام آنحضرت رضی میگفتم بیت کیوں حال القلب فی نار الفراق
گفتش والله اعلم لا یطاق، باز حضرت شدم و در خانه خود آمدم باز ثالثاً بخدمت آن
قبله بر عرس نوشاهی صاحب بر خانقاه میان صاحب غلام فرید باغبان مرید حضرت
سید بوعلی شاه المعروف بهله شاه صاحب قصوری رحمة الله تعالی عنهم قدمبوسی شدم
و آنحضرت رضی میگردند بعد فراغت فرمودند که من طواف خانقاه شریف مینمایم

و نواز کلام بود علی شایب بگو بگفتم دو هفته چیت چمن مون کورین سبک کر که گرن بکار
میں سن سن کن مر مٹان میر اکب گھر آوے یار و فرمودند ہمیں بگوی و دیگر ملکی طواف میگردانند
بشوق مستغرق بودند بعد الغریغ بر خانقاه حضرت نواز شایب صلب رحمت اللہ علیہ آمدند و
بنشستند و فرمودند که چیزی بگو بگفتم پیوسته عشق متی یک بات سنائی سن و یکھان یکن کی کرداد
بہ احد صمد ملکوت کہا کہ احمد ہو کے آوڑا داء عشق متی انخ کدی و پیوسته نماز پڑھے کدی بتی
و پیوسته جاور طاء عشق متی انخ عشق متی داجھا پنجطر مترا تتر تر کر کے جا سڑا داء عشق متی یک
بات سنائی سن و یکھان یکن کی کرداد بعد مردمان دہل زنان آمدند فرمودند بس کن پس خاموش
شدم بعد از آنجا در خانہ فیض کاشانہ شدند در روز خدمت ماندم پس عرس قطب الاقطاب
راہنمائی عاشقان مقتدای عارفان حضرت جد بزرگوار ضارب حافظ محمد عظمت اللہ رضی اللہ
تعالیٰ عنہ شروع شد پس قوالان وقت شام این ریختہ نواخت نمود ریختہ آوے رانجھا
جھوکن و سیے رانول وے بھٹھ پیا پر دیس کو لے و سیے اینہاں سیالین داجب پر یوہوا
کنین بندے گل ہے رانول وے آوے رانجھا انخ تنہ جیہا مینون ہو نہ کوئی مین جیہی
لکھ جٹے رانول وے آوے رانجھا انخ اینہاں سیالین داء عشق مہنگیرا تول و کانداملے رتیے
رانول وے آوے رانجھا انخ چیرے والیدا شورڈ کھوسے ہونڈیا نوالی میں پھٹے رانول وے
بھٹھ پیا پر دیس آوے رانجھا جھوکن و سیے رانول وے بھٹھ پیا پر دیس کر لے و سیے
عبدالحلیم صلب را وقت جذبہ بود امام الدین برادر خرد مولوی نصیر بخش دواں آمدند
کہ خلائک عبارت از نیاز مند باشند و مولوی کرم الدین سمجھوٹی را حضر تھلب میفرمایند
کہ این ریختہ را با قوالان ہمراہ شدہ بگوئید و یاد نمائید پس ہمچنان کردیم و بعد مضمی
عرس شریف چند یوم ہمیں ریختہ می شنودند عاقبتہ الامر رخصت شدہ ہر فتم پس
بعد المدت بار چہارم در موضع خیر شاہ دولت پایبوسی بدست آوردم فرمودند کہ
کوزہ پر آب کردہ پیار کوزہ آوردم و از آنجا برخاستہ بجائی کہ زراعت گندم سبز و میدانی

خوش بود بر فتنه فرمودند چیزی بگو گفتم سوخت هزاریدار انجمن جوگیران آریا سر جوگیر
تاج نورانی دوران قدس ملک قربانی سحان الذی حے پردے صلب سیر کرایا
تخت هزاریدار انجمن انا احمد بلا میسے عرب آریا اهل تسلیس مقدس ذات قدیمے
با خودی خود آریا تخت هزاریدار انجمن کن جوگیرے والے سو بندے نین جادوگر دلفنون مو بندے
صلب ناز خدا آریا ہے سر صغریا تخت هزاریدار انجمن اس جوگیرے کیا نشانی کنین مندر ان گلوچه کافی
در دربین و جا کے جنگو اولیس و طایا تخت هزاریدار انجمن جوگیرا بن آریا پس سر مبارک بر
عصا بناده تابدیر مشغول استغراق استاده بودند بعد از فراغ از آنجا آمده نماز عصر ادا
کریم و شب گذارده بعد ادا نماز فجر از آنجا رخصت شده روانه خانه شدیم نقل
ایضا فیہ بیان عبدالرحیم ساکن موضع نظام دین شرقی بیان کرد کہ یکبار در موسم گرمایین
مشتاق باشخص دیگر برای زیارت جناب حضرت فیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ
روانہ شدیم در عرض راه در میان بونکہ دلاور خان و پاکپتن شریف ہمراہی مرا تشنگی
خوبی غلبہ کرد کہ دست از جان بشت آخر بدست تشنگی زیر درختہ بیفتاد و من پریشان
و لا حیران شدہ آب جو بیان پیش و پس گردیدن گرفتم بحد اللہ تعالیٰ استمداد از جناب
حضرت خواستم کہ دستگیر برای زیارت نوروانہ شدہ بودیم بے بہرہ از دولت زیارت
بعرض راہ مریم ناگاہ چہ بینم کہ غریب قدر مہد چہار انگشت از روی محق پیر از آب
صاف استادہ است بحالتیکہ یح احتمال عقلی موجود بودن در انجا نبود و ان آدم
و ہمراہی خود را کشتان کشتان بران آب آوردم و نوشانیدم و خود ہم نوشیدیم بعدہ ثانیاً
استمداد جناب آن چہ فیض فیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ آوردم کہ اگر آوندی بدست
نزدیک رسیدن بہ عمرات محال است پس گردان بجائی کہ گاہ خورد و خار بن بے حجم
استادہ بود رسیدیم بعننتہ از آنجا یک غزلی یافتیم بار دیگر استمداد با جناب مردم
کہ باین یک آوند بجائی نتوانیم رسید دیگر ہم باشد باز گردیدن آغاز نمودم و

و بهمان موضع که غزلی یافته بودم رسیدم غزلی دیگر هم از آنجا یافته تا لثام نیز متوجه جناب
حضرت شدم که بجز سه غزلی رسیدن بخوبی متصور نمیشود باز گردان شدم باز از بهمان
موضع غزلی ثالث یافته شد پس آن هر سه آوند را آزان آب پسر کرده روانه شدم چون بجز
فیض درجت جناب حضرت مشرت شدم بعد استفسار خبر خیریت فرمودند که آمد
بدون اسباب کار نباید کرد و جناب حضرت میانضاب عانیکه و الم مد ظله پیش فقیر
حروت عبدالحلیم عفی عنه فرمود که آنوقت که میان عبد الرحیم خدمت حضرت عیاض عالم رضی الله
مشرت شده بود نیازمند حاضر بودم که وی هیچ از واقعه مذکور خود عرض نکرده بود و جناب
خود بخود فرموده بودند که آمده بدون تهیای اسباب در هیچ کاری شروع نباید شد و هم واضح باد
که ناقل مردی معتبر بود میگفت که اولی از جاییکه یافته شد بیعتین دانستم که غزلی دیگر اینو
نیست چون ثانی حاصل شد احتمال ثالث در آنجا نبود و چون ثالث بدست آمد استغنا
استغنا حاصل شد پس بخوندی تمام روانه شدم لهذا کرامت کامله متحققه لا تحتل الشک
و البقیه فیہ کفایه بنقل جناب میانضاب عانیکه و الم فرشته که شخص پیر بخش نام
اسکن موضع کلمه بیان مرید آنحضرت عیاض عالم رضی الله تعالی عنه بیان کرد که من مسئله از
دانشمندی شنیدم که چون بروز میثاق بوقت خطاب الست بر یکم ارواح بسجود شدند
یک سجد اول کرد و ثانی نه کرد مسلمان میزند و خاتمه اش بلا ایمان شود و کسیکه اول
سجد نکرد و ثانی کرد درین جهان بر کفر ماند و با ایمان ازین جهان رود و کسیکه هر دو سجود بجا آورد
هم مسلمان زیست و هم برایمان رفت پس مرا بشنیدن این مسئله خطره در دل پیدا
شد که آیا کمترین چگونه بوده باشد خواستم که بخدمت بزرگ رفته بیعت کنم و حل این مسئله
نمایم پس بخدمت آنفیاض عالم رضی الله تعالی عنه آمدم و یک لنگی عجیب نذر گذرانیدم
و در دل کردم که اگر جناب حضرت مرا کلمه طیب و وظیفه فرمایند بهتر باشد پس آنحضرت
رضی الله تعالی عنه مرا بیعت نمود و وظیفه کلمه طیب تلقین فرموده رضعت که دند

در خانه رسیدم متاسف شدم که حضرت صاحب مرا بجواب مسئله مذکور که عین مراد بود
تشیق فرمودند چون مدتی گذشت شبی بجواب دیدم که کسی در بر قیامت است
و طلائق آنرا سجده میکنند من هم خواستم که سجده کنم اما مرا ترفیق حاصل نمی آید و سجده
کرده نمیشود هر چند که چاره کرده ام پشت خم نمیکردم پس در آن حال جناب حضرت صاحب
میاض عالم رضی الله تعالی عنه حاضر شدند جمعیت خاطر مد پس بعد چند مدت قدم بهوس
در یکپن شدم بمحضر دیدم فرمودند که تسلی ات شده یا نه عرض داشتم که قبله شده است
نقل ایضا عین میاں شیر شاه ساکن مریض عاکر کا بیان کرد که روزی بخدمت آنجناب
میاض عالم رضی الله تعالی عنه بمحضر برادر خود مسیحی اکبر شاه مشرف شدم بعد کلمه کلام
خیر فریت و غیره عرض داشت کردم که میاضا این کترین را همیشه خوف ایمان میباید شد
که عاقبت الامر سر انجام ایمان چگونه خواهد شد فرمودند که بر خیز و برو چون به رفتم بعد
لحظ فرمودند که شیر شاه را بخوانید چون باز آمدم فرمودند یاد دار که برین دروازه بکس
که درآمد از زوال ایمان سلامت ماند و از سلبش ایمان گشت نقل ایضا عین مولوی عبدالحق
صاحب بیان فرموده که روزی آفتاب یکپاس یا زیاده برآمده بود که فقیری کلیم پوش بخدمت
آن حضرت چرخ الله میاض عالم رضی الله تعالی عنه که بخانیدن سبق مشغول بودند درآمد
بتواضع او برخاستند و خاموش شده بنشینستند فقیر را که گفت که شما مولوی هستید
فرمودند که مولوی آنست که بهنگی برای مولی باشد فقیر گفت که مولوی آنست که خود معنی شود
پس شما مولی هستید بعبه آنجناب و فقیر بر دو برخاسته در مسجد رفتند و دروازه
بند کردند آنگاه فغانها با و از بلند بے تحاشا بر می آمدند بعد از ساعتی بیرون آمده
بے السلام علیکم روانه بطرف مشرق شده این دو بزرگ میخواند و بهر منت دو بزرگ ۶
لاکھ پیالی پی رہے تھے نہ چڑھیا نہیں ایک بوند پئی گردیال دی مست ہوئی دن دین
پس معرکہ درویشان از خدمت حضرت عرض داشت احوال آن فقیر نمودند فرمودند که وے را

منزل گم شده بود و در اجیر شریف بر مزار مبارک حضرت خواجہ بزرگ معین الدین حسین
سجری اجیری رضی اللہ تعالیٰ عنہ چک کرده بود و از آنجا استارتہ باین جانب یافتہ آمد
و این فقیر او را بر مزار حضرت خواجہ مزید الدین گنج شکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ روانہ نموده است
چون چند روز بر آمدند فقیر مذکور شدہ کام آمد و بمکان خود رفت قتل ایضا فیہ میان
حضر الدین ہوتوی بیان کرد کہ روزی پیار کابلے آن فیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ تاموضیہ
مخدوم بالا میر فتم در اثناء راہ باین کثرین نصیحت فرمودند کہ بہ بین بطرت چوب لاناں
کہ اگر این بریدہ شود از سوختن او نفع است و عذاب آخرتہ برو نماند نیست پس
خود را باید دانست کہ من از وی بسا عاجز و کم سنم کہ بر من حسن و بلا دنیا تم نازل است
و عذاب و وبال آخرتہ ہم شامل پس فرمودند کہ سگ را ہم از خود بہتر باید دانست چہ
سگ را و وبال و عذاب آخرتہ نیست و بر من وبال و حوادث دنیا ہم لاحق اند و فطرات
خطیہ عقی ہم بر سر و ہم فرمودند کہ ہر چیز را اینچنین از خود بہتر و بزرگ باید دانست و السلام
روزی آنحضرت فرمودند کہ شخصی مرید حضرت قبلہ عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ بود و ویرادر وظیفہ
حظی تام نصیب بود و حضرت قبلہ عالم ویرا فرمودہ بودند کہ بطرف ~~فہم~~ قطب در فلان
جا نخواہی رفت اتفاقاً بخلاف فرمان شیخ شخص مذکور ہما نجا ہرفت و آن حظش
منقطع گشت بلکہ از معمول خود مجہول شد گریان بخدمت شریف رفت فرمودند ترا
کہ منع کردہ بودم در آنجانب چرا رفتی پس از کرم خود بارگرتوبہ فرمودند ویرا حظ در وظیفہ
زاید تر از ما سبق حاصل شد باز فرمودند اکنون در آنجانب برو پس ہرفت چہ بیند کہ
ہمان کہ حظش منقطع منقطع کردہ بود بیمار افتادہ است و بجز نیاز بیان کرد
کہ آفرین صد آفرین است شیخ ترا کہ مرا از سلب ایمان نکاہداشت و فلان کلمہ
میں مکتوفہ المذکورۃ نقل جناب حضرت میان صلب مانیکہ والہ مدظلہ العالی
بیان فرمودہ کہ روزی جناب حضرت فیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ در پاکستان شریف

نفسه بودند و عزیزان دیگر و این نیازمندیم حاضر بود که شخصی سپاهی سرید سلسله
اولیه آمد و بخدمت حضرت رضا قصد عشق عجیب و غریب بیان کرد و حضرت
صلب بشوق تمام و ذوق مالا کلام مسموع فرمودند و گاه گاه بعد از آن هم یاد
میفرمودند که در ملک غرب مکانی بود و آنجا عرس بزرگ میشد و مردمان بسیار از هر کنار
آنجا فرایم آمدند یکسال ما چند یاران جوان از سپاهیان هم در آن میل رفته بودیم
و شخصی دهقان که منگوه خود را همراه خود داشت آمده بود زنی صلب حسن و جمال
لطیف الاعتدال شرکین گل رخسار مست چشم نازنین شیرین گفتار چنانچه فقیر
گوید فرد دیگری دلجو دلاراه دلارای بیتی، مایه روی مستکر شرابی شیرین ضم،
بر که او را دید دل از دست میزد خلقی کثیر بر شمع جمال وی همچو پروانه نامیسوزیدند بعضی
چران و بعضی نیم جان و هر جا که میرفت و می ایستاد فتنه عظیم برپائی بود که مردمان را
بغیر وی تماسای نبود و آن شتوخ را بکسی پروائی نه مردمان از باد و کلاهنگاه وی
دل و دین از دست داده مست و بت پرست شدند چنانچه جای گوید فرد
بدان کشور مسلمانان مجوسید، که شتوخ نامسلمان من آنجا است، اتفاقاً از یاران ما جوانی
ماه تابانی اسب سواری سلاحداری اهل جاہی کج کلاهی بلکه فرد جوانی اخوت جانی
سواری چیده دامانی، جهانی کرده حیرانی و بیجانی بر فتاری، آنجا که هنگام بود آمده
پرسید که یاران اینجا چه تماشا است مردمان بیرونی که آنها را از انبوه باندرون آن
فرغاراه نبود و آگاهی از تماشاگاه آن ماه نبود و بیرون گفتند و الله اعلم جوان را
رگ جان جنبید و اشتیاق دیدن آن تماشا بشت تر گردید که ناگاه شخصی از اندرون
آن هنگام بیرون افتاد از وی کیفیت پرسید وی جواب داد که یک مرغیست و
پیراها صیاد اما بدام که در نیاید یعنی کوریست یا پرنیاد که هر کس از دیدنش
در فریاد اما بکے ملتفت نمیشود چنانچه فقیر گوید بیت خلق به تست

چون
چون تو بکس نظر نه داری، آتش زدی به عالم زان هم خبرنداری، جوان را جوش آتش
عشق از اندرون شعله زد و عنان انداخته بزور تمام نزدیک آن بلای جان برسید چنانچه
فقر گوید مرده و دله از شورش عشق آن بتم در جان افتاد، وقت آن آمد که از جان و دل
خود بگذریم، جوان چون طلعت زیبای آن جانستان دید از اسپ فر و افتاد و
بیهوش گردید در حال از خاک برخاسته در پای مبارکش افتاد و بوسید جای گویدر
هر که خواهد سوئی آن ترک ستمگر گذرد، واجب آنست که اول قدم از سر گذرد، آن مایه و وقت
پنجابی که داشت گفت هت و بجای سپاهی شورش را ازین واقع پیریشانی روی داد
و آتش غیرت چنانکه باشد در نهاد وی افتاد دست آن مایه و گرفت کمرانه و زید و آن
دیوانه هم بدنبال ایشان چون سایه روانه گردید سعدی گوید بیت: زمیدانش خالی نبود
همه وقت پهلوئی اسپش پیل و رقیب بتقریب آن آشوب بهر صیله که داشت
زد و کوب هر چند آن پروانه را از شمع جمال محبوب براند پروانه داشت و بزبان حال
میگفت ابیات نه خود را بر آتش بخود میزنم، که زنجیر شوق است در گردنم، مرا بر تلوع حرص
دانی چراست، چو او هست اگر من بختی نداشتم رواست، و آنچنان از شرابیکه ساقی
چشمان معشوق در کام جاننش بر خفت مست و بهیچو دگر دید که پیوند از هستی جان خود برید
لفظیکه از زبان جانان خود اول بار شنید به اختیار از زبان وی همچون سبق طفلان یا
همچون ذکر گویان بتکرار جهر صادر میگردد و از ذوق کلام آن لب و کام تمام بهیچو بلکه
خود او شده میرقصید چنانچه مغرب گوید قطع، چون عکس رخ دوست در آئینه عیان شد،
بر عکس رخ خویش نگارم نگران شد، شیرین لب او تا که بگفتار در آمد، عالم هم پر و لول و شور
فغان شد، سحان الله چه رعنائی و دلربائی است که معشوق از لپرتو انوار ذات
خود در صورت آن آفت جان تجلی نموده که عاشق درستی مشاهده آن از سر هستی جان
و جهان بگذشت و بلسان غیب از دمان آن دلستان تعلیم فنائی و بود بقیه

فرموده که عاشق از سر صدق قبول نموده هر بار میگفت که معنی اش اینست ای هستی
که بسی بسپاهی هستی دور شو احمد جام فرماید خرد جمالی معنی دانش تجلی کرد بر صورت
که نتوان دید بر صورت جمال حسن معنی را نعم ما قال من قال خرد ناوک اندر کمان خود دارد
شاید آن را بهانه در ابرو القصه تماشا شای حسن و جمال آن لطف الاعتدال که بود مدد
شور و عشق آن جوان جانفشان هزار چندان گردید و بیخ آدمی زاد از انمیان نبود که در
بی آنها تماشا کنند و حیران نبود و چون آن دیوانه از آن رسوائی که از اعیان در جهان
نصیب جان وی آمد بزن خود روانه بخانه شد آن جانفشان نیز از میان آن میدان
همچنان جان برکت نهان در پی آن جانستان روان و دوان چنانچه فقیر گوید ابیات
جان بر کف دست خود نهاده و بے حجت و حیل و بهانه آشفت و بیدل و پریشان
می آمده ایم در میان خواهی بکشند خواه نوازند از سر دو شدیم بکرانه چون رقیب بے دید
نزدیک دریا رسید راه کشتی گذاشته بکناره که خالی از مردمان و پیر از نیستان و غیره
بود روان گردید و جائیکه حسب دلخواه به دید ایستاد و تیغی که بحائل خود داشت
بیرون از میان کشید و بکشتن آن شهید شمشیر عشق دست بکشد تزد
او بگفت تیغ که جامی ز سر خود بگذر من درین غم که مباد از سرم گذرد هر چند که زش
منع نمود که این بے تفصیل اسیر زنجیر تقدیر و امکش که بحر صرمان نخواهی دید شاعری گوید
خرد چه بنار زفته باشد ز جهان نیاز مندی که بوقت جان سپردن بر شش رسیده باشی
اما شنیده و آن مرد میدان رضائی را به تیغ قضائی بعمل گردانید دیگری گوید بیت
ما عاشقیم کشته شدن اعتبار ما است شمشیر عشق تیز ز سنگ مزار ما است
و از کینه که در سینه کمین و خود داشت بند بند اعضائی وی از هم جدا سافت و در جامه
افکند و محکم بسته بدریا انداخت و روان شدند چنانچه فقیر گوید خرد فورم آن عاشق
که از شمشیر عشق کشته شد و در میرفت از میان جامی گوید خرد

به خوشوقت شهیدان حراق بزرگ باری، رفتند ازین داغ جگر سوز برشتند، سعدی گوید ایها
مده تا توانی درین جنگ پشت، که زنده است سعدی چه عشقش بکشت، اگر عاشق
اموض، بکشتن فرج یابی از سوختن، ^{بیشک} چه نبسته است بر سر یلاک، بدست دلایم
خوشر یلاک، ممکن گریه بر گور مقتول دوست، بر و خوری کن که مقبول اوست، و آن
محبوب بیچاره بادل صد یاره مهر صبر و سکوت بردمان نهاده دل و جان از دست
داده در کوره امتحان عشق اعتاده از معشوقی رمیده بعاشقی رسیده لاچار در پی رقیب
به نصیب روان گردیده چنانکه فخر گوید بیت جانفدائی عشق را معشوق عاشق همیشه
عاشق از معشوق باشد جانفدائی عاشقی، مولانا گوید مثنوی، هر که عاشق دیدیش
معشوق دان، که به نسبت هست هم این و هم آن، تشنگان گراب جویند از جهان
آب هم جوید بعالم تشنگان، بیدلان را دبران جسته بجان، جمله معشوقان شکار عاشقان
سیح عاشق فرد نباشد و هل جور که نه معشوقش بود جویائی او، الغرض از اینجا آمده بهر کشتی بجز
مردمان بسیار سوار شدند چون کشتی در میان دریا آمد بتقدیر الهی غرق شدن گرفت
ملاحان بیچاره هزار بار چاره نمودند سودی نداشت فریاد از نهاد خلق بر می آمد ملاحان
گفتند ای مردمان بیشک کسی در میان سکاگنا به عظیم کرده است که از مثنوی آن این واقع در
پیش آمده زود بگویند و بدرگاه خدا تعالی استغفار و معذرت نماید شاید که بکرم و عفو او سبحان
تعالی استخلاص ازین استهلاک رو نماید اما که نگفت که من چنین یا چندان کرده ام نزدیک بود
که کشتی غرق شود که آن مجروح تیغ قضا که معشوقه آن مرد میدان رضا بود مرثیه خود را گفت که
خاموش نشستم چرا گوی که بیگناهی را قتل نموده بدریا انداخته ام تا چندین مخلوق دیگر
بشوی عمل تو زیان نشود بجز دشمنیدن او از دلاری یا زور آن مقتول ضجر عشق و بلا
و آن خواص عمیق فنا و بقا بر آب دریا بر آورد و بکشتی برآمد و نزد تشنگان ضجر
تسلیم را، هر زمان از غیب جان دیگر است، و هر دو عاشق و معشوق دست

بدست یکدیگر گرفته خود را بدریا انداختند و بفرغ رفتند و باز نشان ایشان کسی نیافت
 و کشتی سلامت بسا حل رسید و قصه ایشان منتشر بجا آمد و دید این فقیر گوید غزل
 یاران که بوده اند ندانم کجا شدند از زبان خود رسیده بخود آشنا شدند اول به تیغ عشق
 ز جانها فنا شدند بعد از فتنای فولش بمک بقا شدند سر بازی است در پی جانان
 طریق عشق سر داده اند و از همه اهل و فاش شدند در راه عشق خجسته و نرسیده بودند
 از غیب جان یافته غائب ز ما شدند عبدالحلیم چاره جان بازی است و بس
 دیدی که جان باز بعشقش پیرا شدند و آن حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه
 قصه دیگر عاشق مجاز میفرمودند که برای تحصیل علم در دلی رفته بودم درویشی هم در آنجا
 سبق میخواند و از خانه شخصی هر دو وقت نان آورده می خورد روزی قضا را نظر
 در ویش برد و دختر آن شخص اعتاد بعد دل ایر محبت وی شد و روز بروز از در دو
 سوز آن بے آرام و بخورد و آشام میبود چونکه هر صبح و شام بر در آن گل اندام
 رفته هر گاه که اتفاق ملاقات آن می افتاد با وی بمکلام میسر اما وی پروائی آن
 نداشت و با همصیبتان خود که در آن محله بودند بخانه دیگر که متصل آبادانی او شان بود
 هر روز بچرخ میبرد از آنجا که در ویش از آتش عشق و تیر فراق سوخته و دوخته بود
 فراغت را غنیمت دانسته بر در آن دلبستان بهما شتاب رفته و بے تحاشا رو بروی
 آن گلچشم کان فاش بگفته که ای جانستان اگر تو پروائی این جانفشان نداری من
 هم پروائی جان خود ندارم یا بمن همکنار شتو ورنه زیر میخورم و جان می سپارم وی از انکار
 گفتی که من اینکار نمیکنم فواه بفر فواه سر خود بگیر آن بیقرار لاچار از اندوه بیکنار همان زمان
 یک کف دست سم الفار بخلق فرو برد و نه مردی و نه روزی همچنان میکرد و دختر آن
 بمقرانش نیز آنشو خ را اکثر ترغیب اینکار میدادند که بیچاره زیر خوار سخت لاچار
 است ترا پی شود که با وی یکبار همکنار شتوی اما بخيال هم نیاورد چون چند روز برین

مستوال گذشت روزی دخترگان مجبور به او را در غلانیده بهم بخل شدن با وی آماده
ساختند چون برخاست درویش گفت جامه از میان دورکن وی همچنان کرد و برود
بهم بخل شدند بعد از آن درویش زحمت خود را از انبیا بیرون برد و بجای خود آمده همان
زمان بمرد چون حضرت صاحب این حکایت تمام کرد شخصی عرصه عرض داشت کرد که قبل از این
چیست آنکه هر روز یک کف دست سم الفار میخورد و نمی مرد پس سبب مردن او آنست
چه باشد فرمودند شعله آتش عشق که سخت غالب از همه آتشها است در اندرون
وی زبانه می زد و خوردن زیر او را مؤثر نمیگشت چون بعد از وصل که بمنزل آلبست آتش
او فرو نشست زیر خوردن چند روزه ویرا یکدم هلاک گردانید مولانا روم فرماید
مثنوی عشق از اول حیران بود تا گریز دیگر بیرون بود تو بیک خواری گریز از عشق
تو بجز نامی چه میدانی ز عشق عشقها کز پئے رنگ بود عشق نبود عاقبت تنگ بود
و آنکه آن مس زران دود آمده است ظاهرش نور اندرون دود آمده است چون بخورد
نور و شود پیدادخان بغیرد عشق مجازی آن زمان عشق بر مرده نباشد پائندار
عشق را بر حق برقیوم دار عاشق ضح خدا با فر بود عاشق مصنوع او کافر بود
نقل برادر م کلان حقیقی میان محمد سلیم بیان نماید که یکبار این کتبه بین و میان دلاوردین
قوم سد مدار کا خدمت انقیاض عالم رضی الله تعالی عنه در تو گیره شریف مشرف
شدیم و در حجره میان نامدار فقیر پیش معرکه درویشان از فاقه شب که در راه گذارده
بودیم شکوه می نمودیم که در آن شب ملان مسجد بر دوراسته نانک نور که بشب از
قریه گدا کرده حاصل کنند داده بود و آنحضرت از بیرون در آنجی می شنیدند ناگهان
اندر آمدند و بنشستند و فرمودند چه میگویی باز از سر نو بهمان غنویم متبسم شده
بخوش طبعی فرمودند که ملان خطا کرده چه حق شما که دو تن بودید بردی دو نانک بود
وی شما را یک زیاده داده است از و چه راز نمی شنوید بعد نصیحت فرمودند که

از کسی شکوه نباید نمود و محطی حقیقی ذات حق را باید دانست و در فاقه صبر باید کرد که از
صبر هیچ عملی بهتر نیست و آنچه از صبر حاصل شود از هیچ عملی حاصل نشود و بعد از نور
صیانت کردند که بوقت طالب علمی در دلی شریف علم میخواندم و یکبار از انجای خانه
آمده بودم و حضرت جد بزرگوار رضی الله تعالی عنه مرا از پاده از دو سته روز بخانه ماندن
نهادندی بدستور مذکور باز بدلی روانه شدم و قحط سالی عظیم بود در راه دوسه روز
مرا چیزی از خوردنی میسر نشد و سوال کردن عادت من نبود از گرسنگی طاقت در بدنم نماند
بیزاری شدت اعتان و خیزان در مسجد موضع فریه کوچه پوستان پیبریدم آنجا بگوشه
غاطیدم و چنان بیخوش شده بودم که رقی از جان مانده بود و نزدیک آن مسجد غلیری
بود پیر از آب خواستم که اگر قدری آب نوشیده شود طاقت ادای نماز حاصل آید اما کس
را نگفتم که مرا آب آورده بنوشانند و نه کسی مرا پیر سید لاچار برخواست و توانا شده بعد
خیله خود را بغیر مذکور برساندم و آب نوشیدم بعد آمده نماز بگذاردم و سروروی
پوشیده دراز شدم که ناگهان فقیری حالپوش آمده مرا بگفت که ای درویش ترانان میر
نده است گفتم خبری مرا یکینم نان کلان که در بندش من گویند سخت درشت
از اردناپذیریه از جنس باجری و جو و نخود و غیره که از گدائی حاصل کرده برد بداد مرا طاقت
بر خاستن نبود پیر همان بیست بحرص تمام همچو آب بخوردم که آب بهم یاد نه کردم بعد از آن
مراقب سبحانه و تعالی از نتایج آن صبر که کرده بودم پیشتره جاکه میرفتم نانهای مکلف و
خدمت پیر انواع میسر گردانید و تا الحال در تنزاید است الحمد لله علی ذلک نقل و هم آن
حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه میفرمودند و قتی که قبل از رفتن بدلی در شهر بهاولپور
برائ الکتاب علم رفته بودم میان فتح الدین باغبان بهمره من برد و در انجای بحمدی رفتم
و آنجا رسمی بود هر چند آدمی مسافر که در مسجد بیایند یک از میستان همچو بانگ نماز منادی
میکرد تا آید آنجا نماند بهر آنکه ایشان آوردندی بنا بر قاعده مذکور بهمره من برد و

وقت منادی میکرد تا از آنچه حاصل میشد برد میخوردیم روزی مرا گفت که من بیرون از میکنم و وقت
بهم میخوری امروز تو هم منادی کن گفتم من اینچنین برگز خواهم کرد اگر خدا بفرماید خواهم فرود
ورنه بفر خواهم کردی از غصه منادی نکردی و برگردی خفتیم چون بغاقت نتوانست نمود دوم شب
خود بخود منادی شروع کرد و ما همچنان آواز کردن گرفت پس بعد از چند روز ما را جمعیت و ظیفه
نان حاصل شد و تکلیف بر خاست ثقل یکبار آنحضرت عنیا ضعالم رضی الله تعالی عنه بعرض
حضرة خواجه عزیز الدین گنجشکر رضی الله تعالی عنه تشریف آورده بودند چون مردمان دامغان ولایت
دیدند فرمودند که مردمان دامغان با سخت دل و قوی میباشند بعد از تبسم شده فرمودند که مرا از
جنس این مردمان دیشب می آید چه بوقتیکه در بها و لپور علم میخواندم جوانی از قوم افغان
دامغان آمده بود و از من سبق میگرفت روزی مرا بخارتپ شده بود و دراز شده بودم
جوان گفت که مرا سبق بده من عذر کردم بغضب در آمد و مرا طمانی سخت چنان زد
که بیهوش شدم چون بیهوش آمدم لایار برخاستم و سبق دادم و هیچ نگفتم و صبر کردم
روز دیگر استاذ صلب ما از سببه بر آن جوان رنجیده شد و از مکتب برانند بعد از اتمام
این حکایت فرمودند که چون مردمان دامغان مرا بنظری آیند نهان طمانی یاد می آید سجان الله
که حق تعالی در ذات شریف آنفیا ضعالم رضی الله تعالی عنه از وقت ابتدا اینچنین
اوصاف یعنی خلق و صبر و حلم و توکل و تسلیم پیدا کرده بود و در وقت انتها و کمال
ایشان چه تعریف گفته و نوشته آید الحق حق گفته است آنکه گفته و رفت او را
میان همی خدا ماند خدا را فقر ادا اتم هو الله اینست ثقل فقیر کاتجروف از ابتدا
در فرد سالی بجهت حصول محبت الهی عز اسماء که مقصود از خلقت انسان است
در طلب مرشد میبودم و اشتیاق بیعت به دست حضرت مولوی صلب مولانا غلام
محی الدین قصوری نقشبندی صلب تخف رسولیه علیه الرحمة بی میباشتم اما اتفاق نمی

افتاد حتی که عمر بپانزده سالگی رسید اتفاقاً روزی از میان نور جمال صلب که مرید آن
حضرت راضی شده بود ششم تعزیت ایشان شنیدم که معدن خلق عظیم و کان کرم عمیم اند و باغنی
و فقیر نیکسان بلکه بغیران نهایت مهربان و همواره در بحر شهود محو و مستغرق میمانند بمجود
استماع این الفاظ بوی محبت بمشام جان این ناتوان رسید و بر عرس شریف بهشتی حضرت
نواج کجشکر چشتی رضی الله تعالی عنه رفتم چون چشم بنده از دور بر طلعت مبارک نورانی
آنحضرت که از نور سبحانی همهچیز نورشید آسمانی تابان و درخشان بود افتاد لبه دل الهیر
شدم و اندرون مسجد بارگاه حضرت کعبه شکر بعد از نماز شام بشب پنجم ماه محرم الحرام
فی ۱۲۴۰ یکروز دو صد و هفتاد و شش یجری دست بیعت بدست حق پرست
آنفیاض عالم چراغ الله رضی الله تعالی عنه دادم و یکی از حلقه بگوشان سگان آستان
عرش آشیان وی گشتم عرقی گوید: غزل، یستم بنگاهی برد جانانه چنین باید،
یکروز خرابم کردو پیمان چنین باید، بیرون و درون من شد صورت او پید، در صفة کفرستان
بنحانه چنین باید، ازو کم دو کی رستم باو صدم پیوستم، من بنده اوستم دیوانه چنین باید،
مست از می تو صدم با یار بچسیدم، خود را همه او دیدم مستانه چنین باید، من میخندم،
در قفن جگر عرقی میگیرم و میخندم، در خواب فدا رفتم احسانه چنین باید، لعل این
فقیر چون اول بار بعد از بیعت پس از مدت سته سال و نه ماه بحضور آنفیاض عالم
رضی الله تعالی عنه سمت نگیرد شریف بنا بر زیارت روانه شدم ماه مبارک رمضان بود
چون از موضع چاویکا پیشتر شدم از رفتن مانده شدم از خامگی خویشتن بدل گفتم
اگر حضرت پیر من از حال من آگاه اند چه باشد که سواری آمده مرا بقدری مسافت
سوار کند بمجود این خطره ناگاه بند و سواری از پس من پدیدار شد چون نزدیک رسید گفتم
ای درویش از کجایم آئی و کجا میدوی جوابش گفتم باز گفتم تو مانده باشی بپا سوار
نشو خاموش شدم از اسب مادی خرد آمد و گفتم سوار شو سوار شدم چون

بقدر یک گروه مساعدت بوده باشد توانا شدم و در دل کردم که پیاده رفتن بسوی پیر مرشد
خود عبادت است جدا از چنین سعادت محروم باشم از اسب مادی و فرود آمده حواله ام
نمودم و روانه شدم القصد بعد از نماز شام بحضور رسیدم و آنقضا ضیاء عالم رضی الله تعالی عنه بعد
خروج نماز از مسجد مبارک بیرون آمدم بشریف پای بوسی مشرف شدم فرمودند بنشین و فرود
بدولتخانه تشریف بردند ملول و در در حجره میان نظام الدین بنشستم و بدل گذرانیدم که بشاید
حضرت صلب مرا نمی شناسد بعد از یک لحظه بر در حجره آمدند و با او از بلند بخواندند که میان
فقیر یا بیرون بنشین پس بیرون آمدم بخد مت نشستم فرمودند چنان ندانی که ترا نشناخته ام
بضرورت بخانه رفته بودم و ترا شناخته ام که نام تو عبدالحلیم و مقام تو فلان است و در فلان
مقام با ملاقات کرده بودی چه بوقت بیعت از نام و مقام سکونت و خواندن کدام کتاب
از بنده پرسیده بودند و در آن ایام کتاب زینبی میخواندم و در میان مدت سه سال و نه ماه که
مذکور شد بعزت حوادث روزگار بغیر از قد صیوسی یکبار به کلمه کلام بهجوم مردمان عریض
(بهشتی زیاده نشده بود چون اینچنین تسلی فرمودند بحجبت خاطر خوش گشتم و تا حال هنوز
از آن خام ضیاء الهامی خود شرمندم ام چه مولانا روم فرمایید بیت که به پیش زادن تو سالها
دیدم بودند ترا در سالها لعل روزی آنحضرت ضیاء عالم رضی الله تعالی عنه از شخصی که بخد
مجدوبی که مرشد او بود میباید پرسیدند که خانه ات کجاست آن شخص عرض کرد که صاحبان بجز
صبا نجی خانه ام نیست و اشاره بطرف مرشد خود کرد حضرت صلب متبسم شده ب خطاب
آن شخص این بیت فرمودند بیت بی بندی آیین تیری بند باندی تیری و الیاندی حلقه بگوش آیین
تیری ابتر زلف و زن و یکم سجن گهر پیکر که خانه بدوش آیین
کجه ستاب نه ریایه لایه دی تیر سری و زن و یکم خاموش آیین
نال مهر دی فیض لؤلؤ یاد کرو تیری شفقت کفین کیون خاموش آیین
العرض بعد از آنکه مدت شخص مذکور بزرنی شیفته و ترغیبه شد و حلقه بگوش یعنی

علام آن شد و آن نیز مبتلا می وی گشت پس بر دو ادا بخاکریخت جابجای رفتند و خانه
بدو مثل شد و کسی آنها را بجای ماندن ننهاد اکثر اکابر بعد از مدتی در میان آنها جدائی
افتاد انگاه شخص مذکور خاموش گشت چنانچه چار پنج سال کسی نشنید که بلفظی تکلم
نموده باشد و همیشه ساکت می ماند تا که بمرد الحاصل آنحضرت راضی الله تعالی عنه چنان
گشت حقیقی در مرتبه صحو میبود که چندین محامله که بآن شخص شدنی بود در پرده عبارت یک
رباعی هندی تمام بوضاحت بیان فرمودند فهم من فهم نقل در خلق و تحمل کمال آنحضرت عنایض
عالم رضی الله تعالی عنه که روزی فقیر کاتب حروف و چند عزیزان دیگر بعد از نماز شام الدرون
بنظر شریف آنحضرت آنکس افروخته بخدمت نشسته بودیم و میان قطب الدین قبولوی
با آنحضرت از هر باب سوال میسوزید و جواب با صواب میشنود از شام تا عشاء بنحو سوال
میپود ما هم از بسیاری حکایات او تنگدل و ترسناک میبودیم که بحضور اینچنین شیخ
گفتگو از هر باب نمودن بعید از ادب مینماید و یکی از سوالات او اینست که گفت صاحبها
عاشقان مجازی چنانچه را بنحوا و بیرو غیره مانند ایشانرا چه حال بود در جواب فرمودند که از
کیفیت احوال را بنحوا و بیرو خوبی واقف نیستم مگر از حال مجنون که شبی او را لیلی بمیراد خود
بدست آمده بود و پاک بماندند انگاه فرمودند که شیخ سعدی علیه الرحمته در گلستان
میفرماید که یکی را از علماء پرسیدند که کسی باما بیرو می در خلوة نشسته و در باب ته و رقیبان
ضغنه نفس طالب و شهوة غلب پیچ باشد که بقوت پیرنگاری بسلاحت مانند گفت از
میر و یان سلامت مانند از بدگویان انتهی چون روز شد بخدمت حضرت افاضت
حاصل شد از گفتگویی دوشنبه عرضداشت کردم که فیاضا عجب تحمل ذات شریف است
که ذره در رخش و تنگدل نشده اند و ماهی پریشان خاطر و حیران میشدیم فرمودند معراج
عارف که بر بخند گنگ آبست هنوز روز دوم مرارخصت فرمودند بوقت روانگی دست
بسته عرض کردم که صاحب این کترین را از توبه قلبی خود فراموش نخواهند ساخت هر دو دست

بسته من بنابر دست حق پرست خود گرفته متبسم شده فرمودند علی اگر من ترا یاد ننمایم
ترا چه مقدر است که یاد کنی انگاه فرمودند من امان الله واندرون بنظم شریف داخل شد
و این ابیات خوانان روانه شدم ابیات گرفته ساعری از دست مستی، تعالی الله و
و چه دستی، بقی چون تو چرا در پرده باشی، مگر از شرم چون من بت پرستی نقل در
خدمت و فرمانبرداری پیر مرشد خود که یکبار آنحضرت فیاض عالم رضى الله تعالی عنه نیازمند کاتب
را بنقل نمودن کتاب اصول مسیحی بفصول خواستی شرح اصول الشناشی امر فرمودند و کتاب منقول
عند باریک خط و در آورده پیچیده نوشته بود که عبارت نقل بخوبی خوانده از من نمیشد چون بخانه
آمدیم یک آنکه والدین مرا بکار صعب دینوی مشغول نمودند و دیگر بسبب در آوردگی و پیچیدگی
کتابت وی دانستم که از من نوشته نمیشود بنا برین بهواره غناک و پریشان میبودم و گاه
گاهی گریه می نمودم که مبادا که دیری اعتقال امر حضور موجب بدبختی من باشد چون دو
ماه بر نیمه نوال گذشت لاجرا مستغاثی بجناب حضرت رضا بوده شروع بنوشتن شدم از
برکت کرامت و توفیق آنحضرت چنان محاوره در نوشتن خواند پیدا شد که بغرابت مدام
و سهولت تمام در اندک ایام بالتمام انجامید و اول کشیده و مجلد کنانیده بعز پائوس
رسیده حاضر ساختم حضرت صلاب بمجد دیدن کتاب متعجب شدند و پرسیدند که خود
نوشتی یا از کسی نویسانی عرض کردم که منافع بتوجه ذات شریف بدست خود نوشتن
ن نوشتن ام فرمودند مرا امید از پیچیدگی خط وی نبود که توانی نوشتن اما عجب خدمت
بجا آوردی انگاه در باره این کمتر من چندان خوشدل شدند و دعایهای فرمودند که در
خریر نیاید و بار بار میفرمودند که حق تبارک و تعالی و خواجگان چشت ترا همچنین
بعنائیت آرایند که تو کتاب را آراسته نمودی و باز باز بروی نیازمند میدیدند و
اینچنین ما میفرمودند و حال آنکه من شرمند بودم که بغیر از توبه ایشان از من حرفی
نوشته نشده و اکنون تا ایندم متاسفم چه مرا اگر از ان امواج بحر عنایت و سیلاب

ابریدایت اطلاعی بودی تمام کتاب را بطلا مطرا غنوده قدم از سر سافت حافر کردی
 الغرض تا حال بیقین کنال میدانم که هر چه عنایت بر احوال بنده مبذول فرموده اند همه از
 خوشدلی آنروز است قطعاً ملک عاشقی و گنج طرب را هر چه دارم زمین حمت اوست
 گر من آوده دامنم چه عجب همه عالم گواه عصمت اوست نقل روزی
 این نیازمند و چند کس از درویشان بخدمت آنحضرة فیاض عالم رضی اللہ تعالی عنہ
 در موضع بدطی والد حاضر شدیم و هر چه پشتاره نائی یزیم بر برداشته بودیم و
 موسم سرما بود بوقت شب در گوشه مسجد از آن یزیم آتش افزونته نشسته بودیم
 و خود هم بگوشه دیگر بر چهارپائی نشسته بودند فرمودند هر کس بهر کاری که کند
 برای خود کند زیرا که اگر نفع از آن کاری غیر از ثواب آن باینکس عاید گردد و اگر
 خود از آن نفع گیرد معلوم است چه شما یزیم برای ما آورده بودید ثواب آن
 هم بشمار سپرد و خود هم از آن نفع گرفته اید پس شما را ثواب و تمتع هر دو حاصل شد
 و نیز عادت این گترین میبود که هر بار که بخدمت مشرف میشدم شعری از
 سر نو تصنیف کرده یا خود میبردیم که آنحضرت رضی اللہ عنہ خود بخود استفسار آن غنوده مسموع
 میفرمودند و پسند می نمودند و آن شب نزدیک سحر من شعر بندای بنام دُطولا اکیه خود
 داشتم با امید آنکه خدا تعالی وقت سبب سازد که مسموع آنجناب برده باشد
 بهمان ترمان فرمودند هر چه نو تصنیف کرده آوردی بهمین وقت بخوان پس از کی
 بر آورده شروع کردم و الف آمیان دُطولا اکیه یی بدائی ایسه عشق تشاڈے سینے چاه بھر کائی
 دکھ در بھر دے میری جان جلائی دُطولا آمل مینون جننگھول گھائی بجے بلکے گیان سو نہ تیری بلکے
 تن بال مو اتے جن بیٹھون ملکے میرا تن من صدقہ کدی آہن ولکے دُطولا پھیر بہا پین بکوار ی رکے
 تے تشا ہی دق دل طلب اساڈے ایہو تین بسکُن نت بہر و تشاڈے آپے لا محبتان
 بہو بہو دوراڈے دُطولا ایہ کی لکھیا وچ بھا اساڈے نے تھر محبت دل جیا ہے میری

دیده و اصل اصل داد ظهور امینون سیری و پیر و چاله نهی تیری میری و سوره سی سو کلماتی چند در دوزان گلیری
چون دین رباعی رباعی بخوانم و فرمودند باز بخوان مکرر خواندم پس چون سحر و تمام کرم میان تا بدین درویش
که اکثر خدمت آنحضرت رضی الله عنه می نمود فرمودند که پیش ما که از اشعار عبید الله سماع میکنی آنرا بگزار
این سحر و رابگیر و یاد نموده ما را بخوانند بپاشی که از آنها نهایت عمده و باوق و ذوق اند میان تا بدین
آن اوراق از من بگیر و با خود داشته الغرض چون در آن ایام که این اشعار الانام از مصائب عشق
جگر خوار و بار فراق یار و سرزنش اغیار در غم و الم میبود بوقت فجر بعد از ادای صلوٰه و وظیفه بامر محبت که
که عادت قدیمانه آنحضرت رضی الله عنه فرمودند و فرمودند که بد دل نشوی که بدنامی نائی در عشق فخر عشاق
است انگاه شخصی دهمقان آمده پائینوس آنحضرت شد و بنشست از وی استفسار احوال آن
نمودند وی شکایت ظلم کارداران نواب بهادریخان آغاز نهاد و سخن بجائی رسانید که غریب نواز
مردمان این ملک از کمال ظلم و تعدی غنا فی الله شده اند صفا بچشم تلقین بطرف این مسکین
حزین دیده متبسم شدند باز سخن وی بجای آمد که صاحب چهره رسید بلکه بلا مکان رسیده اند باز ذات
شریف همچنان متبسم شده باین ضعیف خیف ملتفت شدند و دانستم که این از کمال القوت
آنحضرت است که از زبان چنین دهمقان تلقین باین پرستیان رسانیده اند که جوهر و جنای
خلق و فراق محبوب و مصائب عشق بمرتبه غنا فی الله رسانند و بنهایت لامکان گردانند
انگاه این غزل از زبان این فقیر سر زد شد غزل جانابا که دور ناگای آمده است
که نشان من زدور رسید نامی آمده است بیگانه تر سپر انشوم از خرد تمام بکمال خود چون آن ماه
بتامی آمده است سلطان عشق آمد و عقلم بشد روان جان پایی بوس تختش بسلامی آمده است
نزدیک شد که من بغنا فی الله می رسم به لامکان عروج زنا گای آمده است بد دل مشغول محنت عشق ای
ر می ده بخت کز وصل یار مرده بغر جای آمده است اذ گرو با و ذلت و رسوائی جهان بیکدره غم مخور که
با کرامی آمده است از تنگ و نام و عزت چو گذشتی ای حکیم جان باز شو که وقت سر انجام آمده است
لعل رونوی آنحضرت غیا غنا عالم رضی الله تعالی عنه در بنجله شریف خود نشسته بودند

و سحر فی دویر طایفه پندی پرورد و سوز تصنیف این فقیر کا تجرّوت اذا حمد دین نخلین دوز که
نهایت خوش آواز بود شنیدند و خوشوقت شدند بجهت چون مردمان بیرون رفتند این نیازمند
را بخواندند و فرمودند که از دیر بر آمدن مقصود تنگ نباید شد و بیدل نباید بود و در خود حوصله پیدا
باید کرد و نگاه فقرات شریف گشتادند و ورق بوق گردانیده برین بیت انگشت مبارک
نهادند و پیش نیازمند کردند بیت این بود بیت آب کم جو تشنگی آور بدست تا بچو شد آب
از بالا و پست بعد نصیحت فرمودند که در هر کلمه کلام زبان را موافق شریعت باید داشت
و از نام شروع محفوظ باید ساخت و رین اثنا بنده عرض داشت کرد که آمنا و صدقنا آری
حضرت سید مهمل شاه صلب را ازین سبب علما و ابر چنین و چنین گفته اند فرمودند حضرت
مهمل شاه صلب بر عین شریعت بود و کسیکه بر ایشان حرفی گرفته از نادانی خود گفته است
باز بنده عرض کرد که غیاضا با فواہ عام است که از شاه صلب موصوف حضرت شیخ عنایت
اللہ صلب قادری قدس اللہ اسرارها فقیری غصب کرده بود این سخن راست است یا نه
فرمودند فقیری غصب نمودن کاری مشکل نیست چه دل فقیر را از یاد حق بسجانه گردانیده
بدنیا مشغول کردن است لعل روزی از درویشی که مریدان غیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ بود و
صاحب سالات و واردات بود آن حضرت رو بروی خود در حق خود از وی کلمات ناسزا شنیدند
خاموش و مخوم گشتند بعد بضرورت سوار بر ابراه بموضع شدند نیازمند همراه بود عرض داشت
کرد که غیاضا سبب چه بود که از اینچنین درویش اینچنین کلمات بظهور آمده اند فرمودند
که نفس من ازین درویش خوش گشته بود حق تعالی بجهت تنبیه نفس من از وی کلمات نالایق
بظهور رسانید و البتہ باز از درویشی دیگریم اینچنین معامله بوقرّح آمد غمناک شد و بودند باز
نیازمند همچنان عرض کرد فرمودند که در زمان ما ضیعت ایخان سلف طالبان زاد و از ده سال در صاوت
نمودن کلوز استخفا میداشتند نگاه توبه میفرمودند و این تقصیر در وجود ما است که از آشنایان
اینچنین مردم را اگر قدری ذوق محبت الهی برسد دعوی فرعون نمائند سبحان اللہ که کسر نفسی

آنحضرت چراغ الله ورضی الله تعالی عنه بجدی بود که زلات و بهفوات مریدان خود را بتقصیرات
نفس خود مشوب داشتی ثقل است که روزی آنفیاض عالم رضی الله تعالی عنه این بنیان را
را باو اهل حال بمطالع لوح شریف امر فرمودند در خلوة رفتن و چند سطور مطالع نموده باز خط
آمده عرض نمودم که فیاضا بر حاشیه کتاب یک مسئله عجب دیده ام که شارح مینویسد که
شیطان در بازار و کوچه های گرد و کسی که گوید من اینکار کردم و من این عمل نمودم شیطان
گوید انت انت اخي فرمودند ازین سبب بعضی بزرگان سلف خود را با لفظ ایشان
تغییر فرموده اند باز فرمودند که این لفظ هم اندرین زمانه نوعی از خود نمائی است و اصل درین
کار آنست که چون اینکس دل خود را از خودی خود نگاه داشته بود همواره ازین معنی
آگاه بوده باشد بوقت تکلم از تعبیر من و تو چه خلل زاید بعد فرمودند بیت
ای بسا نا آورده است ثنا بگفت جان شان بایان است ثنا است جفت بعد از آن
فرمودند که در یاد حق سبحانه و تعالی چنان سعی بلیغ باید نمود که یکدم از ذکر و فکر و مراقبه
خالی نباید بود و در هر آن ویر لمح چه در بیداری و چه در خواب و چه در عطا و چه در بلا غافل
از وی نباید شد و این ابیات بر لفظ مبارک رانندند ابیات ذکر گو ذکر تا اثر احسان است
زندگی دل ز ذکر بیزدان است بهر آنکو غافل از وی یکزمان است در اندام کافر است
اما نهان است به کفر باشد از خدا غافل شدن بهر لباس دینوی مائل شدن به
و هم فرمودند که بوقت ذکر کردن چنان معلوم کنند که از هر بن موی من ذکر میشود و هم فرمودند
از هر عمل که کند هیچ نسبت بخود نکند و درین معنی ثقل فرمودند که مریدی سید الطائفة
حضرت شیخ جنید بغدادی قدس سره بر آستانه پیر خود بیست سال ذکر چهار
کلمه طیب کرده بود روزی در اثنا کلام نسبت ذکر بخود کرد که من بیست سال
ذکر کرده ام حضرت جنید فرمود که برو کار از سر نو بگیر و هم فرمودند ذکر را باید
که خود را در مذکر گم نماید چنانکه از خود هیچ نشان در خود نبیند و لا تذکر الله

غیر الله معلوم نماید و هم فرمودند که بوقت گفتن کلمه لا اله الا الله تصور کنند که من نیم و چون گوید
الا الله خیال کنند که او هست که مقصود او بخوب طور بر آید و هم فرمودند که چون ذکر بندگی هر
یا خفی بنشیند با وضو باشد و اگر در میان ذکر کردن و ایراد حدیث رسید باز وضو نکند و اگر داند
که چیزی از ذوق و شوق که در ذکر مییابد کم میشود وضو نکند و بهمان قعده ذکر باشد
و در ذکر هر چنان تاکید می نمودند که یکبار این نیازمند بخدمت رفته عرض نمود که
قبله ذکر خفی من بر ذکر هر غالب آمده و از من هر کرده نمیشود و پیش ازین در هشت
پاس دو وقت هر میکردم فرمودند برو پنجوقت بعد از ادائی هر نماز هر میکن پس بخانه
آموم و پنجوقت هر میکردم و هم فرمودند که سالک را وقتی از اوقات که در آن بحق
مشغول شدن و وظیفه او باشد کال فرض باید دانست و ناغہ نباید کرد و در الوقت
برای او هر روز فیضان الهی نازل و وارد میشود بعده مکاتبت فرمودند که درویش بعد
از ادائی سنت نماز فجر هر روز بمراقبه خود مشغول بودی چه از حق سبحانه و تعالی وقت
فیض برای او مقرر بود چون تکبیر برای جماعت فرض شدی آن درویش بر همان بیست
نشسته ماندی و برخاسته نمازیان و ایراد جماعت آگاه گردانیدندی و ملامت
کردندی که اینچه فقر است که تکبیر و جماعت بر نمیخیزد چون او را ازان احوال
پیون آوردندی درویش برخاسته و این لفظ بزیان آوردی سبحان الله زهی
رقیبان محمدی که از بارگاه به یارگاه می آرند بعده فرمودند هر وقتیکه سالک را
در وظیفه قدری ذوق حاصل شود بسبب فرد در تزیاد آن سعی بلیغ نماید و اگر
در الوقت سعی نه کند و وقت از دست دهد حق سبحانه و تعالی آن بنده را باز آن
ذوق عطا نفرماید چه نعمت ما را قدر ندانسته است و اگر بر تقدیر آن ذوق
بوقت وظیفه ویرا حاصل نشود آن قدر نشسته خواه خواه مشغول باشد و
ناغہ نه نکند که حق تعالی باز به مهربانی خود عجز و نیاز آن بنده که از وی مطلوب

است دیده ذوق جدید عطا فرماید انگاه فرمودند اگر در خانه کس است یک حرف
بس است و هم آنحضرت رضی الله تعالی عنه میفرمودند طالب را که اگر تعلقی داشته
باشد و از کار باز دنیاوی فارغ نباشد بعبادت معبود یکله اینکس را نعمت ایمان
و عقل عطا فرموده است وصحت وجود و حواس و اعضا و طاقت و قدرت انعام
کرده از جمله بهشت پاس شبها روز یکپاس برای او تعالی مقرر نموده باشد و در آن بیدار
او سجانه و تعالی مشغول بوده باشد و ناعنه نکند و بهفت پاس بکار کسب خود
پروازد چون اینکس این طریق محکم گیرد امید اغلب آنست که حق سبحانه اینکس
را بمهر باطنی خود چنان بخود کشد که جمیع اوقات او را بیدار خود صرف نماید و بمطلب
اعلی که مقصود است غایز گرداند و هم فرمودند مرد را باید که از زن نیز کم نباشد
چیز زنان با وجود دوسه سببی بر آب که برداشته میروند و بایکدیگر حکایات از پیر
دفع میکنند و همگی توجیه دل خود را مصروف در کار خود دارند و هم فرمودند که روزه صوری
است و روزه معنوی صوری چنانکه مشهور است اما در آن و بال شهره طالب است
و معنوی آنکه بظاهر روزه دار نباشد اما قلت اکل و شرب نماید تا بفوائد روزه نایل
گردد و شهره هم نباشد و هم فرمودند که زمانه بسا بدتر آمده است اندرین زمانه اگر
کسی خوابی فروغ بیند خود را یکی از اولیا پندارد و هم فرمودند اگر کسی اندرین زمانه
پنجوقت نماز جماعت بگذارد و از لقمه حرام و مشتبه پیریزد و از محرمات و کبائر دور
باشد درجه اولیا سلف یابد و هم فرمودند که سیده مومن جای خزینه ایمان است
باید که با پیر این پوشیده دارد چه اگر نزد کسی یک مبلغ که مال دنیوی است باشد
چه قدر و را خنای آن سعی نماید و از خزینه ایمان که گنج باطنی است چه چیز بهتر
خواهد بود پس باید که هرینه نگذارد و هم فرمودند که تبه بند بالائی ناف باید بستن
نه زیر از ناف که از ستر عورت که فرض است محروم نباشد و هم فرمودند

بارها میفرمودند که طالبان زمانه سلف نخست بطلب حق سبحانه از نکل و بهم
 تعلیم قبری ورزیده جمیع منازل طریق سلوک را طی نموده بمقرتبه آنها رسیدند
 و در آخر عمر برای سنت نبوی علیه الصلوٰه والسلام نکل میکردند و الحال هر که از
 آشنایان ما هست بهم متاهل و علائق دارند بعد از جهت کمال همت خود و
 پیران چشت اهل بهشت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین میفرمودند اگر چه
 متاهل اند اما چه خوف است که شرمهای هر یک آن حضرت راست و اشعارت
 بحضرت رئیس المتورعین امام الواصلین فواجر حافل محمد عظمت الله که جد بزرگوار
 و پیر شد حقیقی آن فیاض عالم اند میگردند قدس الله تعالی ارواحهم الحمد لله علی ذلک
 نقل روزی میان محکم دین درویش نو مسلم که از حد مفلس بود و از مریدان آن فیاض عالم
 رضی الله تعالی عنه بود بدولت پانچوسی معزز شد و یکدو مشقت گندم بریان که در اثنای راه
 از کسے حاصل نمودند آن حضرت کردند کما تجروفت بهم حاضر بودند و فرمودند که از هزار دیهوار دنیا دار
 این مقدار نذر نادار بسیار بهتر است و بهم آن حضرت رضی الله تعالی عنه در صفت
 دنیا این بیت میفرمودند بیت چیست دنیا از خلا غافل شدن نه قماش و نقره و
 فرزندان و در صفت دنیا داران این بیت بیت ایل دنیا چه کسین و چه مهین
 لعنة الله علیهم اجمعین نقل روزی نیازمند کاتب حروف در مسجدی موضوع پیر سکندر
 بخد مت آن فیاض عالم رضی الله تعالی عنه استاده بودم و در دست من کتاب بود
 فرمودند کدام کتاب است عرض کردم لب لباب است انتخاب مثنوی مولانا روم
 فرمودند مرا بده که برای تو فال گشایم چون دادم منی الحال گشادند بر سر صفی راستین
 این بیت آمد بیت کرد در معنی زنی بازت کنند و پرفکرت زن که شهبازت کنند
 بخوانند و فرمودند مبارکت باد که خال بسا خوب آمده است نقل روزی
 جناب حضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنه در زراعت گندم خوشه دار

عنوان بیستم لفظ حضرت در بیان این
که قریب آستانه مبارک آنحضرت میبود از آب روان و منو میکردند و بنده حاضر بود و قدری
باد هم میوزید و فرزند بین باین خوشه و جنبانیدن باد آنها را که بادیکی است و نا
پیدا و هزار خوشه را با انواع حرکات مختلفه میدهد و بیکدیگر در حمله می آرد همچنین ذات
باری تعالی واحد است و ناپیدا و صورهای عالم همه در حرکات و سکونات ازویند جل
جلاله در مشنوی گفته بیت حمله مان پیدا و ناپیدا است باد، آنکه ناپیدا است
هرگز کم مباد، نیازمند عرضداشت کرد آنچه ذات شریف فرمود امر حق است اما درین
شبهتی روحی دهد که فعل شتر را که ضد خیر است چگونه باو سبحانه و تعالی نسبت توان کرد
فرمودند در نهایت این مطالعه خیر و شر از نظر عارف بر خیزد و هم از نهایت تاکید انقیاض
عالم چراغ الله رضى الله تعالى عنه آن بود که از مراقبه و وحدت و دوری بچوقت غافل نباید
بود چنانکه از آن روز که این کترین را مسلم مذکور نمایند بعد از هر بار که بخدمت مشرف
میشدم و عرض نیاز احوال خود میکردم یا نمیکردم تاکید مزید در بختن مسلم و وحدت مینمودند و
فرمودند که بر تو باد که بچوقت از وحدت غافل نباشی و هر حال آگاه دل بوده باشی
چنانچه روزی بوقت تلقین ذکر و فکر بخدمت آنحضرت سوال از کیفیت قعود آن کردم
فرمودند که تو بقعود مقید مشو و درین جستجوی بیفائده مباش بلکه هر حال ذکر و آگاه دل بوده
باش و جناب حضرت میان اصحاب ما نیک و امام مد ظله پیش نیازمند کاتب حروف بیان
فرمودند که جناب حضرت فیاض عالم رضى الله تعالى عنه این نیازمند را هم همیشه هر حال
تاکید مزید همین مسلم و وحدت وجود میفرمودند و از آگاهی بآن واستغراق در آن مقصد اصلیه
و منق از همه حالات و مقامات و اہم المہمات می فرمودند و پسند مینمودند لعل روزی
نیازمند کاتب حروف بعد از نماز شام بخدمت جناب حضرت فیاض عالم رضى الله تعالى عنه
لغالی عنه تنہا نشسته بودم و منتظر نکات سراسر ملہمات از زبان گویند افشان
آنحضرت میبودم که ناگهان این آیات قصیدہ الحجة الہیہ شیخ فرید الدین عطار

نماز ۱۴ سره بوقت وداع اخیره صلوات الله علیها
 بر لفظ مبارک آوردند ابیات شد جنابت تمام مشرک و دومی غسل فرمود است
 از آن پس دیدار غسل توبه پورطه تو حید غوطه خوردن نیامدن بکنار پیس و غوطه چسبست پاک
 پاک کردن دل صاف دل گسستن از اغیار ظاهر خویش پاک کن بوضوء باطن خویش را نماز گذار
 بنویس باطن ربوبیت پرداز کن بظاهر عبودیت اقرار مسجد تو مقام تسلیم است
 قبله گاه تو طاق بروئی یار در نماز آن نگار را دیدن ظاهر و باطن ای پسر بشمار
 این کلام کلام مردان است نه کلام مخنث بازار و بهم روزی این کترین بسبب
 قصور اعمال خود و عدم برآمدن مقصود متاسف و ملالت زده خاموش بحضور حضرت غیاض
 عالم رضی الله تعالی عنه نشسته بود این بیت بر زبان مبارک آوردند بیت بهیکه بهر کسی
 رام که کھنک پر ریخته سوره ان یونی یونی نہیں یونی یونی سوسو یونی نقل است که آنحضرت
 غیاض عالم رضی الله تعالی عنه در موضع بڑھی والہ تشریف آورده بودند و بعد از فراغ
 وظیفه نماوشام این نیاز مند کا تب حروف را که بجهت خدمت بدو نشسته بود بخواندند
 پس آمد و بنشستم فرمودند که حضرت شیخ یحیی مدنی قدس الله روحه فرمودند که آگاه
 باش و نصیحت من در تمام عمر یاد داری یکی آنکه خدا نشووی دوم آنکه رسول نشوی
 حضرت خواجه متحیر شدند که بغیر طره دل من اینچنین نصیحت از کدام معنی باشد که حضرت
 شیخ خود بخود فرمودند که معنی این لفظ آنست که خدا تعالی بر پی خواهد و اراده کند کند و
 رسول رجوع مردم و متابعت آن خواهد و سالک را ازین خطرات تاصین حیات
 برکنار باید بود ز هزار ز هزار گز نخواهی که بهم مرادات من بحصول پیوند و خلقت
 مطیع من شود پس جناب حضرت رن روز دوم در مقام خود تشریف فرما شدند باز
 بعد از فراغ وظیفه شام این بنده را تنهاده دیده خود بدولت نزدیکتر آمده بنشستند
 و فرمودند که دل من میخوابد که شما مردمان که از دور می آئید همواره در صحبت
 مانستیم مانند اگر چه درویش را در او اکل حال و صفت و نفرت میباشد

اما باید که چاره کرده خود را در صحبت پیر مرشد خود بدارد و پیر دم را غنیمت شمارد و این
مصرعه بزر زبان مبارک آوردند **مصرعه غنیمت** شمر صحبت دوستان و لختی بنفشه
دم سر و بر آورده برخاستند و این قصه پیش از **مقال** آنحضرت چراغ **اللهم** رضی الله تعالی عنده
از دار الحلال دنیا و وصال بدرگاه لایزال علیا بن زمانه قریب بود که باز بغیر از مرض الموت شرف
پایبوسی آن حضرت صورتانصب نشد و آن وقت نازک بود و وقت فراغت صحبت
اکبر حاصیت که یکیک دمهائی آن غنیمت بے قیمت بود از دست رفته باز بدست نیامد
افسوس کارگر نشد **نقل** مولوی غلام حسین مرحوم ساکن بجائی بگو میان بیان میکند که آنفیاصل عالم
رضی الله تعالی عنه چند روز قبل از مرض موت خود مرا این بیت فرموده بودند **بیت** غنیمت
جان اس دل بیٹھنے کو، جدائی کی گھڑی سر پر گھڑی ہے، و آن زمان بحقیقت معنی این بیت
نرسیدیم و بر فراق ظاهر حمل نمودم آخر بعد از انتقال آنحضرة دانستم که در معنی این بیت اشاره
از عالم دیگر بود که از وصال خود خیر میدادند **نقل** است که وفات آن جامع الکملات چراغ الله
فیاض عالم رضی الله تعالی عنه بوقت قریب نیم شب دوشنبه بیست و هشتم ماه مبارک رمضان
در سنه ۱۲۱۳ یک هزار و دویست و هشتاد و سه هجری در بنگله شریف خود که عبارت از حجره عبادت
آنحضرة است واقع شده **انا لله وانا الیه راجعون** چنانچه تاریخ وصال آنحضرة رضی الله
تعالی عنه جناب مولوی صلاب مولوی الہی بخش ٹبوی اینچنین فرموده ابیات، خواجہ پیر غلام
رسول، غوث نقیلین قرطہ عین بتول، و ما نفم گفت زہ چراغ الله، **نقل** تاریخ آن شب مقبول
، بیست و هشتم مبارک رمضان، و صل او در شب وصال رسول، تاریخ وصال آنحضرت
رضی الله تعالی عنه از فقیر مولف عفی عنہ ابیات برگزیده اولیا مقبول حق، قطب عالم
غلام رسول حق، شد در رمضان المبارک بیست و هشتم، نیم شب دوشنبه و اصل حق
بگشت، اگر خبر گیری ز سال و صل او، نیز اعظم بود ای فرزندہ فو، نیم شب روز دوشنبه
دلپذیر، بیست و هشتم ماه رمضان سنہ، کان غلام رسول، شجر شریعت

ما نفم گفتا که قطب بے نظیر و قبر مبارک آنحضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہ متصل قبر حفرة
 جد و پدر خود است رضی اللہ تعالیٰ عنہم از قرنیہ تو گریان بطرف جنوب قدر یک میل
 زیاد نگاه خلائیق است و در تاریخ بیست و هشتم رمضان شریف سال بسال عرس
 آنحضرت چراغ اللہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ میشود پس مخفی مبارک که تولد آنحضرة در ^{۱۲۸۳} یکم ذی
 و دو صد و سی واقع شده و در ^{۱۲۸۳} یکم ذی و دو صد و هشتاد و سی رحلت از اینجهان
 فرموده اند پس عمر آن غیاض عالم رضی اللہ تعالیٰ عنہ پنجاه و ^{۳۵} سال شد چنانچه این فقیر گوید
 غزل بشنو از تولید و هم عمرو وصال آنجناب که بعالم بود روشن بے شب چون آفتاب
 چون بعالم آمد آن غیاض عالم در وجود یکم ذی و دو صد و سی سال بود ای کامیاب
 از سن عمرش بدان پنجاه و سه سال از خدای طالع عالم پدیدار آمد از رب الوهاب
 سال چون آن پیر شد کرد با حق اتصال یکم ذی و دو صد و هشتاد و سی گویم جواب
 بیست و هشتم ماه رمضان نیم شب اندر قمر گشت طلعت در دو عالم شد قمر ز سحاب
 گویم تا بر خاست از جن و بشر ملک فلک پس فغان برداشت از غم مردوزن از شیخ شباب
 تنگ آمد و جهان بر ماتم زدگان حکیم من چگویم از الم واللہ اعلم بالصواب غزل
 و ای صد و این را و ایلا ازل آزار یار و ایلا چه بیان میکنم ز بحر فراق و بیتوای غمگسار و ایلا
 ازل ز دستم شد از حجاب رخت و صمی یار غار و ایلا بیتو احوال دل کرا گویم بشد ازل قرار و ایلا
 بے گل روی تو بینه نمائد و بجز این خار و ایلا زیر بارم ز رخت بد شب و روز از بد روزگار و ایلا
 بے رخ روشن تو شد عالم پیر کرد و غبار و ایلا اگر چه فردا جمال تو بینم و ی و فردا گذار و ایلا
 کز فراق رخ نورنت ز دل طاعت انتظار و ایلا پیرده بردار ای چراغ اللہ تا کی این استنار و ایلا
 همچنان کن تو محفل کرائی از می خوشگو و ایلا تا بشمع رخت خدا سازیم جهان پیروان و ایلا
 بلبلان در فغان شدند بجان ای کجا آن بهار و ایلا یاد باد آن وفا و دلاری زین صفای بهار و ایلا
 قون غم بر زده ز جمله طرب زین بلا بیکنا و ایلا ازل خود سخن بگو یکبار و ایلا زار و زار و ایلا

یک نظر لطف بزنگن عظیم ازین بلاکش برآر و اولاد نقل است که آنحضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنیه
 با وجود ذوالهلیه زکویه خود لاولاد ازین جهان رفتند آنکه اول حضرت مائیه صاحب مشفق مکرر موعظه
 زین المستورات تابع المیزرات ولی زمان اهلیمه کلان حضرت ایشان دختر نیک اختر عم آنحضرت
 اعنی جناب مستطاب میان صلب میان عمر اعظم رحمة الله تعالی علیه ولد قطب الاقطاب
 حضرت نواب واقعه عظمی الله رضی الله تعالی علیه کنه که الحال در صیات اندام الله تعالی
 عفتها الی الاثنها از حد نیک بخت عابد زاهد خدا یاد عفت نهاد شب بیدار بلکه را بپوشان
 کار که در صبر و شکر و حلم و توکل و تسلیم یکتا زمانه اند و از بطن مبارک آنها بیچ تولد شد دو نام اهلیمه
 صفیه آنحضرت رضی الله تعالی اعنیه دختر سیمون اختر میان عنایت مسکن موصوف بدو علی و اله که
 بالحد مردمان صادق الوداد برای وجود اولاد سه پهل چار سال قبل از انتقال خود در نکاح خود
 آورده بودند و آن در سال یکم از او دو صد و نود و بیست و هجری فوت شد و از و نیز بیچ بوجود نیامد
 رحمة الله تعالی علیها نقل است که بعد از انتقال آنحضرت فیاض عالم رضی الله تعالی عنیه
 برادر حقیقی خود در تر از آن حضرت اعنی سه معدن لطف سخن الاشفاق و منبع الجود مجید
 الاخلاق بهجت افزای خاطر غمگین عیش پیرای سیمه بے کین رونق فضل در زیب
 دولت و جاه و دانش آگاه شیخ نور الله نور الله صدر تربته ضاعف الله قدر قربته
 رونق افزای سجاده آنحضرت چراغ الله روشن شدند و تا پانزده سال دوحه چهارده روز بر
 مسند شیخت نشستند کام روائی اهل حاجات نمودند اهل علم و حلم و صلب کشف و کرامت
 بودند جوانمرد قوی دل دین پرور بهادر من مشفق و مهربان از حد بودند و سفره خوان عام
 میباشند و صلب نعمت و رحمت و کرم بودند و در تهیه اسباب لشکر هر روزه و اندام
 مشایخ سلون چشت اهل بهشت علی الخصوص بعرض جبر و پند و برادر خود نهایت متوجه
 و چشت و چالاک بودند در سخاوت و شجاعت یکتا و در عبادت و ریاضت بهیمن
 بود و در سنه ۱۲۹۱ یکم از او دو صد و نود و بیست و هجری پانزدهم ماه مبارک ذی الحجه

وله اصالح سجاده سجدین اول حضرت لایقوی صلب لاولاد از جهان ۱۲۰۱

وقت پنج شب دوشنبه رخت وجود از دار فانی بعالم جاودانی بر بستند انا لله وانا اليه راجعون
و دو فرزند احمد قائم مقام فرزند داشتند اول بر فرزند ار میانه کمال الدین صاحب دوم
سعادت آثار میان جمال الدین و بعد از انتقال پدر فرود صا بنده میان کمال الدین صاحب
پسنداد و سجادگی والد ما بد سر فرزند و ممتاز بوده است اطل الله تعالی عمرهما بالعلم والعمل
و ضاعف الله تعالی درجاتهما بالکرم والفضل خداوند اعزت و رسالت حضرت حبیب
خود محمد مصطفی احمد محبت صلی الله تعالی علیه و آله وسلم و بطغیل ال و اصحاب او و حضرت
زوار مکان سلسله چشت اهل بهشت رفیعان الله تعالی علیهم اجمعین این بے سرو پا و
جمع پیر ادران او را بنده ق عشق و محبت ذاتی خود سرور از و ممتاز گردان و سلسله چشتیه
بهشتیه را چنانکه فیض او ظاهر و بایر است همچنین تا قیام قیامت با محو فرشتگان
و در رشتان دار بخت و کمال کرمه امین یارب العالمین عزل یا الهی کن منور آفتاب چشتیان
تا قیامت دار بے شب آفتاب چشتیان بر تخیل مملو از نشان هدایت از عرفان بود
که جهان باد ابدولت فیضیاب چشتیان بحر خود از فیض قوسی گریه در شحات عالمی سیاب
گرد از سیاب چشتیان یکبیک هر نفس بود بر معنی از تو صید تا بیا بدیر یکی سبق از کتاب چشتیان
فیض آن فیاض عالم تا ابد پائیده دار کان چراغ الله آمد انتخاب چشتیان خاصه آن نور محمد
نور بخش جلد باد زبده بر او لیال لباب چشتیان جان خود را کن فدای بارگاه شان حلیم
که بلند از فلک آمد جناب چشتیان الحمد لله والمنة که این سخن فرخ و فرجام
النوار الاسمر نام در مدت دو عام با تمام رسید و انشیام آن بدو در شریف که آن حضرت
فیاض عالم چراغ الله رضی الله تعالی عنه از شوق خود مرتب ساجده جناب رسالت
عاب صلی الله تعالی علیه و آله وسلم بدیر فرستاده بود که دید اللهم صلی علی محمد و علی آل
محمد بعدد کل اسمائک و صفائک و افعائک بعدد کل معلومات لک ه
تمت تمام شد نسخ بدیعونه تعالی از دستخط فقیر عبدالحلیم مولف عفی عنه

در مسجد موضع جمون و چهل ادمسوده اول تحریر یافت بوقت عصر روز جمعه اول ماه شعبان
المعظم در شب یکهزار و سه صد و هجری الحمد لله على ذالك اللهم اغفر لي ولوالدي ولائستغفر
ولجميع المؤمنين والمؤمنات والمسلمات والاصياء منهم والاموات اجمعين
بر حجتك يا ارحم الراحمين ^{۱۲۶۹} تا محقق مباد که تشریف آوردن جناب حضرت پیر غفر الله عنهما عالم
فناجیه علام رسول التوکیوی صاحب رضی الله تعالی عنه بسفر هلاک مشرق اول بار در آخر ماه
رمضان المبارک ^{۱۲۷۰} یکهزار و دو صد و هفتاد و دو بوده است و ثانی بار با ابتداء ماه
محرم ^{۱۲۷۱} یکهزار و دو صد و هشتاد و سه بوده بلاشبه و در همان سال بتاریخ بیست
هشتم رمضان بترتیب انتقال حضرت ایستان از دار الملل دنیا گشت ان شاء الله و ان شاء الله
راحمون و عمر شریف آن پیر غفر الله رضی الله تعالی عنینجاه و سه سال بوده است در انوار الاسرار
جميع حالات حضرت ایستان بتفصیل تحریر اند از انجا باید دید بقلم فقیر عبدالحلیم ^{۱۲}
مورخ ایکم جمادی الاول ^{۱۲۷۵} یکهزار و هجری المقدس تحریر شد راقم اشم شهاب الدین
فی الحال بهاولنگر

بسم الله الرحمن الرحيم
مرب يسر ولا تعسر وتيسر بالخير

للشيخ
شرح رباعي
الشيخ الأكبر رضي الله عنه
عنه وعننا ١٢

نحمدك ونصلي على نبيه الكريم والدة الهادي الى صراط المستقيم بعد فقد وجدت الرباعية
النسوبة الى الشيخ الأكبر رضي الله تعالى عنه كالعناصر الاربعة للكائنات كافية لوجود
تحقق مسئلة وحدة الوجود مع حفظ الادب لمرتبة التشبيه والتنزيه ورعاية الفرق
بين الفرق والجمع وكل ما ينبغي لاهل الشهود والشروع وهي هذه ولقد درقائله رباعي
لا آدم في الكون ولا ابليس لا ملك سليمان ولا بلقيس فاكل عبارة وانت المعنى
يا من هو للقلوب مقناطيس فاردت ان اثر صر على وسع القدرة والامكان
بعون الله المستعان اعلم ان في الشيخ رضي المضافات الكونية كآدم وابليس
والتفاصيل الجزئية الخلقية كسليمان وملكه وبلقيس واثبت ذات الواحد
الاحد الذي له المثل الاعلى وهو كالمعنى لتلك الالفاظ وكالمرتبة الكلية الجمالية التي
جميع المراتب فيها مندرجة ومندرجة وتشبه جميع المراتب التشبيه بالعبارة
الموصوف بالكثرة والتنزيه بالمعنى المتصف بالوحدة في هذه الشهور مشواً بكمال
فضاحته وبلاغته لانه عند القوم خاتم الولايتية المحمدية على صاحبنا الصلوة والسلام
والتحية وكان افصح العرب والعجم فيمكن ان يكون الشيخ على كمال الفصاحة
والبلاغة ثم اعلم ان الشيخ رضي الله تعالى عنه راعى قواعد الاستعارة والتشبيه
حيث شبه كل ما سوى الله تعالى بالعبارة والذات المقدسة بالمعنى فاريد
ان اشرع في المقصود مستعيناً بالله الذي له التنزيه وابتين وجوه التشبيه منها
اعلم كما ان العبارة لا وجود لها بالمعنى والمعنى لا ظهور لها الا بالعبارة فذلك
لا وجود للخلق الا بالله تعالى ولا ظهور له تعالى الا بالخلق وان لوحظ

بنظر الانصاف فلا وجود للعبارة قط بل هي عبارة عن تشريكات المعنى
الغير المحسوس والمشاهد فاذا وصل بجد البروز صار مدرك السمع وسمي
بالاصوات واللفاظ المسموعة واذا بلغ كمال الظهور صار مدرك الابصار
وسمي بالحروف والعبارة المكتوبة فذلك لا وجود للعالم اصلاً بل هي مظاهير
وتنوعات لتنزيهه والتنزيه من خواصه عدم احاطة الادراك ولهذا منعه الله
تعالى بالرافة الكاملة عن التفكير في ذاته حيث قال سبحانه ويحذركم الله
نفسه والذريء بالعباد فاذا تنزل فظهر في عالم الامر صار معلوماً وسمي
بالاسماء اللائقية لتلك المرتبة كما ان المعنى مع كونه عين العبارة الملفوظة
بالاسماء المناسبة بهذه المرتبة واذاكمل بروزه وظهر في عالم الخلق صار
ملفوظاً وسمي عنه منزلة عن كبراية الصوت في اداء الحروف ونقصان
الخارج وغيرهما ومع كونه عين العبارة المكتوبة مبهره من قبح الخط و
المداد والقرطاس وغيره فذلك هو جل جلاله مع كونه عين عالم الامر منزله
عن ضباشته في بعض الارواح وعمالا ينبغي له ومع كونه عين عالم الخلق
مقدس عن قبائح الوانهم واشكالهم وعمالا يليق به كما ان العبارة باسرها
موجودة مندرجة في المعنى وليس هو موجوداً ومندرجاً في العبارة كذلك
العوالم كلها موجودة مندرجة في ذاته تعالى وليس هو موجوداً مندرجاً في العوالم
وهذا سر منطوق حيث قال ان الله غني عن العالمين ولا شك ان التفسير
محتاج والاجمال لا يحتاج اليه لا بالعكس كما ان المعنى لا يفتي بفناء العبارة
من الحرق والغرق وهذه العيوب لا يرد عليه مع كونه عينها كذلك الله
تعالى لا يفتي بفناء العالم من اي آفة كانت وهذه النقائص لا يتوجه
الى الله تعالى مع كونه عينها كما ان للمعنى تقدماً ذاتياً على العبارة

وليس للعبارة تقدم ذاتي على المعنى بل العبارة موجودة به معدومة بنفسها
فذلك له سبحانه تقدم ذاتي على الاشياء كلها وليس للاشياء تقدم ذاتي عليه
تعالى بل الاشياء موجودة به معدومة بنفسها قال النبي صلى الله عليه وسلم
كان الله ولم يكن معه شيء وقالوا الان كما كان وليس غيره لا في علم العدم كما ان كثرة العبارة
لا يخل في وحدة المعنى بل هي مظاهر حسنة وحسنة سبب لظهورها فهكذا كثرة الاشياء لا يخل
في وحدة ذاتة تعالى بل هي مجال لجمال تعالى وجمال علة لوجودها كل يوم هو في شأن كما ان
وجود العبارة موقوف على شرائط كالقلم والقرطاس الذين هما كالوالدين لها والمداد الذي
هو كالنطفة لها والتركيب والتعدد والحروف التي اصداها كفوا لاضدادات التي هي
كالجوف لها وليس وجود المعنى كذلك بل هو احد موجود لا من الوالدين ولا من النطفة والتركيب
والتعدد ولكل واحد منهم كفو وجوف والحق سبحانه وتعالى ليس كذلك بل الحق ما قال
سبحانه في ذاته المقدسة الحبيب صلى الله عليه وآله وسلم قل هو الله احد الله الصمد لم يلد ولم يولد
ولم يكن له كفوا احد كما ان العبارة اعراض مجمعة في عين واحد اي المعنى فذلك العالم اعراض
مجمعة في عين واحد اي الحق سبحانه والعرض لا وجود له بالاستقلال حتى قال الحكماء العرض
لا يبقى ازمانين وعند اهل الحق تعدد تلك التنوعات اعراض للعين الواحد الا وهو هي تجلياة
جماله وهي لا تنتهي لان الجمال لا نهائية له ولكل واحد منها آية قرآن الجمال وكلماته التي قال
سبحانه في حقها سنبرهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق وقل لو كان
البحر مداد الكلمات ربي لسفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربي ولو جئنا بمثله مددا كما ان المعنى
يكون مع العبارة بحيث لا يفارق عنها قط اينما كانت فذلك الرب لان صفته
والله بكل شيء محيط وهو محكم اينما كنتم وما يكون من تجوى ثلثته الا هو باعهم الخ
فان الله مع الخلق اينما كانوا بحيث لا يفارق عنهم وكيف يفارق وطوع عينيهم كما
ثبت ان العبارة بالنظر الى الباطن والحققة فانية في المعنى بحيث لا وجود لها

والعنى باقية في جميع المراتب المعنوية وبالنظر الى الظاهر والصورة العبارة غير المعنى
والعنى غير العبارة ثم كذلك ثبت ان الاشياء بالنظر الى الباطن والحقائق فانيتها في الله
لتعالى بحيث لا وجود لها والله تعالى باقية في جميع المراتب الالوية وبالنظر الى الظاهر
والصورة الخلق غير الله تعالى والله تعالى غير الخلق ومن هذا اخير الشيخ الكبير رضي الله تعالى
عنه حيث قال العبد عبد وان ترقى والرب رب وان تنزل كما ان المعنى مع تقدسها الالهى
اذا تنزل وصار مسموعا وملحوظا ما قنته مرتبة المعنوية المقدسة بل هو باق على صرافته وما
صار عبارة وما حل فيها وما اتحد بها وكذلك سبحانه وتعالى مع التنزيه الذاتي اذا تنزل
في المظاهر ما قنت مرتبة الالوية المنزلية بل هو باق بجمته وما صار عالما وما حل فيه وما
التحد به لان الصيرورة يحصل من الوجودين وكذلك الحلول والاتحاد وما شئت الوجودا والادرا
والاشياء موجودة به معدومة بنفسها هذا خلاصة عقائد الصوفية الصافية القائلية بوحدة الوجود
المعتقدين بشرائع صاحب المقام المحمود فلا يرد عليهم من الاعتراضات ولو اعترض جليل
فليس الامن عدم علمه والله اعلم واتم علمه

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اول ما خلق اللہ نوری و کل الخلائق من نوری او کما قال در تفسیر کبیر وغیرہ می آئی کہ اودع اللہ
نور نبی فی ناصیۃ آدم۔ سوال پہلی حدیث سے مفہوم ہوتا ہے کہ تمام جہان حضور کے نور سے
پیدا ہوا اور تفسیر کبیر سے مفہوم ہوتا ہے کہ نور حضور ثانی آدم میں سے منتقل ہو کر حضرت عبداللہ
آخر حضرت آمنہ رضی اللہ تعالیٰ عنہما سے ظہور فرمایا تو معلوم ہو کہ حضور کا نور اس سلسلہ میں
ظاہر ہوا باقی مخلوقات میں نہیں۔ جواب۔ اول ما خلق اللہ نوری سے مراد حقیقتہ محمدیہ
صلی اللہ علیہ وآلہ و اوصاہ وسلم ہے اور کل الخلائق من نوری سے مراد درجہ واحدیت اور حقیقتہ انسانیہ
مراد ہے اور جو تفسیر کبیر وغیرہ سے مفہوم ہوتا ہے اُس سے مراد عین ثابتہ حضور صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم ہے کیونکہ حضور کی عین ثابتہ کا ظہور سلسلہ وار مذکور کے طریق سے ہوا ہے۔
سوال۔ حقیقتہ محمدیہ جو کہ تعین اول ذات بحت کا ہے وہ تمام چیزوں کی حقیقت ہے خواہ زید ہو
یا بکر روح ہو یا جسم۔ تو جب زید کی حقیقت بھی تجلی علمی اجمالی ہے اور حقیقت محمد مصطفیٰ بھی
تجلی علمی اجمالی ہے تو حقیقت محمد مصطفیٰ کو حقیقتہ الحقائق کہنا اور زید کی حقیقت کو حقیقتہ الحقائق
نہ کہنا ترجیح بلا مرجح ہے جواب۔ چونکہ حضور علیہ الصلوٰۃ والسلام کی عین ثابتہ جمیع اعیان ثابتہ
پر مشتمل ہے جیسا کہ کتب تصوف سے مفہوم ہوتا ہے اور کل الخلائق من نوری سے بھی مفہوم ہوتا ہے
لہذا حضور ہی حقیقتہ الحقائق ہونگے اور زید چونکہ اس کی عین ثابتہ کسی پر مشتمل نہیں اس لئے
وہ اپنی ہی حقیقت ہونگی۔ حضور کا جسم جسم الاجسام۔ حضور کا نور نور الانوار اور حضور کا روح
روح الارواح ہے۔ سوال۔ حضور کا جسم جو کہ تعین خاص کے ساتھ متعین ہے حتیٰ کہ اکثر اتمام انبیاء
سے تشریف لایا ہے یہ کیونکر ہو سکتا ہے کہ حضرت آدم علیہ السلام وغیرہ کے اجسام کا بھی جسم ہو
تاکہ جسم الاجسام کہا جائے۔ جواب۔ چونکہ عالم اجسام میں جب ذات بحت نے ظہور
فرمایا تو اول جسم مطلق میں ظہور فرمایا۔ اور ایسا ہی عالم ارواح میں جب ذات بحت نے ظہور
فرمایا تو اول روح مطلق میں ظہور فرمایا اور چونکہ حضور علیہ الصلوٰۃ والسلام کی عین ثابتہ تمام

اعیان ثابتہ پر مشتمل ہے لہذا روح مطلق اور جسم مطلق پر بھی شامل ہوگی لہذا اللہ عزوجل ۲ الارواح
 اور جسم الاجسام اور مثال الامثال کہنا بجا ہوگا باقی رہا یہ جسم اقدس جو کہ حکم مکرّمہ میں پیدا ہوا
 اور مدینہ منورہ میں روپوش ہوا تو یہ جسم اقدس جسم الاجسام نہیں بلکہ یہ مظہر ہے اس جسم
 اقدس کا جو عالم اجسام میں جسم الاجسام ہے۔ ایک انسان جس وقت ترقی کر کے عالم اجسام
 اور عالم مثال اور عالم اوّل سے عبور کر کے اپنی عین ثابتہ کو معلوم کرتا ہے تو اسکو اپنی تمام ازل سے
 لیکر ابد تک کی کہانی معلوم ہو جاتی ہے کیونکہ عین ثابتہ میں زید مثلاً تمام بتماہ کا علم ہے
 کیونکہ عین ثابتہ زید نے پہلے روح زید میں ظہور کیا پھر مثال زید میں پھر جسم زید میں اور پھر
 تعین زید میں اور پھر جب تک تعین زید موفور ہوگا تب تک کا علم اسکو حاصل ہو جائیگا اور
 چونکہ حضور پر نور علیہ الصلوٰۃ والسلام کی عین ثابتہ تمام اعیان ثابتہ پر مشتمل ہے اس لئے حضور
 کو تمام اعیان ثابتہ کے مظاہر کا اول ازل سے لیکر آخر ابد تک کا علم ہے۔
 اعیان ثابتہ تین قسم پر ہے ایک وہ جو کہ صرف اپنے ہی مظہر سے تعلق رکھتی ہے۔ دوسری
 وہ کہ بعض دیگر اعیان ثابتہ کے ساتھ تعلق رکھتی ہے اور ان پر مشتمل ہے تیسری وہ کہ
 جو کہ باقی تمام اعیان ثابتہ پر مشتمل ہے اور وہ حضور علیہ الصلوٰۃ والسلام کی عین ثابتہ ہے۔